١ رسالة في الطب



قد وقف هذه النسخة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان
السلطان الغازي محمود خان وقفاً صحيحاً شرعياً حرره
الفقير أحمد شيخ زاده المفتش بأوقاف
الحرمين الشريفين غفر لهما



بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

الحمد لله رب العالمين حمد الشاكرين والصلوة على محمد المصطفى
وآله اجمعين اما بعد بدانكه پنج بخش است كه اندر معالجه ودر
طب بكار آيد وآن سي بابست باب اول الف سبب بيماريها
وماده چيست ونشان هريك باب ب فرق ديگر ميان
بيماريها كه از ماده بود يا از امتلاء وميان بيماريهايي كه از خشكي
وتهي شدن رگها ونشانهاء ديگر كه پيدا شود باب ج
اندر انكه امتلاء از چند گونه باشد باب د اندر نشانهاي نيك
كه خواهد بود باب ه اندر نشانهاء نيك در بيماري كه نشان

سلامت دهد باب و اندر نشانهاي بد كه از بيماري بديد
آيد باب ز اندر نشانهايي كه پس از بيماري بديد آيد و
نشان سلامت دهد باب ح اندر تدبير تن درستان بغذا
وتدبير بيماران بشربت باب ط اندر ياد كردن شرابهاء
تن درستان وبيماران باب ي اندر باز داشتن مضرتها
از تن باب يا اندر تدبير خواب وبيداري باب يب اندر
تدبير رياضت باب يج اندر تدبير داروي مسهل وشياف
وحقنه باب يد اندر تدبير رگ زدن اندر علاج بيماريها
اندامها از سر تا پاي اندر سرسام ودرد سر گرم ودرد سر سرد
اندر ماليخوليا وديوانگي اندر غفلت وفراموشكاري اندر
سكته واندر صرع اندر فالج ورعشه ولقوه اندر كابوس و
سر گشتن اندر تشنج اندر خدر اندر بيماريهاء چشم اندر بيماريهاء

کوش و اندر بیماریهاء بینی یه اندر بیماریهاء دهان و زبان و
دندان و حنجره و حلق یو اندر بیماریها و نزله و سرفه و ذات
الجنب و ضیق النفس یز اندر بیماریهاء دل یح اندر بیماریهاء
معده یط اندر بیماریهاء اسهال ک اندر انواع قولنج و
تولد کرمها کا اندر بیماریهاء مقعد کب اندر بیماریهاء
جکر کج اندر بیماریهاء سپرز کد اندر یرقان زرد که
اندر یرقان سیاه کو اندر انواع استسقا کز اندر
بیماریهای کرده و مثانه اندر بیماریهایی که مخصوص است بمردان
کط اندر بیماریها که مخصوص است بزنان ل اندر نقرس
و اوجاع مفاصل **بخش چهارم** اندر علاج ریشها
و آماسها و جراحتها و بیرها و این بخش یازده بابست آ
اندر آماس کرم و سرد اندر علت خنازیر ج اندر طاعون

و داحس و دمل و شری د اندر نمله و حمره و آتش فارسی و کاود
ه اندر جرب و خارش و سعفه و شیرینه و اندر سوختکی
آتش ز اندر ریش بلخی و ریش پلید ح اندر جذام و عرق
مدینی ط اندر انکشت پای که اندر زمین آید ی اندر جراحت
یا اندر خار و پیکان که در عضوی بماند **بخش پنجم**
اندر مجبری و دست و علاج زهرها و این سه بابست آ
اندر مجبری ب اندر دست ج اندر علاج زهرها و اینجا کتاب
تمام شود **باب اول** از بخش نخستین اندر آنکه
سبب بیماریهای مادی چند است و نشان هر یک بیماری از کرمی
بود یا از سردی یا از تری یا از خشکی و از جمله این بیماریها نشان بیماری
کرم و سرد مادی و غیر مادی مشترکست چنانک نشان بیماری کرم
آنست که هواء سرد و آب سرد بدو رسد خوش کند و شربت و تدبیر سرد

موافق آید ٭ ونشان بیماری سرد آنست که هوای گرم وآب گرم خوش
آید وتدبیر وشربت مسخّن موافق بود ٭ ونشان بیماری که از تری
بود گرانی وسستی وخواب بسیارست وتری آمدن از بینی و
لعاب از دهن ونبض نرم وبطی ومتفاوت ونشان خشکی خلاف
این بود وباشد که اسهال بوده باشد یا خون بسیار بیرون کرده یا
کاری سخت کرده وعرق بسیار آمده یا سفری کرده وبیابان خشک
بریده وغذاء موافق نایافته یا مستوره بود که حیض ونفاس از وی بسیار
رفته باشد **باب دوم** اندر فرق دیگر میان بیماری که از ماده
بود واز امتلا ومیان بیماریی که از خشکی وتهی شدن رگها بود ونشان
هر یک از وجهی دیگر بباید دانست که بیماریی که از امتلا بود اعنی
پر شدن رگها واندامها یا از تهی شدن رگها واندامها اما نشان
آنچ از امتلا بود آنست که پیش از این اتفاق افتاده بود که طعامهای

گران

گران که بسیار خورده باشد وتن او گران بود وبکاهلی جنبد و
در روی ماندگی بود ونشان تهی شدن رگها آنست که آنچ پیش از این
گفته آمده است از اسهال وخون بیرون کردن وغیر آن اتفاق
افتاده باشد که عادت طبیبان چنانست که آنجا که امتلا بینند گویند
ماده پرهست وماده گرم بود یا سرد وماده گرم خون بود یا صفرا
وماده سرد بلغم بود یا سودا اما نشان خون آنست که رنگ روی
وچشم بسرخی گراید ورگهای گردن برخاسته بود وطعم دهن
شیرین بود واندر حجامت گاه ورگها که بزنند خارش پدید آید
وتپش اندامهاء او چون تپش اندام کسی بود که از گرمابه بیرون
آمده باشد ودرد تن او وناخوشی وتمناکی چنانک گویی خوی خواهد
کرد واگر نیز اندر تب بود همچنین بود وتب پیوسته دارد ودشوار
گسارد واز هوای خنک راحت یابد واما نشان صفرا آنست

که دهان تلخ وخشک بود وتشنگی غلبه کند ورگ زود زود
جنبد وتب سخت سوزان بود وپیش از تب لرزه بر اندام بود
وبول رنگین بود بزردی گراید واما نشان بلغم آنست که رنگ
روی بسپیدی گراید ورگ آهسته جنبد وبیمار بسیار خسبد
وبکاهلی جنبد وبول سپید بود واما نشان سودا
آنست که رنگ روی بتاریکی وگرفتگی وسیاهی گراید وپوست
خشک ودرشت بود وبول از سرخی بسیاهی زند وباشد که سبز
بود یا سیاه وپیوسته اندر تفکر واندوه بود وشهوت طعام بسیار
بود ومرد بسیار موی وسبز اندام بود وباشد که سرخ روی
باشد یا اشقر وماده سودا او اندر سالهای کهلی غالب شود
واندر فصل خریف **باب سیوم** اندر آن که امتلا از
چند گونه بود امتلا دو گونه است یکی را بتازی الامتلاء بحسب

الاوعیه خوانند واین چنان بود که مرد کاهل بود وگران جنبد
ورنگ او نگردیده بود یعنی برجای بود وپیوسته دست وپای دراز
همی کند ودهان باز میکند چنانکه کسی را خواب آید وسر او
گران بود ورگها پر بود وباشد که از بینی وبن دندانها خون آید
وقوت برجای بود از بهر آنک مادتها هیچ بریکدیگر غلبه ندارد
وتباه گشته نبود یعنی عفونت پذیرفته نباشد ومرد اندر خویشتن چنین
ماند که یابد بسبب امتلا وگونه دوم را بتازی الامتلاء بحسب
القوه گویند واین چنان بود که طبیعت اخلاط را اندر مصالح تن
بکار آیین نمی تواند برد وسبب آن بسیاری اخلاط بود یا عجز
طبیعت بسبب سوء المزاج یا بسببی دیگر ونشان این چنان بود که
قوت ضعیف بود وبول خام باشد وباشد که بول وعرق کم باشد
وهر کجا که دست بر نهند از اندام یا هر وقت که بجنبد المی ورنجی

یابد چنانکه کسی را اندامها ریش بود و اگر اندر گرمابه در آید یا در
آفتاب بگذرد و اشاقشعریره یابد نشان آن بود که در تن او ماده
گرست و دود ناک **باب چهارم** اندر نشانهایی که
خبر دهد از بیماری که خواهد بودن دردسر و درد نیم سر صعب
و پیوسته نشان فرود آمدن آب بود درد چشم جستن چشم
و ابرو و رخسار و لب که بتازی اختلاج گویند نشان لقوه بود
اختلاج همه اندامها مقدمه تشنج بود خفتن و بی خبر شدن اندامها
که بتازی خدر خوانند خبر دهد از فالج ∴ سرخ شدن و دمیدن
چشم از آفتاب نشان سرسام بود ∴ کابوس و غثیان و سر گشتن
پیوسته خبر دهد از صرع ∴ پیوسته غم و اندیشه و نومیدی و ترس
نشان مالیخولیا بود ∴ چیزی چون خطی یا چون پشه یا چون
دودی در پیش چشم دیدن مقدمهٔ فرو آمدن آب بود ∴ خوی

کردن اندر خواب نشان امتلا بود و بسیار خوردن طعام ∴
ناخوشی بوی عرق نشان تباه شدن اخلاط باشد و مقدمهٔ تب بود
طپیدن دل و بیهوشی نشان یرقان بود ∴ پشت چشم و روی و
پشت پای و دست آماس کردن مقدمهٔ استسقا بود سوزانیدن
بول مقدمهٔ ریگ مثانه بود ∴ دمل بسیار مقدمهٔ ریشی بزرگ بود
سرخ شدن رنگ روی و تیرگی و تنگی نفس مقدمهٔ جذام بود ∴
هر که این نشانها در خود نشانی یابد علاج باید کرد تا علت بدید
نیاید و مستحکم نشود **باب پنجم** اندر نشانهاء نیک که
اندر بیماری نشان سلامت بود ∴ هر بیماری که باسانی جنبد و
زود بر خیزد و بنشیند و رگ او بقوت بجهد و دم باسانی زند
و رنگ روی و عقل بر جای بود و آرزوی طعام باشد و خواب
خوش بیابد و اندر بستر بدان شکل خسبد که اندر تن درستی عادت

داشته است نشان سلامت بود **باب ششم** اندر نشانهایی
که از پس بیماری پدید آید ونشان سلامت بود عطسه از پس سرسام
نشان پاك شدن دماغ بود لرزه اندر روز بحران نشان پاك
شدن رگها بود از مادهٔ بیماری ؞ خون از بینی آمدن وقی
واسهال وادرار بول وعرق کرد در روزی پدید آید که روز
بحران نیك بود نشان سلامت بود ؞ درد چشم با اسهال صفراوی
زایل شدن علت بود ؞ اگر اندر تب گرم گوش کر شود پس اسهال
صفراوی اتفاق افتد کری زایل شود ؞ اگر در استسقا اسهال
بلغمی اتفاق افتد علت زایل شود اگر اندر تشنج تب آید حرارت
تب آن ماده را بگدازد وتحلیل کند سردی اندامهاء باطن چون
معده وجگر وغیر آن بحرارت تب زایل شود **باب** اندر
نشانهاء بد که اندر آخر بیماری پدید آید ؞ اگر اندر میانهٔ تب گرم

تاسه صعب خیزد وضعف وغنود پدید آید ودرد سر وتاریکی
چشم بد بود ؞ واگر اندر تب بلغمی گرم شود بد بود ؞ اسهال
در آخر آبله وحصبه نشان تباهی اخلاط بود که بعضی آبله بیرون
آمده باشد وبعضی باندرون بازگشته بود احشا را میگدازد تا
هلاك کند چشم دور اندر شدن وبینی باریك وسرد یا کبود
یا سیاه شدن وگوش سرد شدن وبهم باز آمدن وپوست
پیشانی کشیده شدن نشان فرو مردن حرارت غریزی
بود ؞ بهم سودن دندان وپیدا شدن دندانها که پوشیده
بود ؞ وبرجسته شدن لب زیرین بد باشد دست پیش چشم
آوردن برسان او که مگس گیرد ودست بر دیوار مالیدن برسان
آنکه کاه از دیوار بیرون کند ودست اندر جامه مالیدن
برسان آنکه پرزه دارند بد بود **باب هفتم** اندر تدبیر

تن درستان بغذا و تدبیر بیماران بشربت غذا اینک نان پاکیزه بود
از گندم نو آفت نارسیده و گوشت گوسپند پخته تن درست و
آسوده و شربتها که با مزاج موافق بود و از میوهای تر انگور رسیده
و چند روز آونگ کرده و انجیر تمام رسیده هرگاه که از غذاء نیك
اندر تن امتلاء تری پدید آید تن پاك باید کرد بوجهی که آسان تر
بود چون قی کردن یا یکچند پرهیز کردن و غذا باندکی باز آوردن
و مسهلی موافق خوردن و باید دانست که غذا کمتر خوردن
بجای استفراغ بود و از ناموافق آمدن مسهل ایمن کند و از داروهای
مختصر این دارو موافق تر و بی غایله است بگیرند مصطکی
یك دینارسنگ ترید سپید تراشیده و کوفته و بیخته چهار دانگ
زنجبیل دانگی شکر برابر هر سه بشب وقت خواب باندکی آب
گرم با جلاب بخورد و بخسبد تا بامدادی اجابت کند بی رنج

ورطوبت

و رطوبت از معده و دماغ فرود آرد و کسانی باشند که ایشان را مصطکی
و شکر تنها کفایت بود همیشه غذا بر شهوت صادق باید خورد
و چنانك هنوز بی باید دست باز کشیدن و پس از طعامی که خورده
باشد طعامی دیگر که پیش آید نباید خوردن و از پس ریاضت و کارها
بارنج چیزهاء نازك چون شیر و ماهی تازه نباید خوردن از بهر
آنك معده گرم شده باشد چیزی نازك اندر وی شود بسوزد
و تباه شود کسی را که معده سخت گرم بود اگر غذا دیر تر یابد درد سر
خیزد صواب آن بود که بامداد چند لقمه نان اندر شراب ترش چون
شراب غوره و شراب انار و شراب سیب ترش و مانندان بخورد
پس تدبیر گرمابه کند و خداوند این مزاج را طعامهاء تر اکنده باید
خورد اندك اندك و غذاهاء خنك باید خورد چون غوره
بآب آلوبا و طفشیل و زیربا و چون طعامی که از کشك جو سازند

وجون قلیهٔ کدو و قلیهٔ خیار و مانند آن و غذاء خداوند
سودا باید که بگرمی و تری گراید جون رشته و اسفیدبا و خداوند
مزاج تر و مزاج سرد را غذاء لطیف باید جنانک بگرمی گراید
وجون نخود آب بروغن با بروغن دانهٔ زردآلو طلی و توابل
او سعتر و دارچینی و زیره و بلبل و امادیرها و قلیه بکوشت
آهو و کوشت بط فربه و کوشت کنجشک و کوشت کبوتر بجه و مر طوبرا
خاصه قلیهٔ آب کامه با سیر و سعتر و مغز جوز بویا از سرخی کوشت
بخته سازند بروغن جوز یا بروغن زیت یا بروغن زردآلو و توابل
زیره ناکوفته و نیم درم سنک زنجبیل و نیم درم سنک بلبل
کوفته و بصره اندر بسته در او کنند تا قوت اندر وی دهد و قولنجی را
شوربای خروس بیر و روغن کاکیان با مغز آن کوفته شیر کرده
و در وی بخته مقدار بیست درم سنک یا بیشتر تخم بادیان

و شبت شور تر از عادت کنند و سر بیر اندر برند تا بادها از بشکند
و اکر سکباج بزند انجیر و کبر و سیر اندر افکنند و جاشنی انکبین
کنند و خداوند طبع نرم را غذا از کوشت کبک و دراج و طیهوج
و تذرو و کنجشک بریان و نارسو و کرنج و بابجه بکرنج یا بسماق
بخته و مرغ بریان و قلیهٔ خشک و بسیار غذاها آنکی دو از آن
اندر یک روز و یک نوبت نشاید خورد جون دو غبا و غوره با
و این هر دو از بس آلو یا شفتالو و زردآلو و از بس انار ترش نشاید
خورد کبوتر بجه و سیر و بیاز و خردل هیج با یکدیکر نشاید
خورد کوشت نمک سوده و سرکه و سیر نشاید بخت از بس هیج
میوهٔ تر آب یخ نشاید خورد انکبین و خربزه از بس یکدیکر نشاید
خورد کوشت مرغ و ماهی بهم نشاید خورد شیر و شراب
با یکدیکر اندر یک روز خوردن نقرس بدید آورد با قلنج و جرات

باسم نشاید خورد **باب نهم** اندر تدبیر آب
وتدبیر شراب بهاء درستان وبیماران آب سرد خوردن درد
عصبها وبندگاه را زیان دارد اندر آب دریا نشستن خداوند
رعشه وفالج وخداوند دملها را وخداوند استسقا را ونقرس
بلغمی را سود دارد واگر آب خوش را نمك در او کند ودر آفتاب
نهند فایدهٔ آب دریا دهد اندر چشمهٔ گوگرد نشستن واز آن
آب خوردن مرطوب را وخداوند گر تر را وخداوند ریش کرده
ومثانه را سود دارد واگر پنج استار گوگرد پارسی کوفته اندر
صره بسته اندر مقداری من اب بپزند تا یك بهره برود وبپالایند
فایدهٔ آب چشمه دهد آب شور خوردن گر وخارش آرد ونخست
اسهال کند بس طبع را خشك کند آب طلح بپیوسته اسهال آرد آب
تیره شده سنگ وریگ کرده ومثانه آرد آب نیم گرم معده را

سست کند وطعام را بر سر معده آرد وبر قی یاری دهد آب نبید
گرم معده را از رطوبت بشوید لیکن گرمی باندازه باید که معده را
نسوزاند ومادهٔ سرفه را براند وقولنج را سود دارد آب سرد همه
تن درستان را سود دارد ومعدهٔ گرم را بلکه بیشترین معدها را بجای
گوارش بود از بهر آنکه معده را فراز هم آرد تا بر طعام مشتمل گردد
یعنی گرد طعام درآید وبگوارد ودل گرم را بجای هوای خنك
بود وبخارها از دماغ باز دارد واخلاط را از تباه شدن نگاه
دارد آب خوردن ناشتا واز پس گرمابه واندر گرمابه واز پس ریاضت
واز پس جماع زیان دارد واندر شب که از خواب بیدار شود نیز زیان
دارد لکن محرور ومخمور را کمتر زیان دارد بر تشنگی دروغ زن
تشنگی نشاند آب خوردن را لکن زیادت کند تخم بادیان وآب
بادیان گرم تشنگی دروغی را بنشاند جلاب تن درستان را

تري دهد جلاب خام طبع را نرم كند جلاب بخته غذا بيش دهد
باب دهم اندر تدبير باز داشتن مضرتها آب آب
باران تري فزون از آبهاء ديكر دهد باران زمستاني صافي تر و
خالص تر بود از باران ديكر فصلها از بهر آنك حرارت آفتاب اندر
زمستان بخارها كمتر كشد و بخارها را نيز كمتر خيزد آب باران زود
تباه شود واكر بپزند دير تباه شود آب ايستاده خاصه اكر در
ميان درختان و نيستان بود زيان دارد انجا كه آب ايستاده بود
جيزهاء كرم بايد خورد جيزهاء خشك بايد خورد انجا كه آب
غليظ بود سير بايد خورد و خردل با اندكي بلبل با شراب با سكنكبين
عسلي با شراب انجا كه آب شور بود سركه و سكنكبين بكار بايد داشت
يا حب الاس يا انجه تازي ابرار عرور كويند يا حربون در آب
فرو غار كنند يك شب مضرت اسهال باز دارد انجا كه آب زالو بود

شراب مضرت آن باز دارد و جيزي بايد خورد كه طبع نرم كند
آنجا كه آب تلخ بود جيزي جرب و شيرين بايد خورد ترياق همه
آبهاء مخالف بيارنت خاصه بسركه برورده انجا كه آب اندك بود
و كرما سخت بود اندكي سركه با آب بيامبزد يا تخم خرفه بكوبند و با
سركه بيامبزند و اندكي بخورند تشنكي كمتر كنند
باب يازدهم اندر ياد كردن شرابها سكنكبين خداوند
صفرا را بهتر بود و تشنكي بنشاند و خداوند رطوبت را سود دارد
از بهر انكه قوت سركه رطوبت را لطيف كند و بر د سكنكبين
برودي خداوند رطوبت را بهتر از ساده بود و سده بكشايد و خداوند
يرقان را سود دارد خداوند معدهٔ كرم را و ضعيف را شراب
انار و شراب ليمو و شراب حماض برنج موافق بود شراب هليلهٔ زرد
بجاي داروي مسهل بود خداوند معدهٔ سرد را شراب عود و شراب

مشک نافع بود واندر بیماریهاء گرم سکنکبین رمانی موافق بود
خداوند سرفه ونزله وذات الجنب را شراب بنفشه وشراب نادشیرین
سود دارد خداوند ضیق النفس را شراب زوفا موافق بود اگر در
باطن آماسی بود هیچ بهتر از شراب عنب الثعلب نیست خداوند مزاج
گرم وطبع خشک را شراب آلو وشراب خرماء هندی وشراب
غوره وآب میوه موافق بود آنرا که طبع پیوسته نرم بود شراب مورد
وشراب آبی نافع بود خداوند درد کرده ودرد پشت را
وقولنج را شراب انجیر نافع بود خداوند سوزش بول را شراب کاکنج
وشراب بنفشه نافع بود کسی را که معده وجگر ورگها از صفرا وبلغم
ممتلی بود شراب افسنتین نافع بود کسی را که از بیماری برخیزد
سکنکبین سفرجلی آنرا که معده ضعیف بود وقی ومنش گشتن
رنجه دارد شراب نعناع ومسه مرطوب ومفلوج را بجای آب

ماء العسل شراب ترید بجای دارویی مسهل بود خداوند مزاج سوداوی را
لسان الثور وشراب افسنتین خداوند درد سپرز را شراب ریوند
موافق بود آب اندر قدحی خورند که از چوب گز سازند یا چوب گز
تراشیده اندر آب بجوشانند وبپالایند وبهوا سرد کنند آن آب
خورند خداوند استسقا را آبی که در وی نخودی جوشانیده
باشند شکل هفت من آب ویک من نخود بجوشانند تا نخود پخته
شود پس بوقت ضرورت از آن آب خورد وچون دانسته شد که
هر مزاجی وهر بیماری را کدام شراب موافق بود صفت ونسخت چند از
شرابها یاد کرده آید انشاء الله تعالی   سکنکبین ساده بگیرند
شکر چندانکه خواهند واندر پاتیله سنگین کنند وبدست روی شکر
هموار کنند وسرکه در وی کنند چندانکه نزدیک آید که با شکر برابر
شود وفزون از وی بود باید که از میان شکر پیدا بود پس کلابه بر سر

آن کنذ با آب چندانکه شکر پوشیده کردد و زیرا و باشد مقدار دو
انکشت و بآتش نرم بجوشانند و کفش بر دارند و بقوام آورند و از
آتش بر دارند و اکر بجای آب با کلاب لسان الثور کنند خداوند سودا را
سود دارد خاصه که صفرا (سودا) از سوختکی صفرا بود و اکر باب بادیان
کنند خداوند صفرا و بلغم رقیق را شاید سکنکبین بزوری
بکیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون از هر یکی پنج درم سنک پوست
بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر از هر یکی ده درمسنک
جمله اندر نیم من سرکه و یک من آب ترکنند یک شبان روز پس اندر
پاتیلهٔ سنکین کنند و بپزند تا آب بمقدار نیمه باز آید و بپالایند و یک من
شکر بر وی نهند و بپزند و کفک بر دارند و اکر مزاج بکرمی کراید بجای
انیسون تخم کشنی کنند و از جهت کسی که تب دارد یا درد جکر بود بکیرند
برین صفت تخم کشنه نیم کوفته بیست درمسنک ریوند چینی کوفته

دانرم

و اندر صره بسته چهار درمسنک آب تخم خرفه و آب تخم خیار و خیار
بادرنک از هر یکی پنجاه درمسنک کلاب نیم من سرکه سی درمسنک
شکر دویست درمسنک بپزند چنانکه رسم شربت است بیست درم سنک
و اکر مزاج خداوند یرقان کرم بود اندر سکنکبین بجای انیسون
تخم کشنه کنند و بجای بیخ کبر بمقدار دو درم ریوند چینی دارو کنند
نافع باشد سکنکبین افتیمونی از جهت خداوند مالیخولیا
بکیرند افتیمون بیست درمسنک خولق بسفایج نیم کوفته و اندر سفالی
نیم کوفته بیست درمسنک خربق سیاه نیم کوفته و اندر صره بسته یک
مثقال همه اندر یک استار سرکه و نیم من آب ترکنند یک شب و بامداد
صره افتیمون بمالند و از وی بر آرند و باقی را بپزند تا به نیمه باز آید
و یکمن شکر و قدری کلاب در وی کنند و بر نهند تا بقوام آرند
سکنکبین از جهت خداوند لقوه و فالج و صرع بکیرند سرکه اسقیل

صد درسنگ شکر برزوری صد درسنگ انگبین پانصد درسنگ
شربت بیست درسنگ یا سی درسنگ اگر اندر سرکه بزوری سلیخه
واسارون وحب بلسان وهزارسپند جوشانیده باشد صواب بود
سکنجبین سفرجلی ∴ آب بهی ترش بگیرند و یک شب بنهند
تا صافی شود و بپالایند و بر هر یک من آب بهی پنج استار سرکه و یکمن
شکر برنهند و قدری آب یا گلاب بجوشانند و کف بردارند
وبقوام آرند سکنجبین رمانی از جهت تب محرقه ∴
بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یک نیم من سرکه پنج استار آب
زرشک ده استار گلاب نیم من شکر یکمن و نیم بپزند چنانکه رسمست
واگر کسی خواهد که تصرفی کند آب غوره و آب ریواج و آب ترشی ترنج زیادت
کند از هر یکی قدری و باندازه بفزاید ∴ شراب انار از برای خداوند
معده گرم بگیرند آب انار ترش صافی چندانکه خواهند و نیم وزن آن

شکر و در وقت پختن چند شاخ نعنع تر در وی کنند و بقوام آرند پس
نعناع اگر از وی بردارند و اگر در وی بگذارند روا بود ∴ واگر معده
سخت گرم نباشد لکن ضعیف بود قدری مصطکی سوده و اندکی عود
هندی کوفته در صره بسته اندر وی بزنند و بمالند ∴ شراب ترشی
ترنج از جهت معده و دل و جگر گرم ∴ بگیرند ترشی ترنج و دانه از وی
جدا کنند و با گلاب اندر پاتیله کنند و بجوشانند و بدست بمالند
و بپالایند و بر یک من ترشی دو من شکر برنهند و بپزند چنانکه رسمست
شراب لیمو هم برین رسمست ∴ و هم بدین سان سازند ∴ شراب عنب الثعلب
از جهت اماس گرم خاصه اندر احشا بگیرند عنب الثعلب و ثمره او
خام ناپخته و بکوبند و بفشارند و بپالایند و بر هر یک من آب سی استار
شکر بر او کنند و بقوام آرند ∴ شراب الو از جهت مزاج گرم و طبع
خشک ∴ بگیرند الو سیاه صد عدد خرما سیصد پاک کرده سی درم

سنك بنفشهٔ خشك بيست درمسنك عناب دانه بيرون كرده
سي عدد تربد سپيد تراشيده نيم كوفته بيست درمسنك تربد را
اندر صرّهٔ كنند و همه اندر دو من آب بپزند تا دو بهره برود بپالايند
و بسي استار ترانگبين و نيم من شكر بر نهند و كف بردارند و بقوام
آرند و يك درمسنك سقمونيا در وي حل كنند و نيم درمسنك
زعفران شربت از پانزده درمسنك يا بيست درمسنك و اگر با
اين شراب يك بهره آب انار شيرين يار كنند با لوحبالو كم كنند
مسهل تر آيد ∴ شراب خرماء سندي از جهت مزاج گرم و طبع
خشك بگيرند خرماء هندو چندانك خواهند و اندر گلاب بجوشانند
يا در آب و بپالايند و صافي كنند و ترانگبين بر نهند با شكر و بقوام
آرند و اگر كسي بر سم شراب آلو بپزد صواب بود ∴ شراب مورد
از جهت خمار و تا سهال بگيرند حب الآس خشك نيم كوفته

و از تخم پاك كرده صد درمسنك آب سيب ترش و آب بي ترش و آب
انار ترش از هر يكي يك من اگر فوط و طراثيث حاضر بود از هر يكي
ده درم نيم كوفته اندرين آبها بپزند تا حب الآس و بدست بمالند
و بفشارند و بپالايند پس تمام بجوشانند و بقوام آرند و اگر مقدار نيم من
شكر طبرزد بر نهند صواب بود و اگر فوط و طراثيث حاضر نباشد
بيست درمسنك طباشير و بيست درمسنك گل ارمني بسايند و اندرين
شراب بسرشند شربت ده درمسنك ∴ شراب ميوه ∴
بگيرند آلو سياه سي عدد خرماء هندي و سي درمسنك آب انار ترش
و شيرين و ترشي ترنج و آب امرود چيني و آب خربزهٔ هندو و آب غوره
از هر يكي چهل درمسنك شكر يك من شربت پانزده درمسنك
با آب تخم خرفه و اندكي لعاب اسبغول و نيم درمسنك طباشير
اندر تب محرقه نافع بود ∴ شراب آلو ساده بگيرند آلو سياه

بکیرند الو سیاه تر یا خشک و اندر سه من آب بپزند تا آب
به نیمه باز آید و بپالایند پس از آنکه سرد شود و صافی پس بچکانند
تا گوشت الو فرو نیاید و بهمسنگ او شکر برنهند و بقوام آرند ∴
شراب افسنتین از جهت مزاج گرم ∴ بگیرند افسنتین پنج در
گل سرخ ده درمسنگ خرما هندو بیست درمسنگ الو سیاه
سی عدد اندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند شربت
چهل درمسنگ باده درمسنگ شکر نافع بود ∴ شراب انجیر
از جهت درد گرده و درد پشت و از جهت قولنج بگیرند انجیر بستی
یک من نخود صد درمسنگ اندر سه من آب بپزند تا نخود پخته
شود و بپالایند چنانکه انجیر را نمالند ولکن بچکانند و آن آب را
باتیله بار آرند تا تمام بپزد و پیش از آنکه قوام گیرد بمقدار نیمه آب
فانیذ یا عسل برنهند و بگیرند سنبل و قرنفل از هر یکی یک درم سنگ

خولنجان و زعفران و دارچینی از هر یک نیم درم سنگ بکوبند و در
صرّه کنند و در دیگ او کنند و بقوام آرند پس از صرّه از وی بر آرند ∴
شربت بیست درمسنگ اما از جهت قولنجی این شراب بی نخود بزند
و بی صرّه داروها شراب عود معده سرد و ضعیف را سود دارد
بگیرند عود هندی و سک بغدادی از هر یک پنج درم سنگ سنبل
و قرنفل و مصطکی و گوز بوا از هر یکی دو درمسنگ همه را نیم کوفته
اندر صرّه بندند فراخ و اندر یک من گلاب بپزند به آتش نرم آهسته
تا بنیمه باز آید و صرّه بمالند و بفشارند و یک من شکر طبرزد بر افکنند
و کفک بر دارند و بقوام آرند و دانگی مشک سوده در وی حل کنند
و بکار دارند شراب صندل از جهت خداوند دل و جگر گرم
و از جهت تب محرقه بگیرند صندل سپید بسوهان خرد کرده پنجاه درمسنگ
یک شبان روز یا بیشتر اندر پنج استار سرکه و پنج آب غوره و یک من

ونیم آب فروغار کنند پس بجوشانند تا به نیمه باز آید وبدست بمالند
وبپالایند ویکمن شکر برنهند وبقوام آرند شربت ده درم سنگ
با آب تخم خرفه اگر کسی را سرفه باشد این شراب از جهت وی بی سرکه
وبی آب غوره سازند ولکن با گلاب باید پختن ∴ صفت شراب
کوکنار بگیرد سفید پنجاه دینار وقدری بکوبد وبآب مقدار دو من
بجوشانند تا بیک باز آید وبپالاید وبا یکمن شکر اسفید بجوشانند
تا قوی شود وشربت ده مثقال با نیم مثقال افتیمون افریطی نرم کوفته
با زخورد سودا را نافع بود صفت شراب بنفشه که در سرفه وذات
الجنب دهند آنجا که بنفشه تر یابند بگیرند بنفشه یکمن واگر تر نیابند
بگیرند بنفشه خشک صد درم سنگ ویک شبان روز اندر چهار من
آب فروغار کنند پس یک جوش بدهند بمالند وبپالایند وهم درین
آب دیگر باره بنفشه فروغار کنند یک شبان روز دیگر وهمچنان جوشی

بدهند وبمالند سه بار تا چهار بار همچنین کنند پس شکر بر افکنند وبقوام
آرند شربت ده درم سنگ اندر کشکاب واگر ده درم سنگ دانهٔ آبی
شیرین ترکی چنانکه لعاب بگیرند وبا آن بنفشه بیامیزند پس شکر
بر او کنند صواب بود شراب انار از جهت سرفه وذات الجنب ∴
بگیرند آب انار شیرین دو من آب یک من لعاب تخم خطمی پنجاه درم سنگ
یا بیشتر وبپزند تا به نیمه باز آید ویک من شکر برنهند وبقوام آرند
شربت پانزده درم سنگ اندر کشکاب یا سه درم سنگ روغن بادام
شراب خشخاش از جهت خداوند سل ∴ بگیرند خشخاش تر سفید
بیست وپنج عدد بیخ سوس تراشیده ونیم کوفته سی درم سنگ تخم خطمی
وکتیرا وصمغ ودانهٔ آبی شیرین از هر یک پنج درم سنگ کتیرا وصمغ را
چنانکه لعاب بگیرند وبیخ سوس را اندر نیم من آب بپزند تا بیک باز
آید وبپالایند ونگاه دارند پس خشخاش با پوست نیم کوفته کنند واندر

سه من آب ببرند تا بنیمه باز آید و بمالند و بپالایند و لعابها با وی
بیامیزند و یک من مسحح بر نهند و بقوام آرند این شراب کسی را که
خواهد که آنچ بنزله فرود آمده باشد پاک شود نشاید داد لیکن کسی را
شاید که خواهد که نزله باز دارد ∴ صفت مسحه که اندرین شراب
بکار آید بگیرند انگور شیرین و دانه کنند و آب او بکشند و با تیله با آتش دان
کرده نهند تا آتش کرد او بر نیاید و اندر پختن بسیک باز آید و بکار
دارند ∴ شراب کاکنج از جهت سوزش مثانه ∴ کاکنج از غلاف
بیرون کنند و بجوشانند و بدست بمالند با هستکی تا طلخی بیرون دهد
بس بپالایند و شکر بر او کنند و بقوام آرند اگر بایدمن کاکنج پنجاه
درمسنگ بنفشه خشک بجوشانند سخت نیکو بود ∴ شراب زوفا
از جهت سرفه و تنگی نفس که سبب آن نزله سرد بود ∴ بگیرند حلبه
ده درم تخم کتان هفت درمسنگ برسیاوشان و بیخ سوس از هر یکی ده

درمسنگ مویز منقا دانه بیرون کرده ده درمسنگ انجیر بستی دوازده
عدد زوفاء خشک سه درمسنگ بنفشه پنج درمسنگ زراوند
مدحرج و اسقیل مشوی از هر یکی ده درمسنگ بوست بیخ بادیان
و بوست بیخ کرفس از هر یکی ده درمسنگ بوست بیخ بادیان همچنین
تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی چهار درمسنگ همه را اندر سه من آب
بپزند تا بیک من باز آید و بپالایند شربت چهار درمسنگ با یک
مثقال معجون قفی و یک مثقال روغن جلغوزه کر با دو مثقال معجون
زوفا ∴ شراب زوفا از جهت نزله گرم ∴ بگیرند عناب بیست عدد
سپستان سی عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درمسنگ برسیاوشان
و بنفشه از هر یکی پنج درمسنگ بیخ سوس ده درمسنگ همه را اندر
دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و بیست درمسنگ لعاب
دانهٔ آبی شیرین و بیست درم لعاب تخم خطمی با آن بیامیزند شربت

جهل درم باده درم سنك شكر و یك مثقال معجون زوفا و ده
درم سنك روغن بادام شیرین ∴ صفت معجون زوفا رب سوس
و برسیاوشان از هر یك ده درم سنك قردمانا و بلبل از هر یك سه
درم سنك مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج و تخم انجره از هر یك
پنج درم سنك بكوبند و ببیزند و با انكبین صافی بسرشند ∴ شراب
افسنتین از جهت امتلاء معده و جكر و رگها ∴ بكیرند افسنتین
رومی پنج درم سنك كل سرخ پانزده درم سنك تربد سپید تراشیده
نیم كوفته دو درم سنك سنبل دو درم سنك اندر یك من و نیم آب
بپزند تا دو بهره برود و یك بهره بماند و بمالند و بپالایند شربت از
پانزده درم سنك تا بیست درم سنك یا قدری شكر با جلاب
آمیخته ∴ نسختی دیگر بادهاء روده را بشكند و قولنج را بكشاید
افسنتین رومی پنجاه درم سنك سلیخه بیست درم سنك تخم كرفس

سی درم سنك اندر دو من آب بپزند تا سه بهره برود و بپالایند و
یك من شكر یا عسل بر نهند و بقوام آرند شربت پانزده درم سنك
تا بیست درم سنك كمترین ده درم سنك و اندرین نسخت اگر ده
درم سنك سنبل در افزایند صواب بود ∴ ماء الاصول ساده ∴
پوست بیخ كبر پنج درم سنك پوست بیخ كرفس پوست بیخ بادیان از
هر یكی ده درم سنك تخم كرفس و تخم بادیان و انیسون از هر یك
پنج درم سنك اندر ماء الاصول اصل اینست ∴ اما از جهت خداوند
لقوه و فالج با اخلاط چیزهاء دیگر زیادت باید كرد چون بیخ
اذخر پنج درم سنك اسارون و حب بلسان نیم كوفته از هر یكی
دو درم سنك عود بلسان و بوزیدان و سلیخه و هزار اسفند از
هر یكی سه درم سنك زیادت كنند ∴ و از جهت خداوند صرع
و فرود آوردن حیض ∴ زراوند مدحرج و قنطوریون باریك

واصل فافوانیا از هر یکی سه درم سنگ درافزاید و اگر اصل فاوانیا
حاضر نباشد سلیخه و عود بلسان و هزار اسفند زیادت کنند ∴
و از جهت پاک شدن سنگ گرده و مثانه ∴ بر سیاوشان سه
درم سنگ حب القلت نیم کوفته هشت درم سنگ اسقولوفندریون
سه درم سنگ تخم کدر نیم کوفته دو درم سنگ انجره خشک ده
عدد زیادت کنند ∴ و از جهت خناق و نقرس و اوجاع مفاصل
شیطره و قنطوریون باریک و نانخواه و سورنجان و بوزیدان و ماهی
زهره از هر یکی پنج درم سنگ درافزایند ∴ جلاب ساده
شکر یک من گلاب نیم من آب سه من بر زند و کف بر دارند و به نیمه
باز آرد و یک درم سنگ زعفران در وی حل کنند و بوقت حاجت
اندر آب حل کنند و یخ در افکنند ∴ نسختی دیگر جلاب با افاویه
بگیرند دارچینی و سنبل و خیربوا و قاقله و زرنباد و زنجبیل و بسباسه

وکبابه و کوز بوا و مصطکی از هر یکی دو درم نیم کوفته اندر صره کنند
و اندر پنج من آب برزند تا بنیمه باز آید و سرد و صره بمالند و بفشارند
و از دیگ بر آرند و یک من شکر در وی کنند و کف بر دارند و یک
مثقال عنبر اندر گلاب بگدازند و یک درم سنگ زعفران در وی
حل کنند و در وی بیامیزند ∴ ماء العسل ∴ بگیرند انگبین یک من
آب پنج یا بیشتر و بجوشانند چندانک کف بر دارند و بهوا سرد کنند
و بکار برند ∴ شراب نعنع از برای معده ضعیف ∴ بگیرند دانه
انار ترش و شیرین و با تخم بکوبند و آن آب بکشند و بجوشانند تا
بنیمه باز آید و هم وزن آن جوشیده عصاره نعنع شکر بر افکنند
و بقوام آرند ∴ نسختی دیگر که قی و منش گشتن باز دارد و معده را
قوی کند ∴ بگیرند اشنه چهل درم سنگ خرمای هندو و پنجاه درم سنگ
سرد و اندر یک من گلاب بجوشانند تا بنیمه باز آید و بپالایند

وبگیرند آب انار ترش وشیرین که با شحم کوفته باشند وآن سیب
ترش وآب نعنع تر از هر یکی نیم من وبا گلاب پالوده بیامیزند ویک من
شکر بر نهند وهشتاد عدد پوست پسته که بر طابه سفال بسته
شود پس از انکه کف بر داشته باشند چون بقوام رسد وپوست
پسته در وی بگذارند بیمار که ازین شراب مقدار ده درم بخورد
آن پسته اندر دهان نگاه میدارد ومی مزد ؛ صفت
مسه که طعام بگوارد ومعده را قوت دهد وقی باز دارد ؛
بگیرند آب آبی ترش پنج من شراب ریحانی چهار من ونیم وبگیرند
زنجبیل ومصطکی از هر یکی دو درم قاقله صغار وکبار ودار
چینی از هر یک چهار درم سنگ قرنفل سه درم سنگ زعفران
شاخ چهار درم سنگ همه را نیم کوفته اندر صرّه کنند واندر دیگ
افکنند وبپزند تا آب بنیمه باز آید وهر ساعت صرّه را اندر وی

بمالند

بمالند وچهار من ونیم انگبین با شکر بر نهند وبقوام آرند ونیم
درم سنگ مشک سوده اندک اندکی ازین شراب حل کنند وآنرا
با جمله بیامیزند تا هموار شود نسخهٔ دیگر عصارهٔ آبی جوشیده
وبنیمه باز آورده یک من عصارهٔ سیب کوهی نیم من شراب کهن
نیم من انگبین ونیم من نخست بگیرند عود هندی دو درم سنگ
مصطکی وزعفران از هر یکی یک درم سنگ بسباسه یک
درم سنگ ونیم سنبل وقرنفل وکوز بوا وهیل وقاقله ودار چینی
وزنجبیل از هر یکی نیم درم سنگ همه را نیم کوفته اندر صرّه کنند
وهم بران سان بپزند پس یک مثقال مشک ودو دانگ مشک
با وی بیامیزند ؛ شراب آب گل ؛ برگ گل تازه بگیرند دو من اندر
ده من آب بجوشانند تا گل پخته شود ورنگ بگرداند و
بفشارند ودیگر باره سیم درین آب دو من دیگر بپزند تا پخته شود

وازان آب برارند وبفشارند ودو من انگبین با شکر برافکند
وبقوام آرند واگر اندر یک آب پنج بار یا هفت بار گل تازه
کنند بهتر بود واین را شراب الورد مکرر گویند واگر از گل خشک
کنند طبع را بهتر فرو آرد بگیرند برگ گل سرخ یک رطل بغدادی
در چهار رطل آب صافی بپزند تا بیک رطل باز آید وبپالایند
ویک رطل شکر طبرزد برو کنند وبقوام آرند شربت چهل درم
سنگ باب سرد شربت تمامتر شصت درم سنگ بود وهرگاه که
از پس او آب سرد خورند یک مجلس برانگیزاند واگر مقدار
ده درم سنگ پانزده درم سکنگبین با آن بیامیزند صواب بود
شراب سیب معده ودل ضعیف را موافق بود وقی وخفقان
وتشنگی باز دارد بگیرند آب سیب کوهی ترش وآن آب سیب
شیرین وبپزند تا بنیمه باز آید وبر هر پنج من آب سیب دو من

شکر برنهند وبقوام آرند واگر اندر یک آب پنج بار یا هفت بار
شراب غوره که تشنگی وتب بنشاند بگیرند آب غوره صافی
وبجوشانند وبنیمه باز آرند ویک شب بنهند وبپالایند
وبر هر یک من ونیم شکر برنهند وبقوام آرند واندر وقت
جوشانیدن مقداری قرنفل سوده در صرّه بسته در وی
افکنند وهر ساعت اندر وی بمالند واگر شاخی چند نعنع تر
یا فو بخشک تر بجای قرنفل در وی بجوشانند روا بود ...
شراب تربد مرطوبه را طبع نرم دارد وموافق بود بگیرند
تربد تراشیده وسپید کرده صد درم زنجبیل شانزده وچهار دانگ
درم ونیم کوفته اندر چهار من آب بپزند تا آب بنیمه باز آید
وبپالایند وبا پانصد درم سنگ تر انگبین برنهند وبقوام آرند
شربت بیست درم سنگ یا بیست پنج درم سنگ واگر کسی خواهد

برین شربت قدری سقمونیا ترکیب کنند روا بود و قدری
مصطکی با وی یار کنند ∴ شراب هلیله خداوند تب
و خداوند وجع المفاصل گرم سود دارد ∴ بگیرند هلیله
زرد صد عدد مقشر و اندر قنینه کنند و آب اندر وی ریزند
چندانک یک بند انگشت زبر او بود و سه روز اندر آفتاب
نهند و آب از وی بیرون کنند و نگاه دارند و آب دیگر صافی
بر سر این هلیله کنند و همچنان سه روز در آفتاب نهند و آب
از وی بر دارند پس هر دو آب گرد کنند و صد درم ترانگبین
بر نهند و بپزند و کف بر دارند و بقوام آرند و اگر بر مقدار نیم من
ازین شراب یك مثقال سقمونیا حل کنند صواب بود شربت
بیست درم یا سی درم و از جهت خداوند سودا از هلیله کابلی
کنند و سیك وزن هلیله افثمون و سیك وزن دیگر بسفایج

کنند

کنند شربتی سی درم یا بیست درم سنك ∴ سکنگبین
بزوری از جهت درد سپرز ریوند چینی و غاریقون و فوه
و پوست بیخ کبر پوست درخت بید و کرمازو و افثمون و غافت
و تخم کشوث و تخم کسنی از هر یك ده درم سنك همه را اندر نیم من
سرکه و یك من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و یك من شکر
بر نهند و بقوام آرند شربت بیست درم سنك یا بیست و پنج درم سنك
در جلاب خام ∴ شراب ریوند از بهر درد جگر و سپرز
و سده بگشاید و طبع فرود آرد ∴ بگیرند ریوند چینی چهل درم
غاریقون و ترید و بسفایج و تخم کسنی از هر یکی بیست درم و اگر
و اگر همه با وزن ریوند برابر بود زنجبیل سه درم سنك و دود
کنند همه نیم کوفته اندر سه من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند
و شکر بر نهند و بقوام آرند شربت بیست درم سنك یا بیست و پنج

درم سنک با جلاب خام و اکر خواهد که نیم دانک سقمونیا با نیم دانک
مصطکی اندر وی حل کنند روا بود ✽ شراب عناب خداوند ذات الریه
کرم را سود دارد اخلاط آن عناب کرکانی دانه بیرون کرده صد
✽ درهسنک بیخ سوس مقشر نیم کوفته بیست درم سنک میویز
دانه بیرون کرده پنجاه درهسنک فلوس خیارشنبر چهل درهسنک
در سه من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و شکر بر او کنند
و بقوام آرند ✽ شراب لسان الثور ✽ خداوند سودا را موافق آید
اکر آب لسان الثور حاضر بود بکیرند از آن یک من آب بادرنجویه
نیم من و اکر آبها حاضر نباشد بکیرند برک لسان الثور خشک کرده
ده استار برک بادرنجویه پنج استار اندر دو من آب بجوشانند تا
آن بنیمه باز آید و بپالایند و یک من شکر بر وی نهند و بقوام آرند
شربت مر بامداد بیست درهسنک یا قدری شراب سیب و باید

دانست که جلاب تری دهد اما جلاب خام طبع نرم دارد و پخته
غذا بیش دهد و سکنکبین صفرا را بهتر باشد تشنکی بنشاند و
مرطوبه را نیز سود دارد خاصه عسلی با بزوری از بهر آنک سرکه
رطوبت ببرد و صفرا را تسکین کند لکن سکنکبین بپیوسته نشاید
خورد از بهر آنکه قوت سرکه معده و جکر را ضعیف کند و عصبها را
سست کند **فصل** اندر شراب مست کننده منفعت اندر
منفعت بزرک اندر شراب آنست که حرارت اصلی را و روح را
برافزایند و چون بسیار خورده شود حرارت اصلی از کواریدن
آن عاجز آید منفعت او مضرت کردد و بیم باشد که اندر میان
شراب خوردن و خواب مستی بمفاجا هلاک شود جمله از بسیاری
شراب خوردن وسواس و مالیخولیا و بددلی و غفلت و فراموش
کاری و رای ناصواب و ترسیدن اندر خواب و سکته و خناق

ودعشه وفالج ونقرس وسرسام ودیوانکی واستسقا تولد کند
شربت ازوجهی دیکر اما شراب زرد قوی تر بود خاصه انکه
رنك آتشی دارد پیران ومرطوبان راشاید شراب سپید وتنك
محروران راموافق بود شراب ناخوش بوی دل ودماغ رازیان دارد
شراب طلخ زو کوارد وسده بکشاید شراب خوش بوی خداوند
غشی وخفقان راموافق بود ∴ شراب میویز خداوند مزاج سرد
وخشك را نشاید شراب کهن حکم دارو دارد شراب نو نارسیده
جکر را زیان دارد وباشد که اسهال کندی آرد هرکرا شراب
درد سر آرد نقل او آبی وانار ترش باید واکر درمیان هرچند
پیاله اندکی آب سرد بخورد قوت شراب از دماغ بازدارد ∴
خداوند معده ضعیف اکر محرور بود نقل او حب الاس وآبی بود
واکر مبرود بود کمونی وسعد وقرنفل باید شراب ناشتا

دماغ را وعصبها رازیان دارد وتشنج ودیوانکی آرد مستی پیوسته
مزاج جکر را تباه کند کسی را که خواهند که زود هشیار شود کافور
وصندل می بویانند ودوغ ترش وبرف کداخته دهند کسی را که
خمار کیرد پیش از شراب شراب افسنتین دهند بامقدار دو دانك
ریوند چینی اندر شراب حل کرده خمار بکیرد ∴ ترنج پرورده
معده ضعیف را سود دارد وطعام بکوارد ∴ بکیرند ترنج
دانه دار را چهار پاره کنند وترشی ازوی جدا کنند وپوست
بروی بکذارند وهفت شبانروز اندر آب ونمك نهند پس از
آب ونمك بیرون آرند ودر آب خوش نهند بی نمك سه روز
درین آب بکذارند پس آب ازوی بریزند وبچشند اکر شوری
مانده باشد یك روز دیکر یا دو روز در آب کنند تا همه شوری
ازوی جدا شود ویك روز بر سیدنی نهند تا آب ازوی برود

پس بگیرند یک خرو انگبین و دو خرو آب صافی بجوشانند و کف
برگیرند پس ترنج را در انگبین بنهند تا آب برود و انگبین اندر
ترنج و بر پشت او همچون مروارید پیدا بود از آن انگبین برآرند
و یک یک پاره جدا بنهند تا انگبین از وی بپالاید ∴ دیگر روز
انگبین دیگر بگیرند و کف برگیرند و آن ترنج پارها را بر سان تماج
بنهند و دیگر انگبین بجوشانند جوشانیدنی تمام و انگبین چندان
باید که یک انگشت بر سر ترنج ایستاده باشد ∴ و از آتش بردارند
و بنهند تا بیاساید پس هر دو من ترنج را یک مثقال زعفران
و یک مثقال خیربوا و یک مثقال دارفلفل و نیم مثقال قرنفل
و نیم مثقال دارچینی و دانگی و نیم سنگ بسایند نرم و بدین
انگبین و ترنج بر او کنند چندانک اندکی از دارو در خنبره براکنند
و یک ساف ترنج بر نهند ∴ و دارو برابر کنند و یک ساف دیگر

ترنج می نهند و دارو برابر میکنند تا پر شود پس باقی انگبین گرد
سار مانده باشد بر سر آن ریزند تا انگبین بر سر آن ایستد قدر
چهار انگشت و سر خنبره بگیرند و در موضعی بنهند که سرما و تری
بوی نرسد ∴

باب دوازدهم اندر تدبیر خواب و بیداری

∴ بهترین وقتی خواب را آن وقتست که طعام از سر معده فرو گذشته
باشد و قوت هاضمه اندر وی اثر کرده و این پس از دو ساعت بود
معدهٔ خالی خفتن حرارت اصلی را ضعیف کند و تن را لاغر کند
خواب روز بیماریها بلغمی آرد خاصه اندر زمستان زکام
و نزله آرد و رنگ روی را تباه کند ∴ خداوند مزاج سرد را
زیان کارترین چیزی بسیار خفتن است ∴ در خواب شکم را گرم
باید داشت و اگر بر شکم خسپد روا بود تا حرارت جمع بود و طعام را
بگوارد و بر پشت باز خفتن زیان دارد از بهر آنکه معده تهی بود

آوازِ پیوسته ومعتدل خواب آرد چون آواز آسیا که خواب آرد
کسی را که خواب کمتر آید کف پای وناف بروغن بنفشه چرب
باید کرد واندر غذا مقدار یک درهم سنگ تخم کوک کوفته در او
کنند سود دارد ::

باب سیزدهم اندر تدبیر ریاضت ::

شک نیست که حرارت اصلی از تن مردم اندک اندک تحلیل
خرج شود بسبب حرکتها واندیشها وبخارها که پیوسته بطریق
مسام بیرون می شود وهوا آنرا می ستاند وتدبیر موافق از جهت
باز آوردن عوض آنچ خرج میشود ریاضت است از بهر آنک
حرارتی که مرد آنرا شاید واز گوهر آنست که جز حرارتی که از حرکت
ریاضت خیزد نیست وچنان که حرارت اصلی بدین سببها که یاد
کرده آمد اندک اندک خرج میشود گواریدن غذا که خورده باشد
هر روز بسبب گوناگون مختلف بود :: چنانک روزی غذاء

ناموافق اتفاق افتد یا بیشتر از کفایت خورده باشد بدین سبب
فضله اندر رگها بماند وبدفع آن حاجت بود وچیزی که اندر
گواریدن غذا که امروز خواهند خورد یاری دهد وفضله
غذا را که روز گذشته اتفاق افتاده بود واندر رگها بمانده تحلیل
بی مضرت خرج کند وبدارو حاجت نیفکند :: ریاضت است
بر اندام نگه داشتن تن درستی ریاضت اصلی بر حرکت حرارت
اصلی را برافرازند وفضلهٔ که هر روز در تن بماند تحلیل
خرج کند اما وقت ریاضت آن وقتست که طعام هضم شده
باشد وطبع اجابت کرده ومدت ریاضت چندان باید که رنگ روی
برهمی فروزد وحرکت بنشاط می توان کرد وهرگاه که ماندگی
پدید آید :: وعرق آمدن خواهد گرفت باز ایستد وبیاساید
وریاضت بیماران اندرین نه تواند بودن وکسانی را که اندر

بیرون آمدن و رفتن و بر ستور نشستن مانعی بود با مردمان
نشستن و سخن گفتن و شغلی گزاردن بجای ریاضت بود و در کشتی
نشستن ریاضت بود :. باب چهاردهم اندر تدبیر داروی
مسهل و پاک کردن تن از فزونیها بداروی مسهل و شیاف
و حقنه :. اوّلا باید دانست که اگرچه از نگاه داشتن تن
درستی هرگاه که با فضله در تن بود و آثار امتلا پدید آید تن از آن
فضله پاک باید کرد و لکن بسیار خوردن دارو عادت پسندیده
نیست و هر وقت از بهر فضله که حاصل گردد دارو نتوان خورد
پس اولیتر بود که غذا کمتر و سبکتر خورند و از امتلا پرهیز کنند
تا بدین طریق امتلا کمتر آید و کسانی را که بدارو خوردن
آزموده نباشند طبیبان نشاید که ایشان را دارو دهد :. دارو
خوار باید که پیش از دارو خوردن بجنبد وز پرهیز کند و چیزی

که ایشان را زیان دارد نخورد و اگر سده باشد بگشاید و معده را
مراعات کند خلط خام را بپزاند و طبع را نرم کند و آن ساعت
که دارو خورد طعام باید گوارده باشد و هنوز شهوت طعام
پدید آمده نباشد و رنج و ریاضت قوی پیش از دارو زیان دارد :.
و پس از دارو نیز خویشتن را از رنج و ریاضت و خشم نگاه دارد
و بباید دانست که از بس رنج و از بس خشم و از بس شادی بزرگ
و از بس بیخوابی و از بس جماع دارو نشاید خوردن :.
و پس از دارو مطبوخ آب گرم خوردن قوت دارو را ضعیف کند
و از پس حب قوی اگر تقصیری کند آب گرم شور کرده با شور طبیعی
خوردن دارو را یاری دهد و یک درم سنگ مصطکی
با دبی شکر دلو را دفع کند و در کار آرد :. و اگر دارو
کار نکند و بی قراری پدید آید شیاف یا حقنه بکار باید داشت

بامصطکی وشکر دادن واگر رگها ممتلی گردد وچشمها بیرون
خواستن گیرد رگ باید زد واگر از پس دو روز یا پس سه روز
رگ بزنند هم صواب بود ∴ وپس از دارو چند روز گرمابه
سود دارد یا تقصیری که از دارو افتاده باشد بعرق تدارک
افتاده باشد ومرطوب پس از غذا وپیش از غذا باید که حب الرشاد
خورد اندر جلاب ومحرور اسبغول خورد یا تخم شاهسفرم
وخداوند مزاج معتدل تخم کتان خورد وشراب خوردن پس از
دارو بیم باشد که اضطرابی آرد یا نی واگر دارو پیش از اندازه
کار کند شیر تازه دهند یا تخم لسان الحمل یا حب الرشاد اندر
شیر بجوشانند وبدهند ∴ اما محرور را حب الرشاد و
محرور را تخم لسان الحمل ومسکه وروغن گاو سود دارد قوت
دارو از روده باز دارد ∴ وفلونیا اسهال باز دارد وگرما

وگرمابه نیز باز دارد ودارو خوار باید که جامه چندان پوشد
که از هوای خنک رنج نیابد وخویشتن بجامه وحرکت گرم نکند
اگر عرق آمدن گیرد دارو کار نکند کودک را وپیر را والثغ را
که بجای حرف سین ثا گوید وکسی که بر شکم گوشت نباشد ∴
واز فرود ناف تا عانه لاغر بود دارو نشاید خورد وچون
این دانسته آمد صفت ونسخهٔ شافی چند وحقنهٔ چند و مسهلی
چند یاد کرده آید ان شاء الله وتعالی ∴ اما منفعت
سیاف اندر پشت وکمرگاه وسرین وحوالی آن بیشتر بود ∴
واز جهت محرور وخداوند تب بگیرد بنفشهٔ خشک دو
درهم سنگ سقمونیا از دو دانگ تا چهار دانگ تربد دو درم
شکر چندانک کفایت بود شکر بر کفچهٔ آهنین بر آتش نهند
تا نرم شود وبنفشه وتربد وسقمونیا بروی می پراکند کوفته

وبی پرشند و شیاف میکنند ∴ و از جهت مبرود و مرطوب ∴
بگیرند سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و نمک نفطی و شحم حنظل
و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و قسط
و حدسیر و زرنباد و عنزروت و شقاقل و برگ سذاب
خشک و ماهی زهره راستاراست صمغها را باب گرم حل کنند
و داروها بکوبند و ببیزند و بهم بسرشند و شیاف کنند هر یک
دو مثقال تا دو مثقال و نیم و از بوره و نمک و ترنجبین همچنین
برین سان شیاف کنند و نافع بود و از صابون تراشیده و از
ترف نیز طبع فرو آرد ∴ صفت شیاف تیز ∴ بگیرند
شحم حنظل و مقل راساراست مقل در آب سذاب حل کنند و شحم
بدان بسرشند و شیاف کنند ∴ فاما تدبیر حقنه ∴ بباید
بباید دانست که خداوند معدهٔ ضعیف را و کسی را که بوسر زخمی

رسیده باشد یا در دماغ آفتی بود حقنه سخت نافع بود اخلاط را
از بالا فرو کشد و بخار بسر بر نشود و بر دیق حقنه نشاید کرد
بل که نخست شربتی باید که معده را قوت دهد ∴ چون گلشکر
و مصطکی ∴ و اگر حقنه از جهت درد گرده و پشت و کمرگاه
و سرین و حوالی آن می باید بقفا باز خسبد و سر بالشی باشد
و میان پشت بر زمین باشد و اگر از جهت درد ناف و قولنج می باید
بیمار بر زانو خسبد چنانک شکم او آویخته باشد و بیمار باید
که خویشتن نگاه دارد تا سرفه و عطسه و فواق نیفتد و حقنه
پنجاه مثقال کم یا بیش نباید و سرد بفعل نباید تا باد نکند
و تا زود در کار آید و سخت گرم نباید تا بزودی باز نگردد
و غلیظ نباید تا زود آلوده نکند و سخت تنک نباید تا فعل
خویش تواند کرد ∴ صفت انواع حقنها ∴ سبوس آب پخته

ونطرون در وي حل كرده يك مثقال باده درمسنك روده را
باك كند :. جكند باره كرده وبجوشانيد بنجاه مثقال ازطبخ او
باده درم روغن زيت ميمين فعل كند واندر حقنهٔ خداوند
تب نمك وبوره نشايد كرد لكن ازطبخ بنفشه وكشك جو
بايد كرد :. بدين صفت بكيرند بنفشه بيست درمسنك كشك
جو جهل درمسنك آب دو من ونيم بپزند تا بمقدار سي استار
باز آيد بنجاه مثقال ازين كشكاب بكار برند واكر اندكي سقمونيا
در وي حل كنند روا بود واندر تب محرقه بيست درمسنك
روغن كل وآب نيم كرم بكار برند بدين صفت :. حقنهٔ نرم
بنفشه ده درم عناب دانه بيرون كرده بانزده عدد سبستان
سي عدد نيلوفر سه درم بابونه ده درمسنك كشك جو
سي درم سنك بپزند بسم كشكاب وبنجاه درمسنك ازين طبخ

باده درمسنك روغن بنفشه وده درم سنك شكر قوالب :.
بكار برند كشكاب ساده باروغن كل نافع بود :.
صفت حقنهٔ تيز كه خلط اندر دماغ فرو آرد واندر سام سرد
وسكته ومانند آن نافع بود :. بكيرند شحم حنظل يك مشت
بسفايج نيم كوفته دو مشت بوزنه دشتي يك دسته افتيمون يك
مشت بپزند وبپالايند وازين آب بنجاه درمسنك باده درمسنك
روغن بابونه بكار برند واكر درين حقنه دو درم سنك
بوره اندر هفت درمسنك آب كامه حل كنند سخت قوي بود :.
صفت حقنهٔ نرم :. قولنج را كه از آماس روده بود
بكشايد :. بكيرند تخم خطمي وتخم آبي شيرين از هر يكي
يك مشت بجوشانند ولعاب بكيرند ازين لعاب سي درم شكر
قوالب بافايند ده درم در وي حل كنند وده درمسنك روغن

بنفش باآن بیامیزند وکشکاب و روغن کل نیز نافع بود ؞
صفت حقنهٔ دیکر که قولنج بادی وبلغمی بکشاید ؞ تخم بادیان
وانیسون وتخم کرفس وتخم شبت وهرار اسفند از هر یکی پنج درمسنک
درهٔ من ونیم اب بباید بختن تا بنیمهٔ باز آید وبپالایند وهفت
درمسنک بوده درمقدار پنجاه درمسنک ازین آب حل کنند
وده درم روغن بابونه کر روغن تخم معصفر باوی بیامیزند
وبکار برند واکر ده درمسنک شکر قوالب بافایند در وی
حل کنند صواب بود ؞ حقنهٔ دیکر از جهت روده کاورس ریش
مقشر وکرنج از هر یکی یک مشت بیه بزبیست درمسنک
برک کل سرخ ده درمسنک بپزند وبپالایند ؞ نسخهٔ دیکر
کلنار وحفت بلوط وکاورس مقشر وکرنج ولسک جو
از هر یکی یک مشت بپزند وبر آن مقدار که بکار برند یک درمسنک

دم الاخوین ویک درمسنک خاکستر بردی ویک زردهٔ خایهٔ مرغ
بریان کرده در وی حل کنند وده درمسنک روغن کل در وکنند وبکار
برند حقنهٔ دیکر از جهت آماس سرد ؞ اندر کرده بکیرند یک مشت
بزرک خشک برک کرنب وبرک جکندر وبرک خطمی از هر یکی
یک دسته سبوس کندم یک مشت بزرک اندر صره فراخ بسته انجیر سپستی
سی عدد برسیاوشان یک مشت بزرک تخم خیار وتخم خیار بادرنک
وتخم خربزه از هر یکی یک مشت نیم کوفته اندر دو من آب نیم بخته
کنند تا بنیمهٔ باز آید وبپالایند مقدار پنجاه درمسنک در هاون
کنند وسه عدد زرده خایهٔ مرغ خام برو کنند وبمالند وبیست
درم روغن شیر بخت باوی بیامیزند وبکار برند چند کرت
باب پانزدهم ؞ اندر انواع مسهلات از دارو ها
بخته وحبها اندر تنها وهمه بنیا دیهاء کرم ؞ آب انار ترش

وشیرین با شیرخشت موافق بود یا بگیرند الوسیاه بیست عدد وپانزده
درهسنگ عناب دانه بیرون کرده وبیست درهسنگ خرمای هندو
وپنج درهسنگ تخم کشنی اندر یکمن ونیم آب برزند تا بدو بهره شود وبپالایند
وچهل درهسنگ شیرخشت اندر پنجاه درهسنگ ازین مطبوخ بگدازند
وبپالایند وبدهند یا بگیرند تخم بادیان وتخم کشنی از هر یکی پنج درهسنگ
تخم کشوث پنج درهسنگ اندر دویست درم آب بجوشانند تا بمقدار
ده استار باز آید وبپالایند وبیست درهسنگ فلوس خیار در وی
حل کنند کسی را که حرارت بدان ضعیفی بود سود دارد ∴ اگر
حرارت آهسته تر بود شراب هلیله که اندر شرابها یاد کرده آمده است
موافق بود با شراب تربد یا سخته یا تنها چنانکه مصلحت بیند واگر
کسی از دارو برمد وحرارت قوی باشد وتب نباشد دوغ صافی کرده
از هر هوا وپالوده سرد کنند ودانکی سقمونیا مشوی در وی حل کنند

وسقمونیا

وسقمونیا مشوی برین سان کنند سیب کرابی بدو نیم کنند ومیان
او پاک کنند وسقمونیا در میان او کنند وبهم باز نهند واندر خمیر
گیرند ودر آتش آهسته بنهند تا خمیر پخته شود پس بیرون گیرند
وبنهند تا سرد شود وبگشایند وسقمونیا بردارند ∴ صفت
نفع هلیله ∴ خداوند صداع گرم را سود دارد ∴ بگیرند
هلیلهٔ زرد کوفته وبیخته پانزده درهسنگ در آب الوسیاه
با آب خرماء هندی صد درهسنگ اندر هاون سنگین یا سفالین
معضر بسایند تا آب قوت هلیله گیرد وبپالایند وصافی کنند
وشکر بر نهند وبدهند ∴ صفت مطبوخ خیارشنبر ∴
اخلاط سوخته ازین پاک کند بگیرند هلیلهٔ زرد پاک کرده
پانزده درهسنگ خرماء هندی پاک کرده پانزده درهسنگ
عناب والوسیاه از هر یکی بیست درهسنگ مویز منقی دانه کرده

بیرون کرده ده درمسنك ستمه اندر تکمین و آب بریزند تا دو بهر برود
و بپالایند و بیست درمسنك فلوس خیار شنبر در صد درمسنك
ازین مطبوخ حل کنند و بدهند ∴ واگر بیماری از سودا بود غذا
لطیف و خنك باید فرمود و آسایش و گرمابه و آبزن و استفراغ
بچند کرت باید کرد و ماء الجبن باید داد بدین ترتیب ∴
بزی سرخ بدست آرند که شیر دهد و از وقت زادن او دو ماه
گذشته باشد یا بیشتر و کمترین چهل روز و علف او برگ بید
و کول کاسو و کشنیز تر و خوید و برگ خرفه و کسنی بستانی دهند
و هر شبی اندکی جو تر کرده هر بامداد شیر او بدوشند و در حال
در پاتیلهٔ سنگین کنند و در آتش نهند و بجوشانند و در جوشانیدن
مقدار ده پانزده درم سکنجبین افتیمونی بر وی پاشند و یکدا
با جوشی دو با سکنجبین بگردد و ببرد ∴ و از آتش بردارند

و یك زمان بنهند تا آب صافی زرد فام بر سر او بایستد و آن
آب از وی بپالایند بخرقهٔ دو تو و بیفشارند لکن بچکانند ∴
و اگر حرارت عظیم بود بجای سکنجبین آب غوره ساده کنند
یا آب آلو ترش شربت ∴ روز اول بیست درمسنك با
شکر و می‌فزایند تا درمسنك با چهل درمسنك و یك هفته بران
قرار دهند و اندرین مدت دو کرت این سفوف بدهند ∴
بگیرند هلیلهٔ زرد ده درمسنك تخم کسنی چهار درم سنگ
ریوند چینی یك درمسنك سقمونیا نیم درمسنك شربت دو درم
سنگ یا دو درمسنك و نیم ∴ و خداوند سودا اگر در میان هفته
در میان هفته بعوض این سفوف معجون نجاح دهند اگر ید
مثقال ایارج فیقرا دهند و آن روز ماء الجبن ندهند ∴ صفت
سکنجبین افتیمونی که در ماء الجبن بکار آید و بسفایج

از هر یکی پانزده درمسنگ خربق سیاه دو درمسنگ افتیمون جداگانه
نرم بکوبند و اندر صره کنند و بطبیخ نیم من سرکه و یک من آب بپزند
و داروها در وی بپزند تا بنیمه باز آید و پالایند و یک من شکر
بر او کنند و بقوام آرند :. حب افتیمون :. افتیمون دو درمسنگ
سفایج و غاریقون از هر یکی یک درمسنگ خربق سیاه و ملح
هندی از هر یکی نیم درمسنگ اسطوخودوس چهار دانگ
ایارهٔ فیقرا درمی و نیم شربت سه درمسنگ :. صفت مطبوخ
افتیمون :. هلیلهٔ کابلی مقشر ده درمسنگ سفایج ده درمسنگ
سنا مکی هفت درمسنگ تربد تراشیده و نیم کوفته چهار درمسنگ
اسطوخودوس ده درمسنگ مویز دانه بیرون کرده ده درمسنگ
افتیمون در صره بسته ده درم اندر دو من آب بپزند تا دو
بهر برود و پالایند صافی چنانک نمالند و نفشارند لکن بچکانند

و صرهٔ افتیمون آن وقت دارو کنند که از سر آتش بر خواهند گرفت
و در وی بگردانند و بدست نمالند و نفشارند از بهر آنک
افتیمون را جوش آب گرم که اندر وی افکنند تمام بود پس چون
صرهٔ افتیمون مالیده باشند پالایند و اگر خواهند شیر خشت سی
درمسنگ گر شکر در وی گدازند صواب بود شربت هفتاد درمسنگ
بی شیر خشت یا هشتاد درمسنگ و اگر میانهٔ شب این حب
بدهند بامداد مطبوخ دهند بگیرند غاریقون چهار دانگ
ایارهٔ فیقرا :. یک درمسنگ نمک سندی :. دو دانگ خربق
سیاه دانگی و نیم بادانگی مقل حب کنند چنانک رسمست و این حب
کسی را دهند که طبع او دارو را دیر در کار آرد :. صفت مطبوخ
هلیله :. هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه از هر یک هفت درمسنگ
شاهتره و سنا مکی و گل سرخ از هر یکی پنج درمسنگ عناب و الوسیا

از هر یکی بیست عدد سپستان چهل عدد میویز دانه بیرون کرده
بیست درسنگ تخم کاسنی چهار درسنگ تخم بادیان دو
درسنگ انیسون دو درسنگ گلشکر و فلوس خیارشنبر
از هر یکی پانزده درسنگ ∴ شیرخشت سی درسنگ ∴ جمله
اندر یکمن و نیم آب بپزند تا دو بهره برود و نیم من بماند و بپالایند
و خیارشنبر و شیرخشت جدایگانه اندر قدری ازین مطبوخ فرو
کنند و بدست بمالند و بکفگیر بپالایند پس با هفتاد درسنگ
ازین مطبوخ بیامیزند جمله شربتی بود ∴ و اگر کشنی تر و کرفس تر
و برگ لبلاب و برگ عنب الثعلب یافته شود از هر یکی دسته
کوچک درین مطبوخ بپزند صواب بود ∴ و اگر بیمار خداوند
گر و خارش سنا و شاهتره از هر یکی هفت درسنگ کنند ∴ و اگر
از بهر نقرس و وجع المفاصل دو درسنگ تربد و دو درسنگ

غاریقون

غاریقون و دو درسنگ سورنجان زیادت کنند این مطبوخ
مردم ضعیف و خشک اندام را نشاید ∴ مطبوخ هلیله
از جهت خداوند صفرا ∴ بگیرند هلیلهٔ زرد مقشر پخته کرده
درسنگ خرمای هندی بیست درسنگ آلو سیاه و عناب دانه
بیرون کرده بیست عدد سپستان چهل عدد تخم کسنی یک مشت
شاهتره هفت درسنگ بپزند در یکمن و نیم آب و بپالایند صافی
و بر مقدار هفتاد درسنگ سی درسنگ شیرخشت برنهند و بپالایند
و اگر مقدار یک مثقال صبر کرا ارج فیقرا پیش از مطبوخ بدهند
صواب بود لکن این مطبوخ تن درست را شاید و خداوند تب را نشاید
صفت مطبوخی نزلهٔ گرم را ∴ بگیرند بنفشه خشک پنج درم
بیخ سوس مقشر نیم کوفته ده درسنگ اندر نیم من آب بپزند
تا بنیمه باز آید و بپالایند و بیست درسنگ شیرخشت در وی

حل کنند یا بیشتر ∴ واما حبّها ∴ اقراص بنفشه ∴
خداوند درد سر و چشم و خداوند کرّ و خارش را و خداوند
صفرا را سود دارد ∴ بگیرند بنفشهٔ خشک دو درمسنگ تربد
تراشیده یک درمسنگ ربّ سوس دو دانگ سقمونیا و گل
سرخ از هر یکی دانگی با آب کرفس بسرشند و حب کنند و این جمله
یک شربت بود ∴ صفت حبّ الذهب ∴ درد چشم و درد
بسنک
سر را سود دارد ∴ بگیرند صبر ده درم هلیلهٔ زرد پنج درم
مصطکی و کتیرا و سقمونیا از هر یکی درمی و نیم گل سرخ دو درم
زعفران یک درم و نیم حب کنند چنانک رسمست شربت دو
درمسنگ و نیم ∴ نسختی دیگر ∴ صبر و سقمونیا از هر یکی یک
مثقال هلیلهٔ زرد و تخم کشنی از هر یکی دو مثقال تربد هفت
مثقال شربت دو درمسنگ و نیم یا سه درمسنگ ∴ نسخت حب قوقایا

خداوند

خداوند درد سر و چشم و زکام و نزله را سود دارد بگیرند ایارج
فیقرا ده درمسنگ شحم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا
دو درمسنگ و نیم تربد پنج درمسنگ اسطوخودوس پنج درمسنگ
این ده شربت بود حب کنند چنانک رسمست ∴ نسخهٔ دیگر
و این نسخهٔ جالینوس است ∴ بگیرند مصطکی و افسنتین رومی
و سقمونیا و صبر و شحم حنظل از هر یکی را استار است با آب
کرفس جوشانیده حب کنند شربت یک مثقال یا دو مثقال ∴
صفت حب سورنجان ∴ از جهت نقرس و وجع المفاصل ∴
ایارهٔ فیقرا شش درمسنگ سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره
از هر یکی سه درمسنگ هلیلهٔ زرد هفت درمسنگ تربد
هشت درمسنگ خربق سیاه دو درم شحم حنظل سه درمسنگ
با آب کنند یا حب کنند شربت سه درمسنگ ∴ صفت حب منتن ∴

خداوند فالج ولقوه ووجه المفاصل بلغمی را ∴ بگیرند ایارج
فیقرا ده درهسنگ شحم حنظل وقنطوریون باریک وعصاره
قثا الحمار از هر یکی پنج درهسنگ فرفیون دو درم ونیم جند بید
ستر بلبل وحلتیت وسکبینج وجاوشیر وشیطرج وخردل از هر یکی یک
درهسنگ صمغها با آب کرفس حل کنند وداروها بدان بسرشند
شربتی سه درهسنگ ∴ نسخه دیگر ∴ فالج ونقرس ودرد پشت را
ببرد حیض فرو آرد وبادها بشکند ∴ بکیرند سکبینج واشق ومقل
وجاوشیر وهزار اسفند وشحم حنظل وصبر وتربد وهلیله
زرد وغاریقون را استا راست صمغها با آب کندنا حل کنند وداروها
بدان بسرشند وحبها کنند شربت سه درهسنگ ∴ صفت ایارج
فیقرا ∴ سنبل وسلیخه ومصطکی واسارون وحب البلسان وزعفران
ودارچینی از هر یکی مثقالی یک درهسنگ صبر دو بار چند همه داروها

بسرشند وحب کنند ∴ منفعت ایارج فیقرا پاک کردن دماغ و
پاک کردن معده است وکشادن سده ∴ اما اگر کسی اهش
کشتن وقی رنجه دارد از بهر وی اندر ایارج بجای زعفران گل سرخ
باید کردن زعفران نشاید کردن ∴ صفت حب شبیار از جهت
دماغ گرم بگیرند هلیله زرد سه درهسنگ گل سرخ ومصطکی
از هر یک دو درهسنگ کثیرا یک درهسنگ صبر ده درم سنگ
شربت دو درهسنگ ونیم ∴ صفت حبی لطیف خداوند
نزلهٔ گرم را بگیرند بنفشه دو درهسنگ رب سوس یک درم سنگ
تخم بادیان یک درهسنگ عسل خیارشنبر چندانک داروها بدان
بسرشند ∴ صفت معجون لوزی صفرا وبلغم فرو آرد ∴ بگیرند
مغز تخم معصفر ده درهسنگ مغز بادام شیرین پنج درهسنگ
شکر طبرزد بیست وپنج درهسنگ سقمونیا دو درهسنگ زعفران

یک درمسنک شکر اندر کلاب بکدازند و بقوام آرند و داروها
بدان بسرشند شربت مثقالی و اکر بجای زعفران مصطکی
کنند صواب بود و اکر نیم درمسنک انیسون و پنج درمسنک تخم
بادیان اندر کلاب که شکر در وی کدازند جوشانیده باشد صواب
بود شربت یک مثقال

باب شانزدهم

اندر تدبیر قی کردن
کسی را که سینه تنک و از کوشت برهنه بود و کردن دراز و حنجره
پیدا نشاید فرمود ⁘ و کسی را که سخت فربه بود و کسی را که دماغ
ضعیف بود او را داروی مسهل اولیتر از قی کردن بود و از
داروها قی آور بی خطر است تخم ترب است دو درمسنک تخم
شبت است یک درمسنک بوره نان چهار دانک بکوبند
و با سکنجبین بسرشند و پیش از طعام بخورند و طعام ماهی شور
و شوربای کندم و نخود و لوبیا و ملک و شبت و ترب در وی

جوشیده و انجیر تر یا خشک در بین میان میخورند و خربزه نیز موافق بود
با خربزه کشته و ترب خوردن پیش از طعام بر قی یاری دهد
و اکر ترب را ببرند چون درم درم و اندر عصاره کنند توی تو
و میان هر توئی نمک سوده برابر کنند و سکنجبین عسلی بر سر
آن کنند و یک شب بنهند ⁘ روز دیکر پیش از آن طعام آن
ترب چندانکه ممکن بود بخورند ⁘ و آن سکنجبین بخورند و طعام
بخورند و آب نیم کرم که ترب و شبت اندر وی پخته باشد و قدری
بوره اندر وی حل کرده مبلغی بخورند مقصود حاصل آید ⁘
و پیاز نرکس دو یا سه در میان طعام و با ماهی قی آرد بیخ خربزه کرده
خشک کرده و کوفته و بیخته دو درمسنک با شراب کرما سکنجبین
عسلی قی آرد و پیش از قی دندانها بروغن کل یا بروغن بادام
چرب کردن صواب بود ⁘ و از پس قی کردن آبکامه و خردل

وسعتر صواب بود و بعد ازان مقدار ده درمسنك آب سیب
یا اندکی مصطکی بدهند تا آنچ روی بمعده آورده باشد بجای
روده باز گردد و معده را قوت دهد ⁘ و اگر قی کنند مبرود
بود دانکی عود هندی کوفته با آب سیب و مصطکی بدهند و کلشکر
با مصطکی صواب بود و اگر مصطکی با کلشکر دهند روا بود ⁘
و اگر چشم ضعیف بود رفاده بر چشم نهند و به بندند پس قی
کند و چون فارغ شود چشم و روی با آب سرد بشویند مجرّبست

باب سیزدهم اندر تدبیر رگ زدن ⁘

اگر رگ از
بهر تابی خون زنند تاریك و قوام خون بگردد نباید بست
مگر ضعیفی پدید آرد و اگر از جهت بسیاری خون زنند با قوت
بیرون آمدن خون کمتر شود نباید بست مگر از ضعف ترسند
یا آماس قوی بود از بهر آنك آماس بزرگ که در خون بسته

باشد بدشواری بیرون آید پس بچند کرت بیرون باید کردن و مردم
صفرایی را از غشی نگاه باید داشت و قی کردن پیش از فصد غشی
باز دارد و اگر در حال غشی قی افتد غشی زایل شود و قوّت باز
آید ⁘ و صواب آن بود که پیش از رگ زدن بزمانی اندك صفرا را
بشراب انار بنشانند و بشراب غوره و مانند آن و میبه دهند و
مرطوب را بشراب نعناع با جلاب که در وی قرنفل و مصطکی و
جوز بوا بخته بود و خداوند تب را در میانهٔ تب رگ زدن
نشاید الّا کسی را که سبب تب بسیاری خون باشد و تب پیوسته بود
و بکسارد و دانند که خلط دیگر با خون آمیخته نیست و آنرا که درد
سخت بود نخست درد بنشانند پس رگ زنند از بهر آنك درد
اخلاط را بخویشتن کشد و رگ زدن خلط را سوی بیرون کشد
میان دو کشیدن منازعت و اضطراب پدید آید و آن روز که

رگ زنند غذا کمتر باید خوردن و از پس قی و از پس جماع و از پس
اسهال و بیخوابی و رنج و از پس هیچ کاری که تن را گرم کند و از پس
تخمه رگ نشاید زدن و اگر ضرورت افتد سه روز یا دو روز باید
که میان افتد و از پس رگ زدن آسایش صواب بود لیکن نباید خفت
از بهر آنک کسلانی آورد و باشد که احتلام افتد و ضعف آرد ..
اما رگها که بیشتر زنند قیفال است و اکحل و باسلیق و اسلیم
و باسلیق ابطی و صافن و عرق النسا .. منفعت قیفال
سر و چشم و بینی و زکام و دندان را بود .. و منفعت اکحل
همه تن را بود .. و منفعت باسلیق جگر را و سپرز را و علت ذات
الجنب را و شوصه را و دردهاء زبرین را سود دارد .. و اسلیم
دنبال باسلیق است از دست راست جگر را سود دارد و از دست
چپ سپرز را سود دارد وگر و خارش را .. و صافن خون از بالا

فرود آرد و حیض بگشاید و خایه و ریش قضیب را سود دارد
و اندر زیر زانو رگیست که آنرا مابض گویند گشادن او را درد احشا را
و درد پشت را سود دارد و درد بواسیر نیز .. و فصد عرق النسا
درد عرق النسا را ببرد و اندر بیشتر وقتها که باسلیق را ببندند
باد کبود و ناهمواریها در روی پدید آید چون عدس و نخود باید
گشاد و باهستگی بمالیدن و باز بستن و اگر همه بار همچنان شود
دست از وی باید داشت و رگی دیگر باید زد و باسلیق ابطی بجای
وی بود و هر رگی دیگر که همچنین باد کرد آن رگ نباید زدن
و اگر سر نیش بشریان باز آید لازوق بر باید نهاد و زیر آن رفاده
بر نهادن و ببستن و دست دیگر نیز با وی ببستن تا خون میل
بدان جانب جراحت نکند و دست مجروح بر بالشی بزرگ نهادن
و هرگاه که از بستن رنج یابد باید گشاد و باز بستن ..

صفت لادوق :. بگیرند دم الاخوین و عنزروت و شب یمانی و
وگلنار و صبر و کندر از هر یکی یک درمسنگ صمغ اعرابی دو درم
بکوبند و ببیزند و بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و با وبر خرگوش کرپا
بخته کرپا خانهٔ عنکبوت بر جراحت و گرد اگرد آن بر نهادن و بستن
و ده روز نباید گشاد و پس از ده روز بگشایند و باز بندند و هر چند
روز میگشاید و باز می بندد تا معلوم شود که جراحت بسته شد
و اندرین میان نگاه باید داشت تا اسهالی نیفتد و نشان رسیدن
جراحت بشریان آنست که نبض ضعیف گردد و چون شریان تند تر
و اشقر بود و حرکت بیرون آمدن با نظام بود و کودکان و پیران
حجامت بجای فصد بود و کودک تا از شیر بر نگذرد حجامت نباید
کرد :. و پس از آن تا ضرورت نباشد نباید کرد و بزرگان نیز
پس از شصت سال نباید کرد و بیست پیش از بر آمدن شعری

و بیست روز پس از بر آمدن او رگ نشاید زد و نه دارو خوردن
و نه حجامت کردن و بر آمدن او آن وقت بود که آفتاب بنه
درجهٔ اسد آید و روز نوزدهم بود از ماه تموز اول ایام باحور بود

باب ششم اندر تدبیر مسافران :. هرگاه که عزم
سفر کرده آید آنچ دانند که در سفر از آن چاره نباشد چون گرما
و سرما و غذاها که در سفر عادت رفته است و بیخوابی و پیاده
رفتن و مانند آن تن را باهمه خو باید کرد مثلا پیش از بیرون شدن
بسفر با گرما و سرما که باندازه باشد خو کند و از آن نوع طعامها
ساختن گیرد که در سفر باشد و اندر سفر طعام وقت فرود آمدن
بمنزل خوردن تا وقت بر نشستن طعام بباید خورد و در راه آب
خوردن حاجت نباید و آن روز که باد گرم آید سر و سینه پوشیده
دارد و پیش از بر نشستن پست جو خوردن با شراب میوها گرنه

شراب انکوری واکر سموم آید لثام بر بندد جنانک دهن ومنفذ
بینی بپوشد وبر بینی وکوش روغن بنفش یا روغن کل یا روغن مغز
کدو بکار دارند واکر پیاز بریده اندر دوغ فرغان کرده ازان بیاشا[مد]
صواب بود وآنرا کی سموم رسد آنجا که بآب رسید آب بر دست
وپای می ریزند ودر آب نشینند واز آب خوردن بمضمضه و[غرغره]
قناعت کند واکر چاره نبود جرعه جرعه خورد ودوغ ترش نافع [بود]
اما در سرما جون بمنزل رسد خویشتن را در حال کرم نباید
کرد ودر خانهٔ کرم نباید شد وهمچنین بنزدیک آتش نباید نشست
لکن بتدریج کرم باید شد وهنکام بیرون آمدن از آتش بیکبار
بسرما بیرون نباید رفت وپای اندر موزهٔ جنبان باید موزه تنک
نشاید واکر بر انکشت روغنی کرم جون روغن قسط طلی کنند
روا بود .. واکر موی بز بر انکشت پای نهند وکاغذ بر زور آن [نهند]

وبآفتاب

وبآفتاب برزور آن بخند صواب بود .. اما آنرا که سرما زده
باشد چاره نباشد ازانکه ویرا بجامه کنند تا بیش وی آتش کنند
ودر غذا او سیر باید کرد واکر روغن کاو کداخته با شراب [صرف]
مقداری بدهند ودو روز سه روز همه طعام ناخورده [نباید] بر
نشست لکن طعام تمام نباید خورد وبر هر طعام قدری شراب
صرف باید خورد تا احشا را کرم کند واکر مقدار یک درم انکژد
اندر شراب حل کند وسرما زده را دهند صواب بود وبر
بر انکشتان طلی کردن از سرما نکاه دارد وانکشتان سرما زده [را]
اندر آب شلغم جوشانیده یا آب شبت یا در آب بابونهٔ جوشانیده
نهد سود دارد واندر برف وآب برف نهادن نافع تر ازان همه [است]
وشلغم بخته ضماد کردن نافع است واکر عضوی رنک بکرداند
بیازند ودر آب کرم نهد تا خون تمام برود وباز ایستد بس

سرکه با آب بیامیزند با گل ارمنی در روی حل کنند و طلی کنند و اگر
بوسیدن آغاز کند هیچ سود ندارد تا جدا نکنند :: نوعی دیگر
اندر سود کیران و سوین و علاج آن :: اگر رانها و جایها
نشت سوده شود آب سرد بر وی زنند و برهنه کنند تا خنکی
هوا بدان رسد و سه خرقه آب گلاب سرد تر کرده بر وی می بوشند
بس مرداسنگ بگلاب سوده طلی میکنند :: انگشت پای
آبله شدن :: علاج آن کرا انگشت پای او آبله شود آب از وی
بیرون کنند و حصص و اقاقیا بر وی طلی کنند یا گل ارمنی و مازو
باب بسایند و طلی کنند و اگر پای آزوده کوفته و سوده شود
جرم موزه کهن بسوزانند و خاکستر آن بروغن گل طلی کنند ::
تدبیر ماندگی بیرون کردن از اندام :: شبت نیم تر اندر روغن
کنند و حزیران و تموز اندر آفتاب نهند بس بالایند و بکار دارند

بر عضلها و مفاصل ماندگی ببرد **بخش دوم** :: اندر علاج
بیماریها از سر تا بپای بی باب است **باب اول** اندر سرسام
و درد سر گرم :: سرسام گرم دو گونه است یکی مادهٔ آن صفراء
خالص بود و دیگر صفرا با خون آمیخته و غلبهٔ خون را بوده ::
اما انچه از صفرا خالص بود نشان آن تب گرم و بی خوابی و سخن
بیهشانه و تشنگی و خستگی و تلخی دهن و درشتی و زردی زبان بود
علاج صندل سپید بگلاب سوده با اندکی کافور و سرکه بر
جکانید بی بویانند و بر صندغ و بر سینه طلی میکنند و نیز گلاب و سرکه
و روغن گل بهم آمیخته می بویانیدن و طلی کردن اندر همه علتهاء گرم
نافع بود :: و پای اندر آب گرم که بنفشه و بابونه اندر وی پخته
باشند شستن و مالیدن سود دارد و طبع را بشراب بنفشه
و شراب الو و آب انار نرم باید داشت و شب وقت خواب دو درهند

اسبغول اندر جلاب خام بدهند و شیاف و حقنهٔ نرم بکار
دارند و شربتها چون شراب غوره و شراب صندل و آب کدو
که اندر خمیر جو کرفته اندر تنور پخته باشند با آب غوره آمیخته
و شکر بر نهاده و آب خربزهٔ هندو با شکر و کشکاب تنک دهند با
روغن بادام و شکر و اکر حرارت سخت عظیم باشد پس از آنکه طبع
نرم کرده باشند قرص کافور دهند بدین صفت ∴ بکیرند بنفشه
خشک و نیلوفر خشک و طباشیر و کل سرخ و تخم خرفه و تخم
کوک و تخم کسنی از هر یکی سه درمسنک تخم خیار و خیار بادرنک
و مغز تخم کدو شیرین از هر یکی پنج درمسنک رب سوس دو
درمسنک صندل سپید دو درم کافور نیم درمسنک زعفران
دو دانک بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند هر یکی دو درمسنک
و اکر طبع کشاده باشد و خواهند که باز دارند ∴ قرص طباشیر

دهند بدین صفت ∴ بکیرند طباشیر و کل سرخ و سماق پاک کرده
و زرشک پاک کرده از هر یکی پنج درمسنک تخم حماض و تخم خرفه
از هر یکی دو درمسنک و نیم سنک یک درمسنک کلنار دو درمسنک
صمغ عربی و کل ارمنی و نشاستهٔ بریان کرده از هر یکی دو درمسنک
شربت دو درمسنک با شراب آبی کربابت چو روز هفتم که روز
بحران بود جز شربت سبک ندهند یا خود هیچ ندهند و بخویشتن
باز کذارند و تا مدت چهارده روز یا بیست روز یا بیست و یک روز
بدین علاج بکذارند و اکر خواب نیاید ابن بطول نکاه دارند ∴
صفت آن بنفشه و کل سرخ و خشخاش و بابونه و تراشهٔ کدو تر و تخم
و تخم کوک نیم کوفته کرده و کشک جو در آب بپزند چنانک رسمست
و بکار دارند و شیر که بر سر دوشند یا شیر زنان باید یا شیر بز و شیر
بز سودمندتر از شیر زنان و یا قوت قوی نبود شیر نشاید

دوشید وچون خواهند که غذا دهند نخست کشکاب ستبر
دهند یا گلنار و روغن بادام و شکر و ماهی خورد بسرکه پخته
وجوزه باب غوره پخته ∴ واما علامتها سرسام خونی سرخی زبان
بود وسرخی چشم ورگهاء گردن ودست وپربودن وتب پیوسته
دارد وباشد که رعاف بگیرد وروشنایی نخواهد ∴ علاج
هم برین کند لکن نخست رگ زنند یا حجامت کند واما خداوند
صداع کرم را اطریفل کشنیزی نافع بود بخار از دماغ باز دارد ∴
صفت آن هلیله زرد ویا هلیله کابلی وبلیله وامله وکشنیز
را استا راست کوفته وپخته بروغن بادام چرب کند وبا انگبین
مصفی بسرشند شربت چهار دانگ ودیگر علاجها همچون علاج
سرسام بود

باب دوم

اندر سرسام سرد ناده
این علت بخاری بود که از بلغم عفن بدماغ برآید ونشان آن گرانی
خواب بود وتب آهسته ونبض دیر جنبد ودرد سر آهسته وبصر بیمار
فراموشکاری بود علاج نخست حقنهٔ تیز باید کردن پس قی
باید فرمودن پس ایارهٔ فیقرا با تخم حنظل دادن جدا یگانه یا اندر
مطبوخ افتیمون پس بامداد گلنکبین دهند یا مصطکی وانیسون
ومفاصل بروغن قسط می مالند وازین جهت بکشکاب حاجت بود
اندر کشکاب بودنهٔ کوهی وتخم بادیان وتخم کرفس وزوفاء
خشک وسعتر می برند وپس از آنک استفراغ کرده باشند پیل
وجندبیدستر می بویند تا عطسه آرد وغرغره فرمایند با سکانه وسعتر
وخردل وسحرسا وقلا قلی میدهند ودانکی جندبیدستر با دودانک
نکوش
با انگبین سرشته بدهند وبطول ار بابونه وبودنهٔ دشتی سازند با مرز
وشبت وهر وقت که در خواب شود بیدار کنند ∴ ودرد سر
که از سردی بود علاج آن نزدیک بود بدین علاج از اینجا بر باید گزید

صفت سحریا ∴ بگیرند خایه سگ آبی جند بیدستر و افیون و دارچینی و اسارون و قوومو کل شکر و ذوقوا از هر یکی یک درمسنگ مرو بلبل و بارزد و قسط یا آورد و دار بلبل از هر یکی شش درمسنگ زعفران نیم درمسنگ با انگبین بسرشند و پس از شش ماه بکار دارند شربت از دانگی تا دو دانگ ∴ درد سر که از سردی بود و قولنج و سده جگر و سختی جگر را و عسر بول را و معدهٔ سرد را سود دارد ∴

باب سیوم

اندر مالیخولیا و دیوانگی ∴ نشان مالیخولیا بادها و قراقر اندر شکم و معده و تفکر و اندوه پیوسته و نومیدی و ترسانی علاج استفراغ بسیار باید کردن و رگ باسلیق باید زد یا اسلیم از دست چپ و اگر معده ضعیف بود اندر رگ زدن توقف کند و مسهل از این نوع دهند بگیرند ایارج فیقرا یک درمسنگ غاریقون و افتیمون از هر یکی نیم درمسنگ شحم حنظل

دو دانك

٤٧

دو دانگ کثیرا نیم دانگ حب کنند خاک رستمست و هر روز یا هر دو سه روز معجون نجاح دهند یا افتیمون کوفته با میویز دانه بیرون کرده و کوفته بسرشند هر بامداد مقدار پنج درمسنگ یا ده درمسنگ بدهند ∴ صفت معجون مسهل از بهر مالیخولیا ∴ دارچینی دارچینی و جوز بوا و قرنفل از هر یکی شش درمسنگ تربد پانزده درمسنگ افتیمون چهارده درمسنگ سقمونیا ای محموده چهار درمسنگ شکر و عسل نیم نیم سه بار چند وزن داروها شربت دو درمسنگ یا سه درمسنگ و اگر استفراغ با ایارج لوغاذیا کنند صواب بود و لوغاذیا اندر مطبوخ افتیمون دهند بدین صفت ∴ بگیرند افتیمون و هلیلهٔ سیاه و اسطوخودوس از هر یکی ده درم بسفایج پنج درمسنگ سنا مکی هفت درمسنگ اندر یکمن و نیم آب بپزند تا دو بهر برود بپالایند و چهار مثقال لوغاذیا

ويك درمسنك نمك درشت سوده در صد درمسنك ازين
مطبوخ حل كنند وبدهند ودل اشراب لسان الثور ومفرح
قوت دهند **صفت مفرح** بگيرند بادرنجبويه وپوست
ترنج وقرنفل ومصطكي وجوزبوا وقاقله وناردمشك وبهمن
سرخ وبهمن سپيد ودرونج وزرنباد وتخم بادروج وزعفران
وتخم فرنجمشك از هر يكي دو درمسنك مشك تبتي دانكي وطو حي
هليلهء كابلي مقشر چهل درمسنك شاهتره شصت درم هليله
واملج اندر دو من آب بپزند تا بنيمه باز آيد وبپالايند وشكر
برنهند وبقوام آرند وداروها بدان بسرشند شربت دو درمسنگ

صفت معجون نجاح بسحجهور بگيرند هليلهء كابلي وبليله
وبليله وهليلهء سياه از هر يكي ده درمسنك افتيمون وتربد واسطوخودوس
وسفايج از هر يكي پنج درمسنك بكوبند وببيزند وبانگبين مصفى

ببرشند چنانك رسمست شربت چهار درمسنك يا چهار مثقال
واما علاج ديوانگي بما الجبن كنند وازجهت بيخوابي
روغن مغز كدو وروغن بنفشه با شير دختران بر سر مي نهند و بنفشه
ونيلوفر وبرگ عنب الثعلب وبرگ بيد وكول وخشخاش وبابونه
اندر خنوري سر پوشيده بنهند وبر سر او ميچكانند وشراب خشخاش
دهند وحلواء شكر وروغن بادام بر سر نهادن نيم گرم نافع بود
وغذا شورباي مرغ برگ كول وقدري كشنيز در وي پخته وثريد
پاچه بره **باب چهارم** اندر غفلت وفراموشكاري
حفظه تيز كنند وايارج فيقرا دهند با تخم حنظل وبيخ اسفراغ
غرغره فرمايند بدين صفت بگيرند عاقرقرحا ومويزج
وخردل پوست كنده وپنج كرم كوفته وپخته وبا انگبين سرشته
وبا بكامه حل ميكنند وبدان غرغره ميكنند وهر بامداد دو

دهند معجون لباب دهند صفت آن بگیرند لبان وج
وسعد و دار بلبل و زنجبیل از هر یکی استار است با انگبین بسرشند
و در خنبره کنند و چهل روز اندر میان جو پنهان کنند پس
بکار دارند شربت دو درسنک و غذا قلیهٔ خشک و نخود آب
بروغن جوز یا بروغن زرد الو طلی نافع بود **باب پنجم**
اندر سکته نخست بر مرغی بروغن سوسن کر روغنی دیگر چرب
کنند و با ایارج فیقرا الوده کنند و بحلق او فرو کنند باشد که
قی کند پس بحقنهٔ تیز علاج کنند و مهرهاء کردن و پشت او
بروغن فرفیون گرم کرده بمالند و تریاق بزرک با مثرودیطوس
بایک مثقال انگژد با چند سد ستر اندر ماء العسل حل کنند و بحلق
او فرو چکانند و چند سد ستر می بویانند و نمک سوده گرم کرده
بر سر او می نهند و اگر گشاده شود بیست و چهار روز منضج تدبیرها

میکنند و هر بامداد ماء الاصول دهند و غذا نخود آب و شوربای
کشک و کبوتر بچه بود **باب ششم** اندر صرع اول
غذاء او گوشت تذرو و دراج و طیهوج و گنجشک و آهو و سرخی
گوشت گوسپند و قلیهٔ خشک و مرغ بریان و اسفیدباها نخود
و دارچینی و گشنیز خشک بر سر آن کنند و آنچه زیان دارد سیر است
و پیاز و عدس و آنچ از شیر دارند و از شیرینها سخت شیرین و چربو بسیار
و حرارت آفتاب و آتش و سرماء سخت و جماع بسیار و شراب تیره
و نو و مقام بسیار اندر گرمابه و کرفس بخاصیه زیان دارد و نگاه کردن
اندر چیزهاء گردان و زود حرکت و بلبل و خردل و مانند آن
زیان دارد لکن دارچینی و انیسون و کرویا موافق بود و سداب
و پودنه و شبت اندر شوربا موافق بود و این علت بود که از معده
باشد و منش گشتن و تاسه مقدمهٔ آن بود علاج او قی فرمودن است

ومعده را بایارج فیقرا پاك كردن وبكوارشها قوت دادن وباشد
كه از دماغ بود واز خیره شدن چشم وكند شدن حواس مقدمهٔ
آن بود علاج آن پاك كردن دماغست بحب قوقایا وحب ایارج
بدین صفت ∴ بكیرند ایارج فیقرا یك درمسنك حربق سیاه
دانكی ونیم شحم حنظل دو دانك غاریقون نیم درمسنك سقمونیا
دانكی ونیم وباشد كه مادهٔ آن از اطراف بدماغ بر آید مصروع
حس وحركت آن ماده بیاید چنانك خبر دارد كه چیزی سرد
ازان موضع ببالا بر آید ∴ علاج آن ریش كردن آن موضع است
وبكذاشتن تا مدتی بپالاید درجمله مصروع را هر دو شب یا هر
شب نیم درمسنك ایاره فیقرا سود دارد ∴ واكر اندر حال
صرع دماغ او كرم كند وانكژد حل كرده اندرها العسل
بحلق او فرو چكانند زود بهوش باز آید واستفراغ قوی بایارج

لوغوذیا كنند چنانك اندر علاج مالیخولیا یاد كرده آمده است
وهر روز معجون سسالیوس دهند یك درمسنك بكیرند ∴
سسالیوس وعاقرقرحا واسطوخودوس از هر یكی یك درم
غاریقون نیم درم قردمانا وانكژد وزراوند كرد از هر یكی دو
درمسنك ونیم بكوبند وببیزند واندر سكنكبین كه از آب بصل الفار
وانكبین برند یا از سركه عنصل كه بپارسی دنزبزی كویند بسرشند
صفت حب آزموده ایارج فیقرا وهلیلهٔ كابلی وغاریقون
از هر یكی یك مثقال حب كند این یك شربت تمام است ∴
باب سقتم اندر فالج ورعشه ∴ بجقنهٔ تیز استفراغ
كنند واول ماء الاصول نرم دهند وهر هفته ایارج فیقرا دهند
وحب قوقایا مركب بایارج فیقرا نافع وقی سخت نافع بود واز
پس استفراغ ماء الاصول قوی دهند واكر فصل سال وعمر

و مزاج مساعد فصد کنند و پیش از فصد نخست سحها دهند
با مشرودیطوس و یک زمان صبر کنند پس رگ زنند و از پس
استفراغ اندر ریک نشستن و اندر آب کوکرد و آب دریا سود
دارد و مغز جلغوزه کوفته و بانگبین سرشته مرد وزنه سه درم سنگ
نافع بود و شراب سخت زیان دارد از بهر آنک دماغ را پر کند و اگر
چاره نباشد شراب کهن کهن تا خد نقون موافق بود و این معجون
موافق بود ∴ بگیرند وج بیست درم سنگ زنجبیل و زیره
از هر یکی پنج درم سنگ کوفته و بیخته و بانگبین بسرشند شربت
سه درم سنگ **صفت معجون مبدل المزاج** خداوند لقوه و فالج
و رعشه و خداوند برص را سود دارد ∴ بگیرند زنجبیل و عاقرقرحا
و شونیز و قسط و وج از هر یکی ده درم سنگ شراب خشل و انکژد
و جنطیان و زروند گرد و حب الغار و جندبیدستر و خردل

از هر یکی پنج درم سنگ عسل بلادر یک وقیه بانگبین بسرشند
شربت یک مثقال **صفت حب منتن** بگیرند ایارج فیقرا ده
درم سنگ شحم حنظل و قنطوریون باریک و عصاره قثاء الحمار
از هر یکی پنج درم سنگ فربیون دو درم و نیم انکژد و جندبیدستر
و بلبل و سکبینج و جاوشیر و شیطرج و خردل از هر یکی یک درم سنگ
صمغها باب سداب حل کنند و داروها کوفته بدان بسرشند
این جمله ده شربت بود و غذا نخوداب و نخشک و مانند آن دهند
اندر لقوه **باب هشتم** این علت گاه پدید آید و حس
ذوق خوردن خاییدن چیزی باطل گردد و باشد که مقدمه
فالج بود یا مقدمه سکته و گاه باشد و گاه باشد که در عضلها
گردن اماسی پدید آید و از جمله خناق بود و بتبع آن اماس لقوه
تولد کند و گاه باشد که بشش ماه زایل نشود و صلاح دشوار پذیرد

وانده لقوه تا چهار روز علاج قوی نشاید کرد از بهر آنك خداوند
علت بر خطر باشد که مفاجا خرج شود و از پس چهار روز از این
خطر بیرون آید و انده فالج نیز چهار روز علاج قوی نشاید
کرد و اکر علت سخت بود تا هفت روز از چهارده روز لکن اکر
طبع خشك بود پس از دو روز حقنه نیز باید کردن و پس از
چهار روز ایاره فیقرا دهند و بوذنهٔ و زوفاء خشك و خاشا
و سعتر انده سرکهٔ پخته روی و مهرهٔ کردن بدان سرکه می بالند
و خردل انده سرکه بسایند و طلی میکنند و می مالند سخت نافع بود
و پیوسته جوز بوا در دهان دارند خاصه انده جانب علت و
کوشت روباه و کوشت کفتار یا کوشت خرکوه بپزند و بکوبند و بر سر
و پس کردن ضماد میکنند و باقی علاج همچون علاج فالج کنند و پس
از استفراغ غرغره فرمایند ∴ بگیرند بوره سه درهسنك

نوشادر

نوشادر یك درهسنك بوست بیخ کبر پنج درهسنك بکوبند و بپزند
و با سکنجبین عسلی غرغره میکنند و تا چهل روز بکنند و هیچ
دارو در بینی نیفکنند ∴ صفت داروی که در بینی چکانند ∴
جندبیدستر و شحم حنظل و بلبل از هر یکی یك جزو کوفته
و پخته با آب مرزنکوش سرشند و حب کنند و بوقت حاجت با آب
مرزنکوش حل کنند و در بینی او کنند و تا خود باندازهٔ که خواهند
برکشند نافع بود و کندش و قرنفل خاییدن سم نافع باشد ∴
انده کابوس و سر کشتن ∴ از غذاها بخار کننده چون سیر و پیاز
و کندنا و باقلی و مانند آن باز دارند و بحب شبیاره و بایارج فیقرا
و شحم حنظل و بحب قوقایا استفراغ کنند ∴ صفت حب صبر
∴ بگیرند هلیلهٔ زرد و کل سرخ و مصطکی از هر یکی یك درهسنك
صبر شش درهسنك کوفته و پخته با آب مقل حل کنند شربت

سه درهسنگ واگر اندر معده خلطی بود قی فرمایند واز پس
قی قدری گلشکر دهند یا نیم درهسنگ مصطکی و نیم دانگ
عود سندی واطریفل کوچک بکار دارند واگر خداوند سرکشتن
دماغ سخت ضعیف بود بامداد وشبانگاه پست جو فرمایند با
اندکی کشنیز خشک بریان کرده وقدری شکر وغذای دارچینی
وکشنیز خشک ندهند **باب دهم** اندر تشنج وکزاز
تشنج دو گونه است یکی با ماده وبیک بار افتد ودیگر خشک
است اندک اندک افتد در پس استفراغ ∴ علاج آنچه با ماده
بود همچون علاج فالج است ∴ وعلاج خشک وعلاج کزاز
یک نوع است اما از جهت تشنج خشک بگیرند بنفشه وخطمی
وبرگ کنجد وبرگ کدو وبرگ کوك وبپزند ودرین آب می نشانند
وآب نیم گرم باید داشت وپشت او بروغن کدو وروغن بنفش

جرب دارند ∴ وبگیرند بنفشه وخطمی هر دو خشک بکوبند
وببیزند که از روغن بنفش ساخته باشند بسرشند وبر مهره
گردن وپشت او ضماد کنند نیم گرم وکشکاب دهند با روغن بادام
وشکر وشوربای مرغ فربه وعلاج کزاز همین است والله اعلم
باب یازدهم اندر خدر ∴ علاج این فالج است
نخست قی فرمایند وپس حقنهٔ تیز کنند پس ماء الاصول دهند
باب دوازدهم اندر بیماریهاء چشم ∴ رمد سه روز
دو نوبت داروء کبود میکشد ودر هر هفته یک نوبت یا دو نوبت
شیاف زرد بکشد ودر عقب آن داروء کبود بکشد واگر
عیاذا بالله سفید شود دارو زرد بکشد تا آشفتگی زایل شود
ودیگر بهر داروی کبود زرد ∴ **وصفت دیگر** اگر نشان غلبهٔ
خون ظاهر شود نخست رگ قیفال بباید زد ازان دست که

چشم ازان جانب درد کرده است و درهند بود و اگر هر دو چشم
دردمند بود از هر دو دست بباید زد بیکبار پس طبع را باب میوه گو
باقراص بجب بسیار کر یا ایارج فیقرا و حب قوقایا کر بجب الذ منت
نرم کردن و اگر صفرا غالب بود طبع با نار ترش و شیرین و شیر خشت
نرم باید کرد و بمطبوخ خرماء هندی و اندر چشم نخست شیر
دختران درچکانند یا سپیدهٔ خایهٔ مرغ پس شیاف ابیض و پس
شیاف کافوری و بنیرو نمک نارسیده یا پارهٔ گوشت تازه کباب
کند یا گوشت خربزه یا زردهٔ خایهٔ مرغ جوشانیده با روغن گل
سرشته بر پشت چشم نهادن و بستن درد بنشاند و سودا رد
و اگر مادهٔ بلغمی بود یا سودایی استفراغ ماده کنند چنانکه
اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است :. وشیاف بکروزه
که بزبان یونانی ربوما گویند سخت نافع باشد صفت آن :. بگیرند
و گل سرخ تر پانزده درمسنگ زعفران هشت درمسنگ افیون
و سنبل از هر یکی دو درم و نیم صمغ عربی هشت درم بآب باران
بسرشند و شیاف کنند و بشیر زنان یا سپیدهٔ خایهٔ مرغ بسایند
و اندر کشند اندر یک روز سه بار بکار دارند بیش حاجت نباشد
صفت شیاف ابیض اسفیداج ارزیز مغسول هشت درمسنگ
صمغ عربی چهار درمسنگ افیون و کثیرا از هر یکی یک درمسنگ
بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و شیاف کنند :. نسختی دیگر :.
اسفیداج ارزیز پنج درم عنزروت سه درمسنگ کثیرا و نشاسته
از هر یکی سه درمسنگ افیون نیم درم بشیر دختران بسرشند
و شیاف کنند :. صفت شیاف احمر لین که با آخر رمد نافع بود
بگیرند شاذنج عدسی مغسول ده درمسنگ مس سوخته شش درم
سنبل و مروارید و شاذنج هندی از هر یکی چهار درمسنگ صمغ

وکثیرا ومرصافی از هر یکی دو درهمسنگ دم الاخوین وزعفران
از هر یکی یک درهمسنگ بشراب انکوری بسرشند وشیاف کنند
وذرورا صفر کشیدن باخر رمد سود دارد ∴ صفت آن عنزروت
بشیر خر برورده هشت درهم شیاف ماميثا دو درهم صبر وافیون
ونشاسته وتخم کل از هر یکی نیم درهمسنگ زعفران مرو دانکی
ونیم ∴ شیاف کافوری در اول رمد سود دارد ∴ صفت آن
بکیرند اسفیداج ارزیز مشت درهم صمغ وکثیرا از هر یکی هفت درهم شسته
قلیمیا سیم سه درم کف دریا وعنزروت از هر یکی چهار درهمسنگ
سرکین سوسمار یک درهمسنگ کافور نیم درهمسنگ شیاف کنند
چنانک رسمست ∴ صفت ضمادی که در اول رمد نافع بود ∴
بکیرند حضض وصندل واقاقیا وکل وعنب الثعلب شیاف کنند
وباب کشنیز بر پشت چشم طلی کنند ∴ صفت ضمادی که باخر

رمد سود دارد ∴ زردهٔ خایهٔ مرغ وآرد جو وشکوفهٔ بابونه وبنفشه
ضماد کنند ودرور ابیض نیز نافع بود صفت آن عنزروت که بشیر
زنان برورده ده درهمسنگ شیاف ماميا تر دو درهمسنگ کثیرا
درهمسنگ نشاسته دو درهمسنگ در وسازند واکر مدت رمد
دراز شود وسرخی وآب ریختن کم نشود بکیرند توتیا مغسول
ونشاسته واسفیداج را استار است ودر وی میکشند وهیچ
علاج دیکر صواب نباشد ∴ جرب وخارش وبیرون خاستن
چشم ویلک بر هم کرفتن را ∴ شیاف سماق اندرین باب نافع
بود ∴ صفت آن بجوشانند وبپالایند وباز بجوشانند تا قوامی
کیرد واسفیداج ارزیز مغسول یک جزو کافور ربع آن وکثیرا
سدس آن واندر بعضی نسختها کافور سدس اسفیداج است وکثیرا
مثل کافور است بسرشند وشیاف کنند وبوقت حاجت بکار

بیایند و در کشند و این شیاف پس از فصد و حجامت و پس از
اسهال بکار باید داشت ∴ شعیره ∴ اگر جراحتی باشد
شیاف مامیثا و گل ارمنی با آب کشنیز سوده طلی کنند و با آب گرم
تکمید کنند و مگس سر کنده بروی مالند و بنان گرم نیز تکمید کنند
و آرد جو با آرد سرشته طلی کنند و بکشکاب شستن سود
دارد ∴ شعر فزونی ∴ موی فزونی بر کنند و خون خارپشت
طلی کنند و زهرهٔ کرکس یا زهرهٔ هدهد طلی کنند و نخست تنقیهٔ
دماغ باید کرد ∴ صفت داروی آزموده ∴ زعفران
یک مثقال کافور باجی نیم دانگ ∴ صفت داروی دیگر هلیله
بریان کرده دانگی زعفران یک مثقال نافع بود ∴ شبکوری
جگر بز قلیه کنند و سر بر بخار آن دارند و از آن قلیه بخورند
و هم از جگر بز کباب کنند و آن تری که از وی پدید آید بمیل

اند

اندر چشم کشند و بیایند و اندر چشم در کشند ∴ بگیرند بلبل و
دار بلبل و فلفل را اشنا را است سرمه کنند ∴ انتشار و ابتداء آب
اما علاج انتشار استفراغ است بغوغایا و مانند آن و شیاف مرارات
کشیدن سرد و معنی را موافق بود و اگر انتشار از زخمی افتد که بر سر آید
ضماد کنند از آرد باقلی و بابونه و خطمی ∴ صفت معجونی که
اندر هر دو علت سود دارد ∴ بگیرند زنجبیل و وج و ایارهٔ فیقرا از
هر یکی یک جزو انگژد ربع جزو و آب بادیان و انگبین بسرشند
و این چنان بود که از آب بادیان و انگبین جلابی سازند بقوام تمام
پس داروها بدان جلاب بسرشند شربت مرا یداد حد بندقی
و باقی علاج بیماریهاء چشم از کتاب ذخیره باید جست ∴ صفت
برود غوره ∴ سلاق و دمعه و جرب و سبل را سود دارد ∴
بگیرند توتیاء کرمانی ده درمسنگ زرد چوبه ده درمسنگ هلیلهٔ

زرد زنجبیل از هر یکی پنج درهسنگ دار بلبل و مامیران از هر یکی
دو درهسنگ و چهار دانگ نمک هندی یک درهسنگ بکوبند
و ببیزند و بآب غوره صافی کنند ∴ صفت سرمه که موی
مژه را نگاه دارد و برویاند و سستی که در پلک باز دارد ∴ بگیرند
استخوان دانهٔ خرما و در دیگ سفالین کنند و در گل گیرند و در
میان آتش نهند تا گل خشک گردد پس بیرون گیرند و دانهٔ
خرما بیابند ازین دانهٔ سوده پنج درهسنگ خاکستر کنند چهار
درهسنگ سنبل و حب بلسان از هر یکی سه درهسنگ لاورد ده
ده درهسنگ بکوبند و بپالایند و بمیل درکشند چنانکه بچشم برسد
صفت صمادی که خارش و سوزش پلک چشم و گوشها باز
دارد ∴ بگیرند عدس مقشّر ده درهسنگ و شحم انار ترش و گل
سرخ و ببیزند بگلاب و بکوبند و دیگر بار اندر مسحقه بزنند و خون

حص

حص کنند و بر پشت چشم نهند و به بندند و سپیدهٔ خایهٔ مرغ و
نشاسته بگلاب حل کنند و ضماد کنند و به بندند ∴ مجرّبست

باب سیزدهم

اندر بیماریهاء گوش ∴ گرانی گوش را
استفراغ کنند بایارج فیقرا و حبّ قوقایا و بگیرند روغن سداب
و روغن بادام تلخ کوهی باز هرهٔ گاو آمیخته کنند نیم گرم و اندر
چکانند یک قطره و شحم حنظل اندر روغن بادام تلخ بجوشانند
و آن روغن اندر چکانند و روغن سداب نیز نافع باشد ∴
بگیرند انجیر خشک فربه علل و تخم از میان او بگیرند و خردل سپید
و بورهٔ زرگران بکوبند و با عسل انجیر بسرشند و بلیته کنند
و بگوش اندر می نهند و روز دیگر اندر گرمابه گوش بر تابهٔ گرم
نهند تا چیزی بالاید ∴ درد گوش اگر حرارتی باشد
رگ قیفال زنند و بگیرند سرکه سی درهسنگ روغن گل ده درهسنگ

بجوشانند تا آبش برود و روغن بماند بگوش اندر چکانند ∴

اگر درد بی قرار بود بگیرد شیاف ابیض که در علاج چشم

یاد کرده آمده است که یک حبه افیون اندر روغن گل حل کرده

اندر چکانند اگر درد معا وت میکند باید دانست که آنجا

ریح است بیه بط یا بیه مرغ خانگی اندر روغن گنجد بگدازند

و هر ساعت قطرهٔ نیم گرم اندر می چکانند چون درد ساکن شود

لعاب اسغول کر لعاب تخم کتان کر لعاب تخم مرو نیم گرم اندر

می چکانند چون پخته شود چیزی پالودن گیرد بلیتهٔ آلوده با انگبین

اندر می نهند و چون پاک شود اندکی زاک سوخته اندر دمند

و اگر سبب درد رطوبت غلیظ بود شیر خشک اندر روغن زیت

یا اندر روغن بادام تلخ کوهی بجوشانند و آن روغن در می چکانند

و کرهایه ناشتا و اندکی شراب صرف کهن خوردن سود دارد ∴

باب چهاردهم اندر بیماریهاء بینی ∴ نایافتن بوی ∴

استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا و بگیرند شونیز و زرنیخ سرخ

و بوذنهٔ کوهی بهم آمیخته و سرشته و می سوید و بخار آن می ساند

کند بینی اگر ریش باشد بشراب ریحانی می شویند و بهتر بول خران است

بدان بشویند پس آب پاک بشویند و نماری کنند و بگیرند سعد و گل

نسرین و قصب الذریره بکوبند و بیزند و بر میکشند ∴ ریش

بینی اگر خشک بود موم روغن از روغن بنفش و مغز ساق گاو

و موم طلی کنند و اگر تر بود هلیلهٔ زرد و مازو و بیه مرغ و روغن

گل طلی کنند و ریش بلیده پوست بصابون می شویند پس سعد

و زعفران و مر و مازو و شب یمانی و زرنیخ سرخ کوفته و بیخته

اندر دمند ∴ و اگر باسور بود بگیرند ∴ انار ترش تمام نارسیده

بکوبند با پوست و آب آن بکشند و بپزند تا سطبر شود و اندر

سکره بسیار کنند شبان روزی پس از آن انار که کوفته باشند
و آب کشیده دیگر بار بکوبند نرم و از آن شیافها کنند و بدین
آب انار که پخته باشد آلوده میکنند و اندر بینی می نهند تا باسور
بینی پاک کند بی رنج لکن بروزگار دراز ∴ صفت طلی
بگیرند اسفیداج یک درهم سنگ سه اوقیه اسرب سوخته شسته
سه اوقیه بشراب و روغن مورد بسایند و طلی کنند ∴ عطسه
بسیار آمدن ∴ گوش و بینی و اطراف بمالند بالش گرم کردند
و بر گردن نهند و دهان فراخ باز میکند و بمهمات مشغول شدن نافع بود
پیش چشم چیزی داشتن و یک سو در روی نگاه کردن ∴ خون
آمدن از بینی عصاره بادروج با عصاره برگ خرفه با اندکی
کافور اندر چکانند و نخ اندر دهان گیرند و نخست رگ قیفال
زنند و پیشانی بقدر حاجت خون بیرون کنند از آن دست

که خون از آن جانب می آید و هیچ برابر عصاره سرگین خر نیست اندر
چکانیدن و بر پیشانی طلی کنند و شراب عناب دهند و غذا
طفشیل از عدس و بایچه و از سماق سازند **باب پانزدهم**
اندر بیماریها دهان و لب و زبان و دندان و حنجره و حلق و طرقیدن
لب ∴ پیه مرغ بروغن گنجد بگداخته و نشاسته و کثیرا و مازو نیم
کوفته و پخته اندر دهان کنند و بمالند تا هموار شود و طلی کنند
و پوست تنک که اندرون خایه مرغ باشد بر آن بر نهند و چند
روز بگدارند و هر شب مقعد بروغن بنفش چرب میکنند ∴
دمیدگی دهان ∴ رگ قیفال زنند یا بر گردن حجامت
کنند یا چهار رگ زنند و بآب انار و شیر خشت طبع را نرم
دارند و سماق و عدس و گلنار و حب الآس و هلیله زرد
اندر گلاب بجوشانند و بپالایند و اندر دهان میگیرند

واگر دمیدگی سبب بود حضض اندر سرکه بجوشانند وبدان
مضمضه کنند وسعد وپلپل وکبابه وعاقرقرحا بکوبند وبه بپزند
وآبکامه بدان مضمضه کنند واگر سیاه بود زنج سرخ و
زرد ونوره وزاج وقاقیا ومازو ونار پوست بکوبند و
بانگبین بسرشند ودر خمیره کنند ودر گل گیرند ودر آتش
نهند بریان کنند وپس از آن خمیره بیرون کنند وبکوبند و
بدهان در پیکنند پس کزمازو وحب الاس اندر بجوشانند
وبدان مضمضه کنند واگر بسوزانند روغن گل اندر دهان
گیرند ∴ سستی دندان ∴ اهل ومازو سبز وشب یمانی
وعاقرقرحا وگلنار وکزمازو وسماق دانه وهلیله زرد و سعد
وسنبل وپوست بیخ کبر وجوز سرو وپلپل وزنجبیل وعود سوخته
بکوبند وبیزند ودر بن دندانها می مالند نافع بود ∴ خورده

شدن گوشت بن دندان ∴ شنجار کوفته وبانگبین بسرشته در
می مالند گوشت تباه را پاک کند وگوشت پاکیزه برویاند ∴ ناخوشی
بوی دهان ∴ اگر از معده بود اطریفل کوچک وشراب
افسنتین وایارج فیقرا وزردآلو خام وپخته وماء الفواکه
سود دارد واگر از دندان بود بخلال ومسواک پاک باید داشت
صفت معجونی که بوی دهان خوش دارد ∴ بگیرند
برگ مورد تر ومویز دانه بیرون کرده را استاراست بکوبند
وبسرشند شربت بامداد وشبانگاه جندجوزی ∴ درد دندان
اگر آب سرد ساکن شود رگ زنند وحجامت کنند وآب
انا وحب شبیار طبع فرود آرند وبسرکه وگلاب مضمضه کنند
وچهار رگ زدن سود دارد وعاقرقرحا بکوبند وبا کافور
اندر میان بنیه کنند ودندان بروی نهند ∴ واگر آب گرم

آرام کیرد یا اره فیقرا دهند با شحم حنظل وکلنار وسعد
وزرنباد بکیرند ودر سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کند

سیاهی دندان ∴ فلفل ده درم سنك مار سوخته وساذج
هندی از هر یکی دو درم سنك بکوبند وببیزند وبیامیزند
وبدان می مالند ∴ **صفت** سونی بزرك دندان را سپید کند
ودهان را خوش بوی کند بکیرند سقمونیا وزبد البحر وسفال
چینی ودانهء هلیلهء زرد از هر یکی دو درم سنك عاقرقرحا
وسعد وکلنار وبوست بیخ کبر وسنبل وعود سوخته از هر یکی
یك درم سنك نخار سه درم سنك شکر ده درم سنك بدان
سواك کند ∴ **نسخه دیکر** ∴ کل سرخ وکلنار ودانهء
هلیلهء زرد وسنبل ونمك هندی وعود سوخته وحب الاس
وقرنفل وخیربوا وکبابه وکفك دریا از هر یکی یك جزو سعد

وعاقر

وعاقر

قرحا از هر یکی سه جزو ∴ **آماس زبان** ∴ علاج آن علاج
دمیدکی دهان باشد طریق زدن بوست زبان ∴ سپستان در
دهان میکیرد ولعاب اسبغول جرعه جرعه می خورد ∴

کرانی زبان ∴ بکیرند نوشادر وعاقرقرحا وبیل وخردل
راستاراست بکوبند وببیزند واندرون زبان می مالند ولعاب
می ریزند **صفدع** اکر با وی حرارت بود آب عنب الثعلب
وآب انار ترش وسماق وکل ومازو ونار بوست وحب الاس واکر
مازو ببزند وبپالایند وآب اندر دهان میکیرند ∴ واکر حرارت
نباشد رامك ونوشادر وشب یمانی سوده بدو رسانند ∴

خناق اکر خون غالب بود رك زیر زبان زنند یا قیفال
وبر ساق حجامت کنند واکر درد صعب بود شیر تازه کر شراب
بنفشه غرغره کنند وباخر باب بادیان وخیارشنبر وسحه غرغره

کند ∴ واکر ماده بلغمی بود حلبه وانجیر بپزند وخمیر ترش در
وی حل کنند و غرغره بدان فرمایند وغرغره بروغن کاو کداخته
نافع بود ∴ وچون کشاده شود وریم برآید باب کرم وروغن
کاو غرغره کنند تا پاك شود ∴ واکر بعد ازانکه حقنه کرده
باشند ورك هردو دست ورك زیر زبان زده باشند ورقفا
وزیر زنخ شیشه برنهاده وازده هنوز ساکن نمی شود ونمی کشاید
زهره کاو وعصاره قثاء الحمار وعصاره قنطوریون با طبیخ
سرد و وخاکستر خطاطیف برکه طلی باید کرد ودوا الخطاطیف
دادن وسرکین سکی که استخوان خورده باشد وسرکین او سپید
بود محلل است وسرکین مردم وسرکین خطاطیف از بیرون
طلی کنند بکشاید انشاء الله تعالی

باب شانزدهم

اندر زکام ونزله وسرفه وذات الجنب وضیق النفس وذات

وذات الریه زکام کرم ∴ نشان کرمی آنست که آب از بینی فرود
آید رقیق سوزان بود بینی را بسوزاند ∴ علاج کشکاب دهند
عناب وسپستان دروی پخته وتخم خشخاش کوفته با سپیده
سرشته کر با جلاب سود دارد وپس از سه روز رك زنند واکر
بسینه فرود آید شراب نوفا وکشکاب دهند بکیرند بنفشه
ورب سوس وکثیرا ونشاسته وبرك جاری ومغز بادام واز
باقلی از هر یکی دو درمسنك تخم خشخاش وشکر سیم وزن همه
بلعاب دانه آبی بسرشند وحب کنند وپیوسته اندر دهان
میدارند ولعوق خیارشنبر نافع بود ∴ برین صفت
بکیرند ترنجبین وبکدازند وبنفشه کوفته وعسل خیارشنبر
درویی بسرشند ∴ نشان زکام سرد آب فرود آید ستبر
بود ودشوار فرود آید ∴ علاج آن آرزن کرم کرده بر سر

بر سر او می نهند تا تبخش بدماغ رسد و از آب باز دارند البته
وقسط با شونیز بالاذن یا عود هندی بسوزانند و دود کنند
و شراب زوفا یا معجون قفی دهند و بیخ سوس می زنند و با انگبین
میدهند یا بافایند و لعوق غاریقون و لعوق تخم کتان نافع بود
یا معجون قفی و اندر کشکاب انجیر پستی و مویز و تخم بادیان
و برسیاوشان و بیخ سوس می زنند و لعوق کرنب را ستوده است
و نافع باشد ∴ صفت معجون قفی مویز دانه بیرون کرده بیست
و بیخ درهسنگ سنبل و زعفران و سلیخه و دارچینی و دار شیشعان
از هر یکی یک درهسنگ قصب الذریره و فقاح الاذخر و علک
البطم و مقل ازرق هر یکی دو درهسنگ و نیم مر چهار درهسنگ
انگبین مصفی شانزده درهسنگ مقل را با شراب ریحانی
حل کنند و بکوبند و همه را بسرشند شربت یک درهسنگ

با شراب زوفا و از جهت معده و جگر و سپرز با آب گرم خورند
و در بعضی نسخها دارشیشعان مسو علک البطم ∴ صفت
لعوق غاریقون ∴ رب سوس و برسیاوشان از هر یکی پنج
درهسنگ تخم بادیان و فراسیون و زوفاء خشک و غاریقون
از هر یکی سه درهسنگ سعه تر و صمغ البطم از هر یکی یک
درهسنگ مویز دانه بیرون کرده بیست درهسنگ مویز و سعه
و صمغ البطم اندر سحیه حل کنند و داروها بدان بسرشند
حب با انگبین یک درهسنگ و مثقالی ∴ صفت لعوق تخم کتان
بگیرند تخم کتان بریان کرده یک جزو کندر نیم جزو زیره
و فودمارا از هر یکی ربع جزو با انگبین مصفی بسرشند شربت
بامداد و شبانگاه یک کفچه ∴ صفت لعوق کرنب بگیرند
برگ کرنب و بپزند نیک و بدست بمالند و بفشارند و باکایند

بکوباس ونیم وزن آن عسل بر نهند وبقوام آرند ∴ صفت
حب السعال ∴ بلغم غلیظ را بر آرد رب سوس وتخم بادیان
وتخم کرفس وبرسیاوشان وغافت وغاریقون از هر یکی یک
درم مغز بادام تلخ پنج درم فاینذ هفت درسنك ∴
نسخهٔ دیکر رب سوس وبلیل وتخم بادیان از هر یکی پنج
درسنك فاینذ نیمه وزن همه وقت خواب اندر دهان نهند
وانجیر خشك وکوز مغز خداوند سعال کهنه را نافع بود ∴
بر آمدن خون ببرفه ∴ کل ارمنی اندر عصارهٔ برك لسان
الحمل می دهند ودر حال که خون بر آمدن آغاز کند ره نهند
ودو درسنك تخم لسان الحمل سوده اندر عصارهٔ برك او یا
اندر عصاره باذروج بدهند ویك درسنك بنیر مایهٔ خر
کوش اندر آب سرد بدهند واقراص الطین دهند بدین

صفت

صفت کل ارمنی وکل مختوم وصمغ اعرابی ودم الاخوین و
کندر وکلنار راست راست بکوبند وبرشته بی بسرشند ∴
نسخهٔ دیکر کل ارمنی ومختوم از هر یکی چهار درسنك
کهربا وحب الاس از هر یکی شش درسنك سرطان بریان بابزه
درسنك نشد مغسول وکثیرا وطباشیر وشاذنج عدسی
مغسول از هر یکی پنج درم کل سرخ چهار درم صمغ عربی ورب
سوس از هر یکی هفت درسنك با بخرفه بسرشند با بعصارهٔ
کل تریاباب ودر آب باران نهند وبدهند وسرطان ناکشته
مید هند وغذا حریره از نشاسته وکرنج آب وبا تمبی
بره دهند ∴ ضیق النفس اندر شراب زوفا زراوند مدحرج
وزوفاء خشك می بزنند وبا معجون زوفا دهند وچهار
دانك زراوند مدحرج کوفته با فاینذ سرشته چند بامداد بدهند

ونیم درمسنك حب الرشاد كوفته باروغن بادام وانكبین شربه
كاه كاه بدهند ومعجون رواوند نافع بود ∴ صفت آن
بكیرند رواوند كرد وقردمانا وبلبل وتخم سبندان وتخم انجره
ومغز بادام تلخ هریكی پنج درمسنك رب سوس وزوفاء
خشك وبرسیاوشان هریكی ده درمسنك بانكبین مصفی
بسرشند شربت ده درمسنك اندر شراب زوفا واستفراغ
بحب غاریقون كنند ∴ بكیرند غاریقون چهار دانك ونیم
شحم حنظل دو دانك رب سوس نیم درم سنك كثیرا
نیم دانك ونیم درم حب كنند ∴ نسخهٔ دیكر غاریقون و
تربد از هریكی یك درم سنك رب سوس وایارج فیقرا
وفراسیون از هریكی دو دانك شحم حنظل وعنزروت و
صبر از هریكی چهار دانك شربت ده درمسنك ∴

ذات الجنب ∴ نشان او دشخواری دم زدن بود وتب كرم
ودرد خلیده ∴ علاج رك زنند وكشكاب تنك دهند
با شراب بنفشه وروغن بادام چهار روز بدین بكذرانند
وچون بكذرد ورطوبت برآمدن كیرد اندر كشكاب عناب
وسپستان وبیخ سوس وانجیر بستی ومویز دانه بیرون كرده
وبنفشه می پزند واكر رطوبت دشخوارتر افتد شراب زوفا
ومعجون زوفا دهند وغذا سوساب باروغن بادام
وشكر واسفرا بدین مطبوخ كنند ∴ بكیرند بنفشه ولسان
الثور از هریكی پنج درمسنك بیخ سوس وبیخ خطمی از هریكی
ده درمسنك عناب والوسیاه از هریكی بیست عدد سپستان
سی عدد فلوس خیار شنبر بیست درمسنك شیرخشت
سی درمسنك ∴ كرفتكی سركاه كه دراواز كرفتكی بدید آید

زود بعلاج آن مشغول بايد بود واكر روزكار برآيد علاج
دشخوار پذيرد ∴ علاج بكيرند ميويز منقاء دانه بيرون
كرده با انجير بستي بكار آرزده واندك روغن بادام فرغار كند
هر بامداد از ان ميويز بيست عدد بخورد واكر انجير كمتر خورد
واكر پيوسته كبابه اندر دهان نكه ميدارد نافع بود غذا
زردهٔ خايهٔ مرغ نيمبرست يا شكر وشير وشكر ومسكه وشكر
وسوسان تا مسكه ونی شكر ولوزينه وجلاب وچلغوزه
وتخم كتان بريان كرده وكوفته وباشكر ومزورهٔ اسفاناخ
وباقلی آب ولعوق كرنب سود دارد **باب هفدهم**
اندر بيماريهاء دل خفقان كرم نشان كرمي دل بود
وراحت يافتن از هواء سرد وآب سرد ∴ **علاج** شراب
سيب وشراب ترنج وشراب صندل وشراب عنب الثعلب

وقر

وقرص كافور وصندل وكلاب وكافور وآب سيب وآب ابي
بر سينه مينهند واكر تب نباشد دوغ ترش با اندكي طباشير
وكل ارمني وكشنيز خشك ومفرح سرد موافق بود ∴ بكيرند
صندل سرخ وصندل سپيد از هريكي دو درمسنك سند مغسول
شش درمسنك مرواريد سوده مغسول هشت درمسنك آمله
واسبغول چهار درمسنك تخم كاسني دو درمسنك كافور
يك درمسنك كل محتوم يك درمسنك بنفشه يك درم طباشير
سه درم كل سرخ پنج درمسنك ياقوت رماني يك درمسنك
برك مورد يك درمسنك حب الآس يك درم هليلهٔ كابلي
وهليلهٔ سياه از هريكي درمسنكي ونيم حجر ارمني مغسول چهار
دانك نيلوفر دو درمسنك كشنيز خشك يك درم بكوبند
وبيزند وبشراب سيب بسرشند شربت ده درمسنك ∴

خفقان سرد :. رنگ روی او بیجون ارزیر بود و مرد کسلان
باشد و از هوا و آب سرد رنج بیند :. علاج میبه و دوا
المسك و شراب ریحانی دهند و انانوش دارو موافق بود و اگر
رطوبت غلبه دارد دهان بوسنه تر بود نخست می باید فرمودن
و بس ازین شربتها دادن و غذا قلیهٔ خشك و مرغ بریان
و آنچه بدین ماند :. و اگر خشکی غلبه دارد نشان او کم
خوابیست و تشنگی و لاغری و از دود و غبار اندك رنج یابد
علاج آن علاج دق بود شیر خر دهند و آب انار شیرین
و روغن بادام :. صفت انوش دارو :. بگیرند گل
سرخ شش درسنگ سعد پنج درسنگ قرنفل و مصطکی
و سنبل و اسارون از هر یکی سه درسنگ قرفه و زرنب
و زعفران و بسباسه و قاقله و هال و خیربوا از هر یکی
دو د

دو درسنگ بکوبند و ببیزند و صد و سی درسنگ شیر املج
اندر چهار من و نیم آب بیزند تا آب دو بهر برود بمالند و بپالایند
و یك من فانید با عسل برهم نهند و بقوام آرند و داروها بدان
بسرشند و بجوب بند حسابند شربت دو مثقال صفت
دوا المسك شیرین بگیرند بهمنها دو درسنگ از هر یکی
درسنگ مروارید و کهربا و ابریشم و بسد از هر یکی درمی و نیم
بهمن سرخ و سفید و ساذج هندی و سنبل و قاقله و قرنفل
و جدوار و اشنه از هر یکی چهار درسنگ زنجبیل و دار
فلفل از هر یکی دو دانگ مشك دانگی و اندر نسخه حمر دانگی و نیم
و بانگبین شهد بسرشند شربت یك مثقال صفت مفرح
معتدل بگیرند کهربا پنج درم زعفران سه درم لسان الثور
ده درسنگ صندل سرخ و سپید از هر یکی سه درسنگ

پنج درم سنگ بسذ پانزده درم سنگ مروارید هشت درم سنگ
آمله شش درم سنگ بگیرند تخم کشنی پنج درم سنگ ابریشم
پنج درم سنگ کافور سه درم سنگ درونج دو درم سنگ
افتیمون سه درم سنگ گل ارمنی دو درم سنگ و نیم زرنبا سه
درم سنا مکّی پنج درم سنبل چهار درم طباشیر پنج درم گل
سرخ ده درم برگ بادرنجبوی پنج درم تخم او چهار درم
بشکر وانگبین و ربّ سیب سرشته شربت دو مثقال

صفت مفرّح گرم بگیرند کهربا پنج درم سنگ زعفران
سه درم سنگ لسان الثور ده درم بادرنجبوی هفت درم
تخم او هفت درم سنگ آمله شش درم تخم کشنی پنج درم سنگ
ابریشم پنج درم سنگ درونج دو درم سنگ گل مختوم پنج درم
سادج هندی چهار درم زرنباد سه درم افتیمون سه
درم گل سرخ ده درم عود هندی سه درم مشک تبتی یک
درم عنبر سه درم اسطوخودوس دو درم بهمن سرخ و سپید
از هر یکی دو درم دارچینی چهار درم حجر ارمنی مغسول یک
درم یاقوت رمانی یک درم کندر دو درم و نیم مروارید
بیست درم سنگ بسذ یانه ده درم تمام دو درم و نیم سوسن
آزاد دو درم و نیم اسارون و سنبل و سلیخه و قاقله و خیربوا
از هر یکی دو درم و نیم بکوبند و ببیزند و بانگبین بسرشند

باب هشتدهم

اندر بیماریهاء معده درد
معده گرم اگر تشنگی غالب بود و از شربت و هواء خنک راحت
یابد معده گرم بود و امّا اگر در معده گرانی بود قی
باید فرمود بسکنگبین و آب نیم گرم و سکنگبین سفرجلی دادن
و شراب انار و شراب ترشی ترنج و اگر ماده در قعر معده باشد

طبع فرو باید آورد شراب هلیلهٔ زرد یا مطبوخ هلیله
یا حب صبر یا آب انار و شیرخشت و اطریفل کوچک موافق
بود ؛ صفت آن هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ کابلی و بلیله
و املهرا استارات کوفته و بیخته بروغن بادام بسرشند درد
معدهٔ سرد ؛ نشان سردی مزاج آروغ ترش باشد و زود
زود از و طعام خواستن نگیرد ؛ علاج قی بچیزی قوی تر
باید فرمود و ایارهٔ فیقرا باید دادن و گلنگبین با اندکی عود
و قرنفل و مصطکی دادن و کمونی و فلادیفون و زنجبیل پرورده
و بیسه و گوارش عود موافق بود و روغن مصطکی مالیدن صواب
صواب بود صفت آن روغن زیت پنجاه درم مصطکی کوفته
پانزده درم برد و اندر شیشهٔ کنند و اندر دیگ اندر میان آب
بیاویزند و بجوشانند تا مصطکی اندر روغن گداخته شود

بردارند و گرم کرده بمالند ؛ صفت کمونی ؛ بگیرند زیره کبود که
فرغار کرده سه روز پس بریان کرده و کوفته و بیخته سی درمسنگ
زنجبیل و برگ سداب خشک کرده و بورهٔ نان از هر یکی ده درم
با انگبین مصفی بسرشته و اندر بعضی نسختها زیره صد درمسنگ است
نسخهٔ دیگر ؛ ترش گشتن طعام اندر معده بازدارد و قولنج
نافع بود زیره مدبر صد درمسنگ زنجبیل بیست درمسنگ بلیله
سیاه ده درمسنگ افثمون سی درمسنگ بورهٔ نان بیست درمسنگ
تا نخواه پانزده درمسنگ با انگبین مصفی بسرشند اگر بجای بورهٔ
نان بطرون بود قولنجرا نافع بود ؛ نسخهٔ دیگر ؛ تخمه و بادها
سرد را زایل کند و بر هضم یاری دهد هلیله سپید و بلیله سیاه و آ
بلیل از هر یکی یک جزو زیره یک جزو برگ سداب خشک یک
جزو غافت یک جزو و اگر خواهند که طبع فرو آرد بوره یک جزو

کنند واز بورهٔ بطرون کنند وبورهٔ بطرون بورهٔ سرخ است واکر
بدان حاجت نبود که طبع فرود آرد بوره نیم جزو کنند وبورهٔ نان
کنند ∴ صفت قداذیفون ∴ زنجبیل وپلپل سیاه وسنبل
از هر یکی شش درم مصطکی ونانخواه از هر یکی چهار درسنك
تخم کرفس وپودنهٔ دشتی از هر یکی پنج درم زیره وسلیخه وحب
بلسان وعاقرقرحا از هر یکی دو درسنك سادج هندی یکدرم
سنك بکوبند وببیزند وبانکبین مصفی بسرشند ∴ بطلان
شهوت طعام ∴ ریاضت معتدل وبر اثر آن کرمابه فضلها
که در عروق بود بتحلیل خرج کند وشهوت باز آرد وشربت
سکنکبین سفرجلی محرور را موافق بود ومبرود ومرطوب را
میبه وکوارش عود نافع بود وبوی نان خانکی وبوی برهٔ بریان
کرده ومرغ بریان وچشیدن ماهیانه شهوت پدید آرد ∴ فواق

امتلائی قی باید فرمود وایارج فیقرا دادن وپس قداذیفون
وکمونی معده را قوت دهد وبوی انکدان وبوی سعتر وزیره
ونانخواه سود دارد ∴ فواق غیر امتلائی ∴ علاج آن علاج
تشنج خشك بود ∴ منش کشتن وقی افتادن اکر سبب صفرا بود
تلخی دهان وتشنکی نشان آن بود واکر رطوبت بود دهان پر
آب شود وطعم دهان ناخوش بود ∴ علاج اکر ماده صفرا
بود قی باید فرمود پس شراب انار دادن وشراب غوره تا معده
را ایارج فیقرا وهلیلهٔ زرد وانذکی سقمونیا مشوی پاك کردن
وضمادی از صندل وسك وکل سرخ وآب سیب وآب ابی
وآب مورد بر فم معده نهادن ∴ واکر ماده رطوبت بود نخست
قی باید فرمود وایارج فیقرا دادن وشربت شراب نعنع وبیه
باید ∴ صفت سفوفی که منش کشتن وقی باز دارد ∴ بکیرند

زرشك دانه پاك وسماق پاك کرده از هر یکی ده درم سنگ
ناردان ترش باپوده گل سرخ وطباشیر از هر یکی پنج درم سنگ درم
پوست کدو که برطابر بسته بود دو درم سنگ نعنع خشك دو درم سنگ
عود خام یك درم سنگ شربت یك مثقال یا دو درم سنگ اندر
آب انار یا اندر شراب نعنع ∴ تشنگی با فراط را ∴ بگیرند
کدو ترش شیرین وخربزه سندي وانبرو زجیني وآب بستانند
برسم گلاب گیران وهم سنگ آن گلاب بکافور خوش بوي کرده
بیامیزند ومقدار ربع همه آب غوره با آن بیامیزند وسرد کنند
ومیدهند ونگین یاقوت یا یشب اندر دهان گیرند ودانه آلوسیاه
ترش اندر دهان داشتن دهان تر دارد واندکی برف ترش
اندر دهان نهادن تشنگی زایل کند وگفته اند که اگر بان آب
که از کدو وغیر آن ستده باشند وبا گلاب آمیخته چنانکه

وصف

وصف کرده آمد ربع وزن آن همه شراب انگوري سپید ورقیق
ومفطر بیامیزند تشنگی زایل کند واگر اندر معده بلغم شور
بود ایارج فیقرا نافع بود وآب باذیان وآب گرم جرعه جرعه خوردن
آنرا بگذارد وتشنگی زایل کند ∴ هیضه ∴ هرگاه که تهمت
افتد که هیضه خواهد بود وطعام اندر معده تباه شد در حال
قي باید کردن اگر قي ممکن نگردد معده را گرم دارند ∴ گل سرخ
وسنبل از هر یکی شش درم سنگ وقصب الذریره واذخر از
هر یکی دو درم سنگ مصطکی سه درم سنگ آرد حلبه بیست
درم سنگ بلعاب بزرکتان بسرشند وضماد کنند ∴ صفت
ضمادي دیگر حلبه وتخم کتان وشبت وبنفشه وخطمي
وبابونه ومصطکی از هر یکی پنج درم سنگ سنبل وسعد وقصب
الذریره از هر یکی دو درم سنگ موم سه درم سنگ روغن بابونه

بیت درهمسنگ اماس سخت را نرم کند ∴ صفت ضمادی قوی
نرازین ∴ بگیرند حلبه وتخم کرنب وحب بلسان وتخم کتان
از هر یکی ده درهمسنگ قردمانا وابرسا وبادام تلخ وقسط مر
وسنبل وسعد از هر یکی پنج درهمسنگ مقل هفت درهمسنگ مصطکی
ومیعه تر واسق از هر یکی سه درهمسنگ شراب بیست درهمسنگ
صمغها اندر شراب حل کنند وداروها بکوبند وببیزند وبموم وروغن
اندر گدازند با پیه بط وجمله بسرشند وضماد کنند ∴ واگر
طریق گشادن دارد نشان وی چنان بود که تب ودرد زایل
گردد واماس بماند هر روز دوا وقیه طبیخ انجیر وده درهمسنگ
لعاب حلبه وده درهمسنگ لعاب تخم کتان وسه درهمسنگ
تا چهار درهمسنگ خیار شنبر در وی حل کند ودانگی صبر
ودو دانگ زعفران وبدهند واگر دیر گشاده شود اندکی
خردل

خردل بدهند وبجای آب ماء العسل دهند وچون گشاده شود
جلاب وسکنجبین وماء العسل دهند تا پاک شود وبگیرند گندم
ودم الاخوین از هر یکی پنج درهمسنگ گل سرخ وگلنار وکهربا از هر یکی
دو درهمسنگ گل ارمنی سه درهمسنگ شربتی دو درهمسنگ با آب
سیب وبباید دانست که شکل معده چون شکل کدو است از لیف
بافته ولیفهاء اوی پی است بتازی عصب گویند واین لیفها بعضی
اندر ازاست وبعضی از پهنا وبعضی از بوریب نهاده است وکارهاء
معده بدین لیفهاست واز بیماریهاء معده هیچ بتر از آن نیست که
که بافتگی او سست شود از بهر آنک بیماری اندر گوهر افتد بیماری
مزاجی نباشد تا بشربت موافق علاج بپذیرد با پرهیز سود دارد
وماده نباشد تا استفراغ سود دارد لکن سستی اندر نهاد
گوهر او بود بدین سبب بر غذا مشتمل نشود اعنی گرد وی اندر

نیابد چنانکه باید وهضم شود چنانک باید وبدین سبب تن از
غذا بهره نیابد وفضلهٔ ناگواریده بد جمع میشود وضعف بیماد
هر روز می فزاید وغذا وتدبیر صواب فائده ندهد وگاه باشد که
استعمال معده بر غذا با ارتعاش بود وبا خفقان بود وگاه باشد که چون
خورده شود پندارد که حرکتی کند طعام از وی بر خواهد آمد
واین نشان غایت ضعف بود وباشد نیز که نشان رطوبت باشد
اگر اندر فم معده گرد آمده بود واین پس از طعام بود ودیگر گرد آمده
کرده آمد اگر طعام خورد یا نخورد این پنداشت می باشد ∴
اما اگر علاج خواهد پذیرفت دارچینی وزیره وزعفران
اندر غذا بکار باید داشت وشراب عفص اندکی موافق بود وگوارش
خوزی نافع بود ∴ وضمادی از گلنار ومصطکی وافسنتین وصبر
وگل وقرنفل وسنبل وسعد وآبی وآب مورد تر باید ساخت

وشراب مورد ومیبه واطریفل کوچک سود دارد والله اعلم

باب نوزدهم اندر بیماریهاء اسهال ∴ اسهال

صفرایی ∴ نشان آن تشنگی بود وغلبهٔ حرارت وطبع که فرو آید
زرد بود علاج سر ابتدا دشکاب بریان کرده وحب الآس مقدار
ده درم ونیم کوفته ودو درم سنگ تخم خشخاش کوفته نرم در روی
نخته نافع بود ∴ وقرص طباشیر نافع بود ∴ بگیرند طباشیر و
برگ گل سرخ از هر یکی دو درم ونیم تخم خرفه وبریان کرده وتخم
کشنیز از هر یکی سه درم سنگ گل ارمنی ونشاسته بریان کرده از
هر یکی دو درم سنگ تخم خشخاش وروغن مصطکی طلی کنند وقرص
عود وکمونی سود دارد واگر هیضه اسراف کند فلونیا رومی
دهند با شراب سیب وشراب آبی واقراص راسن دهند ∴ صفت
آن راسن کوفته وپخته دو درم سنگ قرنفل دو درم سنگ

قوفه يك درمسنك مصطكى وافيون وبوست بيخ لفاح ازهريكى
يك درمسنك اين ده شربت بود خواب آرد وطعام بكوارد ∴
نسخهٔ ديكر بكيرند سك وقرنفل وسعد ازهريكى ده درمسنك
مقل ومازو وكرمازو ونار بوست وكندر ازهريكى بنج درمسنك
مروج وافيون ازهريكى يك مثقال شربت يك مثقال ∴ آماس
اكر معده نخست كلشكر اندر كلاب كرم كداخته وبالوده دهند و
حرارت غالب بود كشكاب دهند باآب انار وروغن ابي طلي
كنند وضمادى ازآب مورد وآب سيب وابي وكلاب وصندل
وموم روغن كل بسازند وبر معده نهند وتراشهٔ كدو تر وآبي
وشياف خرفه بهم جمع كنند وبر نهند وازبس جهار روز بامداد
مقدارى درمسنك آب كسنى كر آب عنب الثعلب دهند جوشانيده
وكفنبر داشته ومقدار بنج درمسنك فلوس خيار شنبر درروى كل

كرده

كرده وبس از هفت روز آب كرفس وآب بادبان باآن بياميزند وباآن
واندرين ميان غدا كشكاب دهند باهزوره ماش مقشر وبجاي آب
باجلاب دهند وقرص كل دهند بدين صفت ∴ كل سرخ
شش درمسنك بيخ سوس وسنبل ازهريكى جهار درمسنك طباشير
بنج درمسنك شربت يك درمسنك واكر آماس كهن كردد قرص بدين
صفت دهند ∴ بكيرند كل سرخ شش درمسنك بيخ سوس
وسنبل ازهريكى جهار درمسنك اكليل ملك وبابونه واذخر از
هريكى سه درمسنك كهربا ومصطكى ازهريكى دو درمسنك آب
انكورى بسرشند وقرص كنند شربت دو درمسنك واكر آماس
سخت كردد ∴ بنفشهٔ خشك ده درمسنك يك درمسنك مغز
تخم خيار دو دانك كافور وزعفران ازهريكى دانكى ونيم شربت دو
درمسنك باشربت آبى وقرص كافور بدين نسخت نافع بود ∴

بگیرند برشته باک کرده ده درمسنک کل سرخ شش درمسنک
طباشیر جهار درمسنک تخم حماض بریان کرده هفت درمسنک
کهربا جهار درمسنک حب الاس شش درمسنک ساهیلوط پنج
درمسنک بست شبت وبت عسرا ازهر یکی ده درمسنک فوفل
جهار درمسنک نیلوفر پنج درمسنک برسی برنج بسرشند وبنوشند
دو درم سنک بخورند وکوارش سماق نافع بود ∴ صفت
آن سماق باک کرده ده درمسنک بست جو وبست شبت و
کعك بغدادی وحرنوب وطباشیر ازهر یکی ده درم سنك شکر
وزن همه بشراب بسرشند شربت پنج درمسنك ∴ سفوف
حب الرمان سود دارد ∴ وصفت ان ∴ ناردان ترش
بریان کرده وکوفته وبیخته وجون سرمه صد درمسنك کشنیز
یك شبان روز اندر سرکه آغشته وبریان کرده بنجاه درمسنك

سماق

سماق باك وکلنار ازهر یکی بانزده درمسنك وحرنوب سطی ازهر یکی
ده درمسنك شربت دو درمسنك بارب آبی غذا از سماق ونار دانه
وکحم وطفشیل از عدس بوست کنده کرده وباد یاسه بار جوشانیده
باشند وآب ازوی بریخته ودیکر باره تازه کرده بس آنرا باب غوره
یا بترشی سماق خوش کرده وجربو مغز بادام بریان کرده ∴ اسهال
بلغمی ∴ نشان او آنست که آنج آید بلغم بود ∴ علاج بگیرند
فوو مو وقرفه وحند بید ستر وافیون را استار است جها کنند
جون بلبل شربت هفت حب وکودك را دو حب در بعضی نسختها
بجای قرفه تخم کرفس است ∴ حب دیکر افیون وسندروس
وکندر ومر وزعفران را استار است جها کنند جون نخود شربت
دو حب ∴ وحب الرشاد بریان کرده ناکوفته دو درمسنك
در آب سرد نافع بود وکمونی آزموده است اسهال بلغمی باز دارد

وغذا گنجشك بریان كرده وگوشت تذرو وكبك وآهو ومانند
آن واگر ماده صفرا بود وبلغم ∴ بگیرند تخم لسان الحمل
دو درمسنگ انیسون یك درمسنگ گلنار ودم الاخوین از هر یكی
نیم درم اندر آب ناردان بدهند یا اندر شراب عفص كه دهان
فراهم كشد ∴ وبگیرند تخم خشخاش وكندر از هر یكی استارا
بكوبند وببرشند شربت سه درمسنگ اسهال نو وكهن باز دارد
وغذا گنجشك وتذرو وكبك بناردان ومطجنه كرده دهد
واگر ماده از همه تن ومعده وروده می آید ∴ بگیرند زرده
خایه مرغ نیمبرشت وترشی سماق وترشی غوره خشك واندكی
مازو وحب الآس وگلنار واقماع انار كوفته در وی كنند
وبخورند ماده‌ها را باز دارد وكسی خاصه دستی بپزند وسركه
برزنند همین منفعت بكند وكرفس با بیخ او بپزند وبنهند تا آب از

بچكد وبخورند نافع بود ∴ وبرگ لسان الحمل بپزند همچنین وباقلی
با پوست اندر سركه وآب بپزند نافع بود وكرنب بپزند وآب از
وی برریزند دو كرت یا سه كرت وآن را اندر دراج خواهند
برشند وازان خورشی سازند نافع بود واگر اسهال دماغی بودن
او آن بود كه بامداد كه از خواب برخیزد چند مجلس دمادم برانگیزاند
وساكن تر شود ∴ علاج تدبیر باز داشتن نزله بود باید كرد
اگر ماده گرم بود شراب خشخاش دهند ∴ وبگیرند عدس وگل سرخ
وحب الآس وكشنیز خشك یا تر وبیخ سوس وبجوشانند وبدان
غرغره كنند وهر گاه كه از خواب برخیزد قی فرمایند ∴ واگر
ماده بلغم بود برهنگی صبر باید كرد وسر بخرقه درشت مالیدن
وبصابون شستن وماء العسل كه اندر وی كبابه وسنبل وزعفران
پخته باشند وبمشك قوت وغرغره فرمایند ∴ محمد بن زكریا

طلي فرموده است از خردل وفرفيون وجند بيدستر ؛ واكر
سبب اسهال نرم شدن روي معده باشد كه بتازي املس كويند
وذرب المعده كويند في فرمايند واياره فيقرا دهند ؛ وكوارش
خوزي صفت آن ؛ دانه ميويز كه از سركه بيرون كند
وبريان كند وبكوبند وببيزند نرم چون سرمه بيست درسنك
حب الاس بنجاه درسنك خرنوب نبطي وكلنار وكمازو ونانخواه
از هريكي ده درسنك بانكبين بسرشند شربت سه درسنك
نسخهٔ ديكر دانهٔ ميويز نيم من حب الاس ده استار خرنوب
نبطي وكلنار وكندر وكمازو از هريكي ده درسنك نانخواه
دوازده درسنك شربت سه درم با نبج درم ؛ نسخهٔ
ديكر هليله سياه بروغن كاو بريان كرده ده درسنك نانخواه
وسعتر از هريكي ده درم سنك تخم سبندان بريان كرده نبج درم

حر

خبث الحديد مدبر ده بانكبين بسرشند ؛ نبج واسهال خوني
هركاه كه نبج را ابتدا بود جهار درم صمغ اعرابي در آب حل كند جنانكه
قوام انكبين دارد وبدهند بعلاج ديكر حاجت نباشد وبرد
لسان الحمل بريان كرده وبروغن كل جرب كرده بارب آبي سخت نافع
بود ؛ صفت آن كهربا بنج درم طباشير وكل
ارمني وريوند چيني ودم الاخوين وكثيرا ونشاستهٔ بريان كرده
وحب الاس وصمغ اعرابي از هريكي ده درسنك شربت دو درسنك
اندر شراب آبي ؛ اسهال كبدي ؛ قرص ريوند نافع بود ؛
صفت آن ريوند چيني زرشك باك كرده تخم كشنيز را استار است
بكوبند وببيزند وبعصاره برك لسان الحمل بسرشند شربت
دو درم ؛ نسخهٔ ديكر ؛ بكيرند ريوند چيني وكلنار و
كهربا وكل ارمني را استار است ؛ صفت حبي كه اسهال خون

بازدارد ٭ بگیرند مازو و افیون و کرمازو را استارا است
باب صمغ بسرشند و حب کنند شربت دو دانك بوزن زر ٭
اگر سبب ریش روده تأثیرها بود که اندرون معده و رودها
برآید علامتها آنها که در معده برآید آروغ بسیار است و نفس
صغیر و بوی دهان ناخوش و باشد که غشی افتد و آنچ درد کند
اما آنچ درد جایگاه سره و فرجه بوقت گذشتن ثفل بروی
درد کند و پوست بارها در ثفل فرود آید آنچ تنگتر بود و با ثفل
آمیخته تر بود از روده بالا بود که آنرا امعاء دقاق گویند و آنچ
ستبرتر بود از روده فروتر بود ٭ علاج صواب آنست
که چیزی در معده و رودگانی کنند ندهند نه از غذا و نه از دارو
لکن از غذا قوت غذا دهند چون ماء اللحم و زرده خایه نیمبرشت
و داروها را فرغار کنند و بپالایند و بپزند و بپالایند و اندك

اندك

اندك دهند یا بفرمایند مزیدن ٭ و اما ریش بزرگ که خون و ریم
آمده بود نخست روی رودها و جایگاه ریش بباید شست و این
چنان بود که یك شبانروز ماء العسل دهند یا جلاب و ایارج
فیقرا اندرین باب نافع است و دیوند اندر ریش روده خاصیتی
عجب دارد اگر با عصاره لسان الحمل دهند و اندکی شراب کهن درحکا
و خداوند بواسیر را دو درم تخم کندنا با دو درم سنگ حب الآس
نافع بود ٭ اما من بیماری را که مدتی دراز اندر بیماری ریش
روده و خون رفتن بوده بود و نومید گشته بفرمودم تا کشك
گندم و کشك جو و ارزن پوست کنده و کرنج پاك کرده و حب الآس
نیم کوفته از هر یکی ده درم سنگ بگیرند و یك آب آبی با آب
سیب کوفته و فشارده و سه من آب و سه پاچه بره بپزند تا آب
بمقداری استا باز آید و بپالایند و از آن کشکاب اندك اندك

بیدهند وهیچ دیگر ندهند بهمان روز منفعت اندر وی باقبال
آورد ودرست گشت ∴ اسهال سوداوی ∴ نشان او منفعت
غذاء جریست ∴ علاج رگ اسلیم زنند از دست چپ
وبگیرند ناردان بریان کرده ده درم سنگ بهمن سرخ بریان کرده
دو درم سنگ زرنباد بریان کرده یک درم سنگ کهربا دو درم سنگ
تخم شاهسفرم بریان کرده وناکوفته دو درم شربت سه درم با شراب
مورد با کاب ازجگر ∴ زحیر ∴ اگر سبب زحیر گرشتن نما ده
گرم بود مقعد بسوزد چنانک گویی در وی آهل است علاج
اسبغول اندر روغن گل با روغن بادام بجوشانند وبدهند وزرده
خایه مرغ با روغن گل بیامیزند وصمغ واسفیداج ومرداسنگ
مغسول در وی بسرشند وطلی کنند واین شیاف بنهند کندر
وزعفران وحضض وصمع از هر یکی یک جزو وافیون ربع جزو

واكر

واگر سبب سردی بود از آب گرم راحت یابد ∴ علاج دو درم سنگ
حب الرشاد بریان کرده یاقته در آب گرم بدهند وبرارزن وخشت
گرمابه گرم نشستن سود دارد وگوگرد کوفته بابیه بز بسرشند
ودود کنند وبگیرند مغز جوز بریان کرده سه درم سنگ نانخواه
یک درم سنگ کندر نیم درم سنگ بکوبند وبا آب گرم بدهند
وبسیار باشد که در روده وی ثفلی گرد شود ورطوبتی چون
عصاره فرود می آید وگمان افتد که زحیرست اندرین حال معجون
خیارشنبر موافق بود وباشد که سبب زحیر آماس گرم بود
نشان او آنست که آب سرد بدو رسد راحت یابد ∴ علاج رگ
باسلیق زنند ∴ وضماد از عدس مقشر وگل سرخ اندر آب عنب الثعلب
جوشانیده سازند وروغن گل واسبغول با آن بیامیزند
وباشد که آماس سرد بود برگ کرنب پخته بابیه گاو بکوبند

وزردهٔ خایهٔ مرغ با وی بیامیزند وضماد کنند ؛ پیچیدن ناف
حب الافاویه دهند ؛ صفت آن مصطکی وزنجبیل وقرنفل
ودارچینی وپلپل ودارپلپل ونارمشك ازهریکی یك جزو وسقمونیا
چند همه داروها شکر چندانك سقمونیا بود بکوبند وببیزند
وحب کنند چون نخودی یك حب یك مجلس فرود آرد ونیم مثقال
قولنج بگشاید وپیچش ناف باطل کند

باب بیستم

اندر انواع قولنج وتولد کرم قولنج که مادهٔ آن خلط سرد بود ؛
اندرین علت مقعد سرد بود وگران بادها بخیزد که گویی
رودها بجوال دوز سوراخ میکنند علاج نخست حقنهٔ
تیز باید کرد وشیاف برنهادن برحب سکبینج دان ؛ بگیرند
سکبینج ده درم سنگ شحم حنظل ده درم سقمونیا سه درم
ودو دانك سکبینج اندر آب سداب حل کنند وشحم حنظل وسقمونیا

بدان بسرشند وحب کنند شربت دو درم سنگ یا دو ونیم واگر
منش گشتن رنجه دارد حب الافاویه دهند اگر معجون الراحه
صفت آن مصطکی وقرنفل وزنجبیل وپلپل ودارپلپل
وجوزبوا ازهریکی سقمونیا یك درم سنگ بکوبند وببیزند
واندر جلاب غلیظ که از آب آبی وشکر پخته باشند بسرشند
شربت دو درم سنگ یا سه درم سنگ وتا نخست بحقنه وشیاف
راه گشاده نکنند مسهل نشاید داد وپس از آنك قولنج گشاده
شود یك هفته ماء الاصول باید داد یا روغن بیدانجیر کر
با روغن بادام تلخ وپیش از آنك ماء الاصول دهند سه درم سنگ
ایارج فیقراء عسلی دادن صواب بود ؛ صفت حبی دیگر
شحم حنظل دو جزو سقمونیا یك جزو مصطکی نیم جزو
حب کنند بآب مقل شربت از نیم درم سنگ تا یك درم سنگ

واكر درد صعب كردد فلوسا رويي دهند بس علاج قولنج مي
كند وآنجا كه ضرورت باشد بكيرند تربد بنج درهسنك سركين
كرك جهار درم تخم كرفس وانيسون ازهر يكي سه درهسنك
شربت سه درهسنك بشراب كرم ∴ ومعجون تربد ايلاوس
در حال بكشايد ∴ صفت آن بلبل ودار بلبل وقرفه
وقرنفل وزنجبيل وساذج هندي وبزرك مقشر واملج از
هر يكي يك مثقال تربد وسقمونيا ازهر يكي دو مثقال انكبين
مصفى بسرشند شربت از دو درهسنك تا سه درهسنك ∴ ومعجون
باد شكن قولنج كه از باد بود بكشايد ∴ صفت آن ∴ بكيرند بزر
اسفند صد درهسنك كوفته وبيخته با سيصد درهسنك انكبين
مصفى بسرشند شربت يك درهسنك ∴ صفت فلوسيا رومي
بكيرند بلبل سبيد وتخم بنك كه بتازي بزر البنج كويند ازهر يكي

بيست افيون ده مثقال زعفران بنج مثقال فرفيون وسنبل و
عاقرقرحا ازهر يكي يك مثقال بانكبين مصفى بسرشند شربت
دو دانك اندر آب كرم ∴ قولنج كه از خشكي ثفل بود نشان اين
نوع آنست كه نخست طبع باز كرفته شود بس درد بديد آيد
علاج ∴ حقنة نرم كنند وغذا مسكه وشكر دهند وتخم
كتان وحب الرشاد بجوشانند ولعاب آن بكيرند بيست درهسنك
ازين لعاب وده درهسنك ترانكبين با شكر سرخ بيافايند در وي
كدازند وده درهسنك روغن شير خشت بروي كنند وبيامبزند
هر روز دو كرت اين شربت بدهند ∴ ايلاوس اين نوعي
قولنج است كه بيمار قي ميكند وباشد كه ثفل بقي آيد وسخت
مشكل الاسباب قولنج آماسي باشد اول جيزي كرم بدهند
بكيرند سيماب زنده بنج درهم تا ده مثقال وبشويند وبيمار را

چیزی اشامیدنی چرب دهند و سیماب زنده بدو دهند تا بخورد
و شکم او را بجنباند خاصیت سیماب آنست که بلغزد و بگذرد و
اندر گذر رودها را راست میکند و راه میگشاید و اگر معجون
الراحه و حب الافاویه کار بر آید غنیمت بود ∴ صفت تمری
قولنج را و باز گرفتن کمیز را بگشاید ∴ بگیرند بوره ارمنی و زیره
کرمانی و قطراسالیون و زنجبیل و بلیل سپید از هر یکی دوازده
درم سنگ سقمونیا پنج درم خرماء هندی بیرون دانه بیرون
کرده ده درم سنگ خرما اندر سرکه تر کنند شبانروز جدا جدا
بکوبند و مغز بادام جدا نرم بکوبند و داروهاء دیگر کوفته
و بیخته جمع کنند و با انگبین مصفی بسرشند شربت از سه درم سنگ
یا چهار درم بر گلاب نهند ∴ صفت سفرجلی مسهل قولنج
بگشاید و منش گشتن باز دارد ∴ بگیرند آبی پاک کرده و از

دانه جدا کرده نیم من انگبین مصفی یک من آبی را اندر خل یا اندر
شراب انگوری بپزند و از وی برآرند و بنهند تا تری سرکه از وی
جدا شود پس اندر هاون چوبین بکوبند و با انگبین بیامیزند
و بگیرند زنجبیل و دارفلفل از هر یکی چهار درم دارچینی دو
درم سنگ هال و قاقله و زعفران از هر یکی سه درم مصطکی
پنج درم سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و ببیزند و با
انگبین و آبی پخته بسرشند شربت چهار درم ∴ صفت سفرجلی
مسهل تابستانی محرور را شاید ∴ بگیرند سقمونیا دو درم
سنگ تربد ده درم سنگ مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین
از هر یکی پنج درم سنگ گل سرخ و طباشیر از هر یکی دو درم سنگ
و نیم ترنگبین پاک کرده پنجاه درم عصاره آبی پنجاه درم عصاره
ترنگبین درهم گدازند و قوام دهند و داروها بدان بسرشند

اين جمله ده شربت بود ∴ علاج نخست رك باسليق زنند و
اندك اندك خون بيرون كنند بجند كرت بس رك صافن
زنند بس آب عنب الثعلب وآب كاكنج وآب انار دهند خيار شنبر
در وي حل كرده و روغن بادام برجكانيد وحقنۀ نرم كنند
خاصه كشكاب باروغن بابونه وبر شكم ضمادي از بنفشه
وخطمي وبرك عنب الثعلب وبرك كاكنج وآرد جو وبابونه
واكليل الملك وروغن بنفشه برمي نهند وكشكاب باروغن
ميدهند يا بكيرند آب عنب الثعلب جوشانيده وصافي كرده
جهل درمسنك وده درمسنك فلوس خيارشنبر وقدري
سقمونيا در وي حل كرده و بدهند وعصا ازيشو والو خرما
هندي وروغن بادام ∴ تولد كرمها نوعي از قولنج است
كه سبب آن تولد كرمها بود اندر روده وتري ثقل كرمان

بستانند نشان كرم آنست كه خداوند علت را روي زرد بود و
قوت ضعيف و زود شكسته شود و بي طاقت كردد از بهر آنكه
غذاء او كرمان بخورند و روده او را بزيدن كيرند بدين سبب
بحس ناف ومنش كشتن بديد آيد ∴ بكيرند ترمس وبرنك كابلي مقشر
هفت درمسنك بكوبند وببرشند اين جمله يك شربت بود و
خواب بخورند وبخسبند بامداد استفراغ نيكو كنند وشب ديكر
يك شربت ايارۀ فيقراء عسلي بدهند تا روده از باقي پاك كنند
واكر زود از زود بديد مي آيد بس از استفراغ يك هفته هر بامداد
جهار درمسنك ابكامه بخورد بناشتا ∴ واز جهت كرمان خورد
بكيرند صبر و زهرۀ كاو وآب بودنه را استا راست بيا ميزند
وپنبه بدان الوده كنند وبخويشتن بردارند وطفل را برك
شفتالو تر كوفته بر شكم نهند وشونيز بسركه بسايند وبر شكم

وناف او طلی کنند ∴ صفت اطریفل از جهت خداوند حب
القرع ∴ بگیرند برنگ کابلی مقشر ده درم و تربد و حب
النیل و قسط از هر یکی پنج درسنگ فسل و ترمس و افسنتین
رومی و سج ارمنی و نمك هندی و خردل سپید و تخم حنظل
و سعد و راسن از هر یکی سه درسنگ و نیم بکوبند و ببیزند
و بانگبین مصفی بسرشند شربت چهار درسنگ در جمله ا مستنیر
رومی و افتیمون و نعنع و شونیز و قردمانا و بوذنه جوی باید
خوردن و ضمادی کردن کرم را هلاك کند و بیخ او پاکیزه
کرداند باب بیست و یکم اندر بیماریها مقعد
بیرون آمدن مقعد ∴ بگیرند مازو نیم کوفته و نار پوست
و خرنوب نبطی و برك مورد در آب بپزند و در آن آب
بنشینند تا خرقه تر میکنند و بخویشتن باز می نهند و گلنار و مازو

ونار پوست

و نار پوست و صدف سوخته و اقاقیا و شب یمانی و اسفیداج
مغسول بکوبند و ببیزند و بر آن موضع نهند و بجای باز برند
و ببندند و اگر سردی غلبه دارد مرزنگوش زیادت کنند و دارو
بشراب قابض بزنند شقاق اگر از امتلا بود
رگ زنند باسلیق اگر صافن ∴ و اگر حرارتی باشد سپیدهٔ
خایه مرغ و روغن گل اندر هاون سرب بسایند تا سیاه شود
و طلی کنند و اگر حرارت کمتر بود مغز ساق گاو با خمیر که از آرد
جو بود بسایند و مرهم کنند و اگر بار زد و خمیر جو و مغز ساق
گاو برابر کنند ∴ خداوند مزاج سرد را سود دارد ∴ خارش
مقعد اگر از کرم خرد باشد مقدمهٔ ماسور بود ∴ علاج
رگ باسلیق زنند بمطبوخ هلیله استفراغ کنند و حب
مقل بکار دارند و هلیلهٔ پرورده نافع بود و اگر درد سخت

بود بابونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان
سرشته بر وی نهند و حب مقل بکار دارند ∴ صفت آن
بگیرند هلیلهٔ سیاه یا کابلی و بلیله و امله از هر یکی یک جزو
مقل چند دو وزن همه مقل را باب کنند تا حل کنند و داروها
در وی بسرشند و حب کنند شربت دو درمسنگ ∴ نسخهٔ
دیگر که طبع نرم دارد هلیلهٔ کابلی پانزده درمسنگ تربد
ده درمسنگ سکبینج پنج درمسنگ خردل سپید پنج درم
مقل پانزده درمسنگ مقل و سکبینج باب کنند تا حل کنند
و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت آن دو درمسنگ
یا سه درمسنگ ∴ نسخهٔ دیگر هلیلهٔ کابلی بیست درم مقل
ده درم کثیرا پنج درم انجیر سی عدد انجیر بپزند چنانک
آب رنگ او گیرد و مقل و کثیرا در آن آب حل کنند و هلیله

بدان

بدان بسرشند و حب کنند شربت هر شب دو درمسنگ
نسخهٔ دیگر خون رفتن باز دارد ∴ هلیله بریان کرده بروغن
گاو سی درم کهربا پانزده درم مقل چهل و پنج درم مقل باب
کنند تا حل کنند و داروها بدان بسرشند هر بامداد شربت دو
درمسنگ ∴ باد باسور ∴ بادی بود غلیظ اندر ناف
گاهی بخایه و قضیب فرو آید و گاهی بسر پهلوها و کتف بر آید
و گاهی اسهال خون آرد و گاهی قولنج آرد و درد بی قرار دهد
و خداوند این بادها را هنگام برخاستن و نشستن از بندگاه
زانو و غیر آن آواز آید ∴ صفت حبی نافع هلیله
سیاه و بلیله و امله و سطرح هندی و عاقرقرحا و نوشادر و بلبل
و دار بلبل و تخم کندنا و مقل را استاراست مقل باب مویز
حل کنند و داروها بدان حب کنند شربت سه درم ∴

باب بیست ودوم اندر بیماریهاء جکر

جکر کرم را: رك باسلیق زنند وآب تخم خرفه دهند یا
سکنجبین وآب کسنی وآب عنب الثعلب وشراب زرشك و کشکاب
بروغن بادام دهند وطبع را آب میوه کرباب کسنی وعنب الثعلب
وخیارشنبر اندروی حل کرده نرم کنند واکر طبع سخت نرم بود
وقرص طباشیر دهند بدین صفت: طباشیر وکل ارمنی
وشاهبلوط وبرزخماض وزرشك باك کرده وکل سرخ
وصمغ بریان کرده وسرطان بریان را استار است بکوبند وبه بپزند
وشربت سه درسنك بارب آبی وضماد از صندل وکل وترا
کدو وبرك مورد واندکی مصطکی ودارچینی وآب عنب
الثعلب وآب کول سازند جکر سرد نشان سبینبود ورنك زرد
روی رصاصی بود وبول غلیظ واشتها باشد لکن دشوار کوارد

علاج: ماءالاصول دهند یا روغن فستق وروغن بادام تلخ
ودو دانك جکر کرك خشك کرده وکوفته ودانکی ریوند چینی
یا مقداری کلبشکر موافق بود سه روز پیوسته بدهند واکر
سه شب وقت خواب اثاناسیاء بزرك دهند صواب بود
ضمادی ازین نوع بسازند: ومصطکی وصبر وافسنتین رومی
از هر یکی سه درم زعفران یك درم باموم روغن از روغن یاسمین
بسرشند وبرنهند وقرص ریوند نافع بود: صفت آن بکیرند
ریوند هشت قوه ولك مغسول از هر یکی چهار درم تخم کرفس
وانیسون وغافت از هر یکی سه درسنك بکوبند وببیزند و
بسکنجبین بسرشند واقراص کنند شربت یك مثقال باکلشکر
واین قرص اندر تبها وبیماریهاء بلغمی سود دارد وکسی را اکر
زخمی رسیده باشد بمجان: معجون امروسیا جکر وسپرز

سپرز را و اندر ابتداء استسقا سود دارد و سدّه بگشاید و سنگ
گرده و مثانه بریزاند ∴ بگیرند دو قوه زیره کرمانی و عود
بلسان و سلیخه و قردمانا و تخم کرفس و تفاح الاذخر از هر یکی
یک درهم سنگ دارفلفل و قسط و فلفل سفید از هر یکی نیم درهم سنگ
ترصافی سه درم حب الغار ده عدد وج و زعفران از هر یکی
دو درهم سنگ بانگبین مصفی بسرشند شربت یک بندق اندر آب
گرم ∴ صفت اثاناسیا بزرگ ∴ بیماری جگر و سپرز را
گر از بلغم و سودا بود همه را سود دارد و بادهاء غلیظ را که در
احشا و رحم باشد و ریش روده را گر از بلغم شور بود و تنگی
نفس را و قی و نفث خون را و اسهال بلغمی را و اسراف حیض را
باز دارد و درد گرده و مثانه را زایل کند در جمله منفعت این چون
منفعت فلونیاست ∴ بگیرند مر و زعفران و افیون و جندبیدستر

وبزرالبنج

و بزر البنج و قسط و قردمانا و تخم خشخاش و سنبل و غافت و سرطان
نهری سوخته و جگر گرگ خشک کرده و اسراست بانگبین بسرشند
و شش ماه نگاه دارند شربت از نیم درهم تا یک درم در آب کسنی
یا در آب سیب **باب بیست و سوم** اندر بیماریهاء
سپرز ∴ سپرز گرم ∴ نخست رگ باسلیق زنند یا اسلیم از سوی
چپ و آب کسنی با آب بادیان تر آمیخته دهند و آب عنب الثعلب
با آب کرفس آمیخته و ایارج فیقرا و غاریقون از هر یکی یک مثقال
حب کنند و بدهند و دو درم سنگ غاریقون با بیست درم سنگ
سکنگبین نافع بود و برگ بید بسایه خشک کرده هر بامداد یک
درم سنگ با شکر سوده بدهند و اگر قدحی از چوب گز بسازند
و طعام و شراب از آنجا خورند بیخبر سپرز از وی زایل شود
و سبوس سرکه بجوشانند و نمدی باندازه موضع بر نهند و بدان

سرکه ترکنند و بروی نهند و به بندند ∴ سبز زرد ∴ ما
الاصول دهند با روغن بادام تلخ و چهار دانك تریاق روزی
در وی گداخته وافثیمون و پوست بیخ کبر کوفته و پخته و با سکنجبین
بسرشند مقدار پنج درم سنگ نافع بود واشق به سرکه حل کرده و مغز
بادام تلخ کوفته و برگ سذاب خشك را ستا رست بسرشند ضمادی
نافع است و سکنجبین عنصل که یاد کرده آمده است نافع است
اندرین باب **باب بیست و چهارم** اندر یرقان
زرد ∴ اندرین علت سپیدی چشم و رنگ همه تن زرد شود و کف
بول رنگ بول دارد ∴ علاج نخست رگ باسلیق باید زد
از دست راست و بطبیخ خرماء هندی و تخم کشوث و تخم کسنی
وغافت وغاریقون در وی پخته استفراغ باید کرد تا بخیار شنبر
اندر آب کشکاب با ماء الجبن وهر بامداد سکنجبین بزوری

دادن

دادن و پس از سکنجبین بچهار ساعت کشکاب و روغن بادام
دادن تخم بادیان و تخم کرفس اندر وی پخته و اگر تب آید تخم
خرفه و سکنجبین ساده دهند و آب کسنی دهند و آب انار
شیرین و ترش سخت موافق بود و اگر در آب زن نشانند و نیم
در آب زن بیست درم آب ترب و ده درم شراب ریحانی و سیم
درم بوره در وی حل کنند و بدهند زردی از وی فرو آرد
خاصه اگر در آب زن بول کند و یک استار برگ چکندر خشك
کرده و کوفته و پخته اندر جلاب یا اندر ماء العسل بدهند
زردی فرو آرد و یک درم سنگ روناس که بتازی فوه گویند
کوفته و پخته با زرده خایه مرغ نیمرشت همین منفعت کند
و همچنین چهار درم سنگ برسیاوشان اندر طبیخ انیسون
این فایده دهد **باب بیست و پنجم**

اندر یرقان سیاه :: باسلیق و اسلیم از دست چپ زنند و باستفراغ
سودا مشغول باشد بماء الجبن و غیر آن و هرچه اندر باب یرقان زرد
وصف کرده آمده است اندرین باب نافع بود و اگر رنگ سیاه
و زرد مرکب بود رگ اندر دو دست زنند باب بیست و ششم
اندر انواع استسقا :: استسقا سه نوع است :: طبلی و زقی
و لحمی :: اما نشان طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم گران
نباشد و اگر دست بروی زنند آواز طبل دهد، و نشان زقی
که شکم گران بود و اگر دست بروی نهند همچون مشک پر آب بود،
و نشان لحمی آنست که اندامها آماسیده بود و انگشت که بروی
نهند در وی نشیند و یک زمان همچنان بماند پس بجای باز آید
و رنگ او چون رنگ اندام زندگان نباشد و اندر چشم و قفا
طبع نرم بود :: علاج :: اما اندر طبلی شکم را گرم باید داشت

لبوبی

بسبوس گرم و ارزن گرم و نمک گرم و بسمور و روباه پوشیده داشتن
و ماء الاصول بافیدادیقون دادن و هر بامداد قدحی زیره و کندر
خاییدن سود دارد و غذا نخود آب بروغن گوز یا سعتر و زیره
اما اندر زقی بهترین علاج تشنگی و گرسنگی است و از دیدن
و بکار داشتن آب باز داشتن و هر روز یا هر سه روز قی فرمودن
و هر بامداد ریاضت معتدل کردن و اندر گرمابه خشک عرق
آوردن و اندر ریگ گرم نشاندن چنانک سر او در آفتاب نباشد
و تن اندر آفتاب بود و آب معدنی گوگرد و آب معدنی زاک
سود دارد و به غاریقون استفراغ صواب بود :: صفت
آن غاریقون ده درسنگ عصاره غافت و ریوند چینی از هر یکی
دو درسنگ شکر طبرزد ده درسنگ هر بامداد یک درسنگ
بدهند و اگر اسهال اسراف کند باز گیرند و شیر شتر اعرابی

وبول آن با وی سود دارد و غذا نان بریان در خیر او تخم بادیان
و تخم کرفس و نانخواه سرشته و نخود آب بروغن بسته با روغن
بادام و ترب خام چندانک بخورد روا بود و اگر از گوشت صبوری
نتواند کردن گوشت تذرو و کبک و بنجشک بریان و مانند آن
دهند چنانک در اول کتاب یاد کرده آمده است یا با قدری
شراب دهند ∴ اما در علاج لحمی قی فرمایند و ریاضت
معتدل و معده را با یارج فیقرا پاک باید کرد و دماغ را بغرغره
وانند آب دریا. و معده را نشاندن سود دارد صفت
کلکلانج که اندر استسقای که با تب بود سود دارد ∴ بگیرند
برگ مادریون مدبر و هلیله زرد و غاریقون از هر یکی پنج درم
سنگ عصاره افسنتین سه درم سنگ پنج سوسن آسمانگون
وگل سرخ و تخم کاسنی و تخم خیار بادرنگ و خیار پاک کرده و تخم

سوس از هر یکی دو درم بکوبند و بپیزند و بگیرند فلوس خیار شنبر
وفایند از هر یکی پانزده درم هر سه بگدازند و بپزند تا قوامی گیرد
و داروها بدان بسرشند شربت از دو درم سنگ تا چهار درم سنگ

باب بیست و هفتم اندر بیماریهای کرده و نشانه ∴

اما آماس گرم اندر کرده نشان آن تب است و تشنگی و گرانی اندر
جایگاهی که باشد زبان سیاه بود ∴ علاج رگ باسلیق زنند
و کشکاب دهند با روغن بادام و شکر از آب خوردن بسیار باز
دارند خیار شنبر اندر آب کسنی شربت سازند خیار شنبر یک
استار و استفراغ کنند بما الجبن ∴ اما آماس سرد اندر کرده
تب و تشنگی نباشد لکن کسلانی و گرانی زیادت باشد ∴ علاج
قی باید فرمود و شراب انجیر و گلنگبین و حقنه ساختن از برگ
کرنب و برگ چغندر و برگ خطمی و سبوس و انجیر بستی

وبرسیاوشان وتخم خیار وخربزه وروغن شیره وضماد از تخم
کتان وحلبه وتخم خطمی وشبت وبابونه واسق وعلك البطم
سازند وازران بچه بط وبچه مرغ خانکی ومغز ساق کاو بکدازند
واندکی مقل ورتیانه درو حل کنند وبرنهند وطلی کنند
وغذا سبوس آب باعسل وروغن بادام ∴ سوختن آب تاختن
وبول خون ∴ اکر اغاز علت از کرده بود خون بابول آمیخته
بود وباشد که فسرده وپاره پاره بود وکاه الم درمیان پشت
بجانب کتف برآید وکاه برانها فرو دآید واکر از مثانه بود خون
تنك بود وسوزش از مثانه بود ∴ علاج نخست رک باسلیق
زنند وکشکاب دهند باشراب بنفشه وشراب کاکنج نافع بود
وقرص کاکنج مجرب است ∴ صفت آن بکیرند تخم خیار
مقشر ده درم کل ارمنی وصمغ عربی وکندر ودم الاخوین

از هریکی دو درم ونیم تخم خشخاش ومغز بادام شیرین ورب
سوس وکثیرا ونشاسته از هریکی دو درم افیون یك درم کاکنج
خشك شش عدد تخم کرفس دو درم شربت سه درم باشراب
بنفشه ∴ صفت قرص کهربا که بول خون وقی واسهال خون وبیرون
آمدن خون حیض وبواسیر باز دارد ∴ بکیرند کهربا وبسذ و
مروارید وودع سوخته وشادنج عدسی مغسول از هریکی سه
درم کل سرخ وتخم خرفه وکشنیز خشك وسماق ونشاسته بریان
کرده وصمغ بریان کرده وکلنار از هریکی پنج درم طباشیر واقاقیا
وعصارة لحیة التیس از هریکی دو درسنك بکوبند وببیزند وباب
لسان الحمل بسرشند وقرص کنند شربت دو درسنك باشراب
مورد که آب برك خرفه که آب لسان الحمل وتخم خیار باشیرین وبا
شیر خر سپید مثانه پاك کند ∴ واکر مزاج مثانه بمیل بسردی

دارد ریش را بطبیخ کرفس وبیخ بادیان واذخر پاک کند بماء العسل
واین سفوف دهند فطراسالیون وتخم کرفس وانیسون وفو
مو وداسن خشک ومغز تخم خربزه وخیار وخیار بادرنک را
استارات کوفته نرم شربت آن یک درمسنگ یا دو درمسنگ
بماء العسل وغذا کباب وتذرو ودراج وبابچه بره وما نند
آن :. سلس البول :. این علتی است که بول بی خواست مردم
از وی جدا شود :. علاج قی کردن واندر آب کوکرد نشستن
وروغن سذاب وروغن فرسون مالیدن سود دارد :.
وصفت آن روغن سذاب وبرک سذاب تر در آب بپزند وبمالند
وآب وی بستانند وچهاریک وزن وی روغن زیت برنهند
وبجوشانند تا آب برود وروغن بماند :. بکیرند جندبیدستر سه درم
وفربیون دو درم سعد وقسط وبلبل ودار بلبل از هر یکی دو درم

این جمله اندر پنجاه درم از زیت روغن کنند وکرم کنند وبر زهار و
کرد بر کرد آن بمالند واز دو دانک سنک مشک تبتی در وی
زیادت کنند سخت نافع باشد ومعجون ماسک البول سود دارد
صفت آن :. بکیرند کندر وحب الاس وتخم محلب
مقشر وسعد وخولنجان ووقد ووج وراسن را استارات کوفته
وبیخته بسحه بسرشند شربت بامداد وشبانکاه سه درم :.
دشخواری بیرون آمدن بول وبازگرفتن آن :. اکر سبب زخمی
وسقطه بود در حال باسلیق بکشایند ودر آب نیم کرم نشانند
وبروغن کل می مالند نقا تا طیر بیرون کنند واکر حرارتی تولد
کرده باشد شراب الثعلب دهند وآب خربزه هندو وبحقنه نرم
استفراغ کنند :. واکر سبب خون فسرده بود بکیرند شبت یمانی
واندر سرکه نهند یک شبانروز وبیالایند وازان سرکه سکنکبین

سازند و داروهاء سنگ شانه اندرین جای سود دارد و بو ست
خربزه کرمه خشک کرده کوفته و پخته شانه را سود دارد ∴
و از خون فسرده پاک کند شربتی دو درهسنگ یا سه درهسنگ
با جلاب یا ماء العسل و اگر سبب باد غلیظ بود ماء الاصول دهند
با روغن بادام تلخ و اگر سبب ضعیفی قوت شانه بود در آب
کوکرد نشانند و بورهٔ ارمنی در آب حل کرده و نمک آب تلخ
و زهرهٔ بز و زهرهٔ گاو اندر چکانند سود دارد ∴ و معجون
جلغوزه دهند بدین صفت ∴ بگیرند ذوقوا و ریوند چینی
و حب البان و اذخر و انیسون و سنبل و سلیخه و زعفران
و دارچینی و اسارون و قطراسالیون و کامطوس از هر یکی یک
یک درم نعنع خشک نیم درهسنگ مغز جلغوزه صد درم انگبین
سه جند وزن همه بسرشند شربتی سه درم بر آب گرم ∴

دیاپیطس ه این علتی است که تشنگی اندر وی غالب بود
و آن آب که خورده باشد در حال بیرون آید رنگ ناگردیده ∴
علاج ∴ اگر قوتی قوی باشد رگ باسلیق زنند و آب انار
و شراب بنفشه و آب تخم خرفه و شراب نیلوفر و کشکاب با روغن
بادام و شب لعاب اسبغول با روغن بادام با روغن گل و شراب آب
انار ترش و اندکی شکر و قرص طباشیر نافع بود ∴ **فریق** گوید
که این علت از غلبهٔ صفرا نیز بود که بلغم شور کند و با فضله
ماهی غذا بکرده اند ∴ **علاج** آن آب انار ترش و طباشیر سوده
نیک موافق بود و سکنکبین و روغن بادام بوقت خواب
سدهند و چون تبفاریق بر گیرد و درد کمتر شود دلیل پخته
شدن این خلط بود بقلوس خیارشنبر و روغن بادام استفراغ
کنند یا اندکی ریوند چینی سرد باز کرده ∴ **صفت** قرص طباشیر

بگیرند طباشیر ده درم تخم کول وتخم خرفه از هر یک پانزده درم
کشنیز خشک سه روز اندر سرکه تر کرده پس خشک کرده
وبریان کرده پنج درم کل سرخ پنج درم کلنار دو درم کل ارمنی
پنج درم صندل وصمغ عربی واقاقیا از هر یکی دو درم کافور نیم
درم شربت سه درم اندر آب انار ترش وکلاب ∴ وضمادی
کنند از طلحب ونبت جو وروغن کل وبقلة الحمقا وبر کرده نهند ∴
تولد ریک وسنک اندر کرده ومثانه ∴ نشان پدید آمدن
سنک وریک کرانی است اندر کرده ومثانه وخلیدن اندر بن
قضیب وتقاضای آب تاختن زود از زود اما آنچ در کرده
بود زرد بود وآنچ در مثانه تولد کند سپید بود یا خاکستر کون ∴
علاج اندر آبزن فاتر باید نشاندن وکرکاه ومثانه بروغن
کل کرم می مالند وهر بامداد ده درم یا دوازده درم آب ترب

که از ترب کوفته بفشارند وهم وزن وی روغن بادام بار کنند وبدهند
که این علاج قوی است وپاک کننده واکر هر بامداد نیم مثقال حب
بلسان ویک مثقال فلفل هندی یا سه مثقال تخم خرفه پاک کرده بدهند
زود پاک شود واز هریسه وپاچه وکوشت کاو ولبنیات خاصه
پنیر واز خایه مرغ واز کلیچه پرهیز باید کرد ومعجون عقرب نافع بود ∴
صفت وی بگیرند عقرب سوخته چنانکه رسم است سه درم ونیم
جنطیانا رومی درمی ونیم کاکنج بلبل ودار بلبل از هر یکی دو درم
ونیم کاکنج پنج درم ونیم جندبیدستر چهار درم بانکبین مصفی بسرشند
وپس از شش ماه بکار دارند شربتی از نیم دانک یا دو دانک اندر آب
کرفس یا اندر آب تخمها واکر شربتها اندر کرمابه یا اندر آبزن
دهند اثر زودتر کند صفت سفوفی که خصا وندراج سرد را
سود دارد ∴ بگیرند تخم خربزه پاک کرده وزیره ونانخواه

وسعد و کرفس و تخم ترب و مغز بادام تلخ را استاره است بکوبند
و ببیزند شربتی یک درم الله طبخ بر سیاوشان **جرب مثانه**
دلیل آنست که بول کند بود و پیوسته مثانه بی خارد **علاج**
شیر تازه آشامیدن و اسفیداجها جرب و شوربای مرغ فربه و بنادق
البزور نافع بود صفت بنادق البزور بگیرند تخم
خرفه ده درم مغز کدو تخم خیار پنج درم مغز کدو شیرین و
کثیرا و نشاسته و رب سوس و تخم خشخاش و گل ارمنی و بزر البنج
الابیض و تخم کرفس از هر یک دو درم شربتی سه درم الله ببنفشه
با شیر تازه **فتق** هرگاه که بقفا باز خسبد بجای باز شود و
قرار کند روده فرود آمده باشد و اگر قرار بجای باز شود
بیه فرود آمده باشد **علاج** از کارهای با رنج و طعام
خورده پیاده رفتن و حرکت کردن و از جای بجستن و چیزی

گران

برداشتن پرهیز باید کرد و آواز بلند کردن و بر امتلا مباشرت
کردن و از میوه و طعامهاء بادناک خوردن و گاه که فرو آمده
بود و بجای باز نمیشود ثبت پخته نیم گرم بر نهند و اندک اندک
فشارند چون بجای باز شود این ضماد بر نهند بگیرند جوز سرو
و برگ سرو و مازو و ناربوست و مرزنگوش و کندر و نانخواه
و سریش را استاره است کوفته و بیخته الله بر ابریشم ماهی بسرشند
و بر پنبه کهن طلی کنند و بر موضع فتق نهند و به بندند و بگذارند
تا خود بیفتد و دیگر باره بر می نهند تا جای فتق سخت شود و کمو نی
بکار داشتن سود دارد **باب بیست و هشتم** الله بیماریها
که مخصوص بود بمردان **آماس قضیب و خایه** اگر حرارتی
باشد رگ باسلیق بزنند و طلیب و آب کشنیز تر و آرد جو برمی نهند
و اگر آماس سخت باشد آرد باقلی و حلبه و بابونه با بیه مرغ و بط

اندر سبحته چون خبيص كنند و بر نهند و اگر اكليل الملك و آرد
گندم نا پخته و زرده خايه مرغ هم اندر سبحته خبيص كرده بر نهند
ريش قضيب و خايه ∴ قي كند و برگ باسليق نهند و بر روي
ران حجامت كنند يا دو حجامت كنند هر روز اندر گرمابه با اشنان
تر كرده اندر بر گرمي شويند و اگر بسوزد روغن گل يا سپيده خايه
مرغ طلي كنند ∴ بسياري مذي و ودي ∴ بگيرند قوسون
و حندقوقي سنن و عاقرقرحا و سعد و قسط و دار بليل بكوبند و
ببيزند بر او اندكي مشك بيفزايند و روغن سداب اندر كنند و بر
زهار طلي كنند گرم كرده و كموني و دوا المسك بكار دارند
و ناطف كه از تخم شاهدانه كنند نافع بود و از ترشي و چيزي كه تري
فزايد پرهيز كنند ∴ ضعيفي قوت جماع محرور هر چند دارو هاء
گرم بيشتر خورد ضعيف تر گردد ولكن از دوغ تازه و جرات

و از انبرود جيني و نخود خام در آب فرغار كرده و منبوت شده
قوت يابد و قليه كرز كه در وي باقلي بود و اندكي زنجبيل در
وي افكنده و كسي را كه مزاج معتدل باشد وي را نيز سود دارد
و مبرود و مرطوبه را قي سخت نافع بود و نيم درم سنك انگور
اندر پنج عدد زرده خايه مرغ بدهند و انوش دارو سخت موافق بود
و غذا قليه خشك و دارچيني و كبابه و خولنجان بر كرده سخت
نافع بود انشاء الله

باب بيست و نهم

اندر بيماريهاي
كه مخصوص بود بزنان ∴ بسياري خون حيض ∴ اگر سبب
بسياري خون باشد رگ بايد زد و غذا از سماق و مانند آن
ساختن و شربت قرص كهربا و حمول از پشم رنگين بآب مازو
تر كرده و بسرمه آلوده و اگر سبب گرمي و تيزي خون بود تن
ضعيف بود و خون رقيق **علاج** غذا هم سماق و افشرد

وبابجه ومانند آن سازد وآب عناب دهد واکر سبب ریحی بود
خون کنده آید باسلیق کشادن باما بض صواب بود وبطبیخ
حلبه وبماء العسل می باید شست واقراص کاکنج موافق بود ∴
باز ایستادن حیض پیش از وقت ∴ اکر سبب کمی خون بود اندر
تن لاغری وضعیفی شان وی بود تدبیر فربهی باید کرد آب زن
وماء العسل دادن وزرده خایه نیمبرشت واکر سبب سردی
مزاج بود خون غلیظ بود وکسلانی اندر حرکتها علاج شجرنیا
وکمونی ومعجون وج دهند وغذا نخود آب از نخود سیاه ونانخواه
وانکدان ودارچینی وانکزد وکنجد سیاه ونخود سیاه وقدری سلیخه
نیم کوفته دو درم سنگ قرفه وقدری روناس هر شب ترکند
وهر بامداد جوشی بدهند وبالاید شربتی چهل درم سنگ ویک
مثقال سلیخه کوفته وپخته اندر طبیخ رونیک نافع باشد ∴

صفت شجرنیا ∴ بکیرند جندبیدستر وفرفیون ودارچینی واسارون
وفودنج از هر یکی یک درم سنگ مر صافی وفلفل وبارزد وقسط
ودار فلفل از هر یکی شش درم سنگ زعفران نیم درم بانگبین
مصفی بسرشند وپس از شش ماه بکار دارند شربت از نیم
درم سنگ یا یک مثقال ∴ نسخه دیگر بکیرند قردمانا وکمونی
وبزر الجزر از هر یکی سه درم مو وفو واسارون ومر ووج
اسالیون وفلفل سیاه ودار فلفل وقنه وقسط از هر یکی شش
درم سنگ جندبیدستر ودارچینی وافیون از هر یکی دو درم زعفران
سه درم میعه تر یک درم سنگ بانکبین مصفی بسرشند چنانکه
رسمست شربت یک مثقال ∴ اختناق الرحم ∴ حالی بدید
آید همچون صرع لکن کفک وتشنج که اندر صرع بود اندرین علت
نبود علاج مباشرت ومجامعت ودغدغه بانکشت چنانکه

آب جدا شود وعطسه آوردن وبوي كافور وصندل ونيلوفر
سود دارد ∴ دشواري زادن ∴ خرما وحلبه بجوشانند
ومقدار صد درمسنك ازين مطبوخ با روغن بادام شيرين بتفاريق
بدهند وكندس وبلبل سود دارد وعطسه آرند جون عطسه
خواهد آمدن باز كرداند تا قوت دارو بزير شود وبر دفع كردن
ياري كند وغذا شورباي مرغان فربه دهد ويك مثقال غاليه
اندر شراب ريحاني بدهد ودو درم قصب خيار شنبر از فلوس
جدا كرده خرد بكوبد وبپخته بدهد بر آب كرم ∴ اكر بچه
مرده شود ∴ بكيرند مر ويا رزد وجاوشير وكوكرد بزهره كاو
بسرشند وحب كنند وبزير او دود ميكنند بقمع بچه مرده ومشيمه
بيوفتد ∴ وبكيرند شحم حنظل وقسط وسداب از هر يكي سه
درم مرمكي درم ازين جمله كوفته وبپخته بزهره كاو بسرشند

وبرزها

وبرزهاد وحوالي او طلي كنند واكر حامله را دو زكار زادن نزديك
آيد هر روز سه درم روغن بادام شيرين بدهد واز ترشيها
برهيز كند وطعامهاء قابض نخورد تا بآساني زايد وبچه باكيزه
آيد ∴ شير بد واكر شير زرد بود وتنك سكنكبين ساده
وآب تخم خرفه دهد وآب انار وغذا مرغ مصوص وافسرد از
كوشت بزغاله وكوساله وزيرباج وغورها وسماق با دهند واكر
شير غليظ وكبود بود سكنكبين بزوري دهد وماهي شور وقي
فرمايد وغذا نخود آب وقليه خشك با آب كامه واندكي سعتر
والله خوردنها سير وكارجيني وشبت بكار دارد ∴ شير
اندك در كشكاب دهند با روغن بادام وشكر وكرنج بشير وخطمي
وشورباي شلغم وكزر واسفاناج واسفيدباهاء كوفته وبخته
آرده اندر شراب ريحاني بمالد وبمالايد وآن شراب بخورد ∴

وبستان بز وكوسفند سود دارد ∴ فريد الزمان كويد بسيار
بود كه اندكى شير بسبب سدها بود در ركهاء بستان اين هيچ
علاج سود ندارد الا انكه قي فرمايد چند كرت وتدبير
لطيف كند انكاه چيزهاء شير اورا بنده دهد ∴ اكر مزاج
كرم بود موم روغن از روغن بنفشه طلي كند با آب كشنيز تر
وساق خرفه اندر هاون بمالد تا هموار شود واكر مزاج سرد
بود موم روغن از روغن قسط با روغن خيري وبودنه
خشك در روي بسرشند وضماد كند ونان سپيد وآرد جو
وحلبه وخطمى وتخم كتان كوفته وبرك كرنب بخته ضماد كنند
بزرك شدن بستان بكيرند اسفيداج وفوفليا اندر طبيخ تخم
فنك بسرشند وروغن مصطكى با ان بيامبزند وسه روز طلي
كنند وبيوسته خرقه كتان با آب مازو تر كرده سرد بروي مي بوشند

وكندر

وكندر وآرد جو بسركه بسرشند وطلي ميكنند سخت شدن بستان
وعددها بديد آمدن روغن بنفشه وزرده خايه مرغ
طلي ميكنند ودر روي سركه بر مي نهند وبرك شفتالو وبرك سداب
ضماد كردن سود دارد **باب سيام** اندر نقرس
واوجاع مفاصل ∴ نقرس كرم دليل كند كه ماده كرم بود و
جايه درد سرخ وكرم بود **علاج** رك باسليق بكشايد خاصه
ازان جانب كه درد باشد وشربتها ومسهلها كه در اوجاع مفاصل
كرم ياد كرده آمده است واول ضماد رادع بر نهند جون طحلب
واسبغول بسركه تر كرده وبرك وي ميكويند وبر مي نهند وساعت
بدل ميكنند وسماق ونار بوست وبست جو بشراب بسرشند وبر نهند
واكر درد سخت بود زعفران وافيون را استار است باشير بسايد
وبا موم روغن از روغن كل طلي كنند ولوبيا بيك بخته وكوفته

هم ضمادی آزموده است درد و آماس بنشاند و اگر درد معاودت
کند بگیرند سورنجان و عدس مقشر از هر یکی یک درم استخوان
سوخته دانگی و نیم شکر وزن همه شربتی دو درم علاج اوجاع
مفاصل گرم : همچنین باید کرد الا آنک چیزهاء بادرار آرنده
بیشتر باید داد صفت مسهلی نافع : اوجاع مفاصل
صفراوی و بلغمی را : بگیرند زنجبیل و قرنفل و مصطکی و عود
خام و فلفل و دار فلفل و جوز بوا و نار مشک از هر یکی دو درم
تربد پانزده سورنجان پنج درم سقمونیا سه درم انگبین مصفی
ده استار داروها بکوبند و بیبزند و با انگبین بسرشند شربت
از دو درم سنگ تا سه درم سنگ : نقرس سرد و اوجاع
مفاصل سرد جایگه درد سیم رنگ تن بود و گرم نباشد و گرانی
نکند و اگر با سردی تری باشد گرانی کند : علاج قی کردن و تنقیه

وما الاصول دهد با روغن بادام تلخ یا روغن بید انجیر و گلنگبین
و حب سورنجان و حب منتن یا حب شیطرج و غذا نخود آب و ضماد
و ضماد حضض بشراب و روغن گل بسایند و طلی کنند و گاه باشد
که اشق یا حضض یار باید کرد و با فرفیون و روغن یاسمین طلی کنند
و سرگین گاو ضمادی نافع است و مجرب : و در تحلیل ثقل و جاورس
و بیه گداخته قوی است و حلبه اندر سرکه بپزند تا مهرا شود و انگبین
بر نهند و جوشی دیگر بدهند و بعد از آن بسایند تا چون مرهم شود
و طلی کنند و دو روز بگذارند و اگر خشک شود بروغن گل چرب کنند
و حلبه و کرنب و تخم کتان با دنبه محلل است

عرق النسا

علاج او همچون علاج نقرس بود و اصل آنست که غذا کمتر کنند
و از پس غذا هیچ حرکت نکند و سرها بمداومت ریاضت کند معتدل و چون
شفا یابد با چهار فصل سال بر صحت بگذارند شراب نشاید خورد

فرید الزمان کوید ماده عرق المدنیا و اوجاع مفاصل همه یکی است
و این نامها مختلف است بسبب جایگاه علتست و احتراز کردن از
بدید آمدن این علتها آفت که فی عادت کند و معده را بر هضم یاری
دهد و مجامعت کم کند ∴ **دوالی** ∴ رکهاء غلیظ بر ساق
پای بدید آید علاج فی فرمایند و استفراغ بما الجبن و طبیخ
افثیمون باید کرد و هر هفته ایارج فیقرا و غاریقون و افثیمون
و حجر ارمنی ترکیب کرده بدهند ∴ **دا الفیل** ورم و ساق پای
ستبر شود چون ساق پیل ∴ **علاج** ∴ استفراغ کند بما الجبن
و طبیخ افثیمون و پس از استفراغ خاکستر چوب کرنب و چوب کز
و آرد حلبه و سرکین بز و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته بروغن زیت
کهن طلی کند سود دارد ∴ و **بگیرند** خاکستر چوب رز و آب
خاکستر چوب انجیر بسرشند و طلی کند و ببندند و دو روز

بگشایند و بعد از دو روز طلی کند تا زه نافع بود **نجش سیوم**
اندر علاج تب و آبله و حصبه و این نجش دو باب است

باب اول در انواع تبها و علاج جهار

وی ∴ **حمی یوم** ∴ یعنی تب یک روزه سبب این تب بیشتر
وقتها ماندگی بود یا غذاهاء ناموافق یا خشم و غم عظیم و انده
تب گرانی و کسلانی و تکسر خانکه اندر تبهاء دیگر بود قوی
نباشد ∴ **علاج** هرگاه که تب گسارده شود اندر گرمابه آمدن
و در آبزن نشستن صواب بود و زود تدبیر غذا باید کرد چون
جوزه و مرغ بجشکد جو یا بزغاله شوربا و مانند آن **تب دق**
بسیار اتفاق افتد که تب یک روز بسبب تخلیط بیمار یا بسبب
خطاء طبیب بدق باز گردد و اما دق با بتدا نادر افتد و نبض
مدقوق صلب و ضعیف و متواتر بود و موضع رگ گرم تر از

جاي ديكر بود وهركاه كه غذا خورد پس از يك زمان تب وحرارت
او ظاهر شود ونبض قوي تر كردد واين نشاني است از نشانهاء
دق ∴ علاج ∴ هواء خانه وبستر بيمار خشك بايد داشت و
آبزن وكرمابه معتدل وآب خوش ونيم كرم وروغن بنفشه
ماليدن پس از آنكه از آب بهره يافته بود سود دارد واكر تب ظاهر
وافروخته نباشد شير زنان وشير خر دادن وبر اندام نهادن و (نشستن)
سود دارد وشراب خشخاش وكشكاب سرطان تازه در روي جو (شيده)
با روغن بادام وشكر وسيب لعاب اسبغول دهد واز پس كشكاب
شراب آلو با شراب ملك وقرص كافور با شراب صندل وغذا قليه كدو
وقليه خيار واسفاناخ وماهي تازه خورد وخايه مرغ نيمبرشت و
زروره ماش مقشر وكشك جو وتباهجه اندر كشكاب پخته ودوغ
تازه وشراب نيلوفر وبنفشه وميوهاي تر خوش بوي پيش او نهاده

دارد

دارد وآب كدو وآب خربزه هندو وآب خيار بادرنك وآب انار
شيرين با روغن بادام ونكذارند كه در خشم شود كه زيان دارد ∴
فريد الزمان كويد در علاج دق بايد كه در هفته يكبار رقي فرمايند
تا معده از فضلهاء رطوبت پاك شود ومايهاء صفرا نيز برد وكشته
شود وآرزو طعام بهتر آيد واين اصلي بزركست از علاج دق تب
مطبقه ∴ سبب اين تب يا عفونت هوا بود يا بسياري خون
علاج رك بايد كشاد وخون باندازه قوت كرفتن وسكنكبين
تازه ساده تسكين دادن وآب انار ترش وشيرين موافق بود و
بمطبوخ هليله استفراغ بايد كرد ∴ تب محرقه ∴ حرارت
اين تب لازم بود واز اندرون سوزان تر از بيرون باشد وتشنكي
عظيم وزبان درشت وسياه بود وعلاج سكنكبين ساده وشراب
غوره وشراب حماض ترنج وشراب صندل وقرص كافور بايد

داد وبعوض آب آب کدو وآب خربزهٔ هندی وآب خیار ترش
وکشکاب رقیق دهند واستفراغ بفلوس خیار شنبر اندر طبیخ
خرماء هندی فرمایدکردن .. درین نوع تب از یخ وآب سرد
خوردن باز باید داشت اگر خاصه در اول اگرچه علت دشوار
تر شود خطر نباشد وپیش از چهارده روز مسهل نباید داد
که در بیشتر کسان در یازده علامت خیر وشر ظاهر شود
بسبب تیزی اخلاط وفرق میان محرقه ومطبقه درست
آنست که مادهٔ مطبقه خونی بود ومادهٔ محرقه صفراوی باعلاج
برین قانون کند .. تب غب خالصه .. آن تبی است که یک
روز گیرد ویک روز نگیرد مدت نوبت او هفت ساعت بود و
بیشترین دوازده ساعت وکمترین چهار ساعت وانچه از دوازده
ساعت در گذرد بدان اندازه از غب خالصه دور افتد واگر

تدبیر صواب بود هفت نوبت بیش نباشد وباشد که بچهار نوبت
بگذرد وبسیار که در آغاز این تب بود زود ساکن گردد لکن نبیذ
لوزاند علاج سکنجبین سرد کرده دهد با شراب ریواج یا شراب
ترشی ترنج یا شراب الو ودران حال که خواهد لوزاند شربت سکنجبین
با آب نیم دهد وتکلف کند تا مگر چیزی از صفرا بقی برآرد واگر
قی نخواهد که کند آب گرم تنها خورد تا رطوبت بگذارد وبزیر
آورد تا سرما زود ساکن شود وتب کوتاه گردد وچون تب کسارنده
شود اندکی کشکاب تنک دهد با شکر وآن روز که تب نباشد
آب انار با شحم فشرده دهد بوقت صبح با اندکی شکر با شراب الو
دهد آب میوه آمیخته واندکی شیر خشت بر نهاده با اندکی فلوس
خیار شنبر اندر آب خرماء هندی با دو درم اسبغول بر آب الو
نهند وباشکر بدهد وغذا مزوره از آب غوره یا از آب الو سیاه

یا از بنفشه یا از خرماء هندی یا از کشتهٔ زرد آلو یا از کشک و اگر
با تب صداع و تاسه باشد طبع بحقنهٔ نرم فرو آرد یا بشیافی از شکر
و بنفشه و سقمونیا ⁘ تب غب غیر خالصه و شطر الغب ⁘ این نوع [علت]
از تبها که مادهٔ آن آمیخته باشد از صفرا و بلغم و فرق میان غب
خالصه و شطر الغب آنست که ماده شطر الغب اگرچه صفرا و بلغم
بود لکن سرد و ا آمیخته و یک چیز گشته نباشد بدین سبب نوبت
صفرا جدا کیرد و تب بلغم جدا و این روز که نوبت حرکت بلغم بود
تب آهسته کیرد و مادهٔ تب غیر خالصه هم صفرا و رطوبت بود
لکن سرد و آمیخته باشد و یک چیز گشته بدین سبب فعل هر یک
جدا یگانه نباشد و گاه بود که بلغم غلیظ تر و بسیار تر بود و گاه باشد
که صفرا بیشتر بود که بلغم و گاه باشد که بلغم بیشتر بود که صفرا
و گاه باشد که صفرای سوخته بود و گاه باشد که سرد و زاند ون

رکها

رکها باشد و گاهی بیرون رکها باشد بدین سبب تبهاء هر یک را تیمار
و نام بدید نیست جز این دو نوع که یکی را غب غیر خالصه کویند و دیگر را
شطر الغب و علاج نیز مشکل است ⁘ اما طریق صواب اندر علاج
این تبها آنست که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قی کردن فرماید و تدبیر
ادرار بول و تدبیر گشادن مسام و عرق آوردن در جمله تدبیر
پاک کردن تن از مادهٔ فزونی زیادت از تسکین حرارت کند ⁘
و استفراغ قوی از پس بدید آمدن نضج کند و اندر حالهاء تب نگاه
میکند و آن ماده را کمتر کند که غلبهٔ آن ظاهر تر بود و اگر حاجت
تسکین حرارت بیشتر بود سکنگبین ساده دهد یا بزوری خلد
و باندازهٔ حرارت شربت سازند و آن بزورها چون تخم کسنی و تخم
کشوث و تخم خیار و بیخها این باید و اگر حاجت بدان بیشتر بود
که ماده را بپزانند کشکاب باید داد که در وی نخود و تخم بادیان

وسعتر و زوفاء خشك و نعنع و سنبل و آنچ واجب كند مى فزايد
وسكاهه بر اندازه و آب بادیان و گلشکر اندر وی کند لخته و سکنگبین
ساده از سرکه و انگبین ساخته و شراب غوره هم بعسل سازد و گلشکر
با سکنگبین سرشته شربتی موافق بود و شراب افسنتین نیز موافق بود
لکن اختیار شربت درخورد درجهاء تب و باندازهٔ حرارت
و رطوبت باید کرد و هرگاه که اندر مادهٔ تب نشان نضج بدید آید
و در قاروره رسوب نیکو بدید استفراغ انگه باید کرد بشربت سبك
بگیرند :. نیم درم تربد و نیم درم غاریقون و نیم دانك سقمونیا
با گلشکر بسرشند یا اندر شراب گل حل کنند و بدهند و اگر
استفراغ قوی تر خواهند بمعجون خیارشنبر و پس از استفراغ
قرص گل دهند :. صفت معجون خیارشنبر :. قولنج بگشاید
و اندر مزاج گرم موافق بود بگیرند تربد چهل درم بنفشه خشك

بیست درم نمك هندی و رب سوس از هر یکی هفت درم تخم بادیان ز
و انیسون و مصطکی از هر یکی پنج درم فلوس خیارشنبر و پنج استا
صد درم فانید و انگبین از هر یکی صد درم فانید و انگبین در هم
گدازند و فلوس خیارشنبر و پنج اسشا در روغن گاو با آن بیامیزند
و داروها را کوفته بدان بسرشند شربتی هفت درم در آب بادیان
نسخهٔ دیگر از جهت خداوند تب :. و گرمی و خشکی موافق بود
بگیرند فلوس خیارشنبر صد درم ترانگبین و شیرخشت و شکر
از هر یك سیك وزن خیارشنبر بنفشه خشك و تربد و مغز
بادام شیرین سبید کرده از هر یکی سی درم رب السوس پانزده
درم روغن بنفشه و روغن بادام از هر یکی دوازده درم و نیم
تخم بادیان و مصطکی و گل سرخ و ریوند چینی از هر یکی پنج درم
تخم کسنی ده درم سقمونیا سه درم فلوس خیارشنبر و ترانگبین

وشیرخشت وشکر اندر عرق کسنی عارد و بپزد تا نیم قوام کیرد و داروها
کوفته و بیخته بروغن بادام و بنفشه چرب کرده جمله را بهم بسرشند
شربت از چهار درم تا سه درم ∴ صفت قرص کل ∴ بکیرند کل سرخ
کوفته و بیخته ده درم سنبل سه درم بیخ سوس پنج درم تخم
خیار و خیار بادرنک و تخم کسنی از هر یکی چهار درم شربت یک مثقال
نسخهٔ دیکر ∴ آنجا که صفرا و بلغم برابر بود ∴ بکیرد کل سرخ
ده درم مصطکی یک درم سنبل دو درم تخم کسنی پنج درم
شربت یک مثقال با کلشکر و نخست تا استفراغ نکند قرص کل
نشاید داد ∴ تب بلغمی ∴ اندرین تب لرزه قوی بود و ماسنه تر
باشد و دیکر کرم شود و مادهٔ او بلغم زجاجی بود و طعم دهان
ناخوش بود و فم معده ضعیف و شهوت باطل کرداند و ماسه
و بنبض کشتن بسیار بود و کاه کاه غشی افتد و قاروره سپید
و تنک بود و در آخر سرخ و تیره ∴ علاج ∴ باول جنده روز سکنکبین
عسلی دهند و اندر کشکاب نخود و زوفا و سعتر و بادیان بپزند
پس قی فرمایند بسکنکبین عسلی و آب کرم و قی دران حال باید
فرمود که لرزیدن آغاز کند و از پس قی کلشکر دهند یا نیم درم مصطکی
و نیم درم انیسون و طبع را بدین سفوف نرم کند ∴ بکیرد ترید
چهار دانک مصطکی یک درم زنجبیل دانکی شکر دو درم و بسیار
باشد که تب بلغمی لازم بود و کسا ریدن او ظاهر نباشد اندر علاج
این تب شربتها بر آشنده و لطیف کننده نتوان داد و اندر ان دلیری
نشاید کرد که بیم باشد که ماده لطیف کردد و بدماغ بر آید و سرسام
تولد کند خاصه اکر صداع آمی باشد از کلشکر و سکنکبین درنشاید
کذشت و اکر دماغ قوی باشد استفراغ بشحم حنظل باید کرد و از حب
ما الاصول دهند ∴ تب ربع روز نوبت از طعام و شراب

باز باید داشت خاصه از آب سرد وقی فرمودن اندر ابتداء تب
صواب بود واین روز که نوبت تب بود هیچ غذا ندهد روز دیگر
که تب نباشد شوربای فرمایند بگوشت مرغ یا گوشت بخته تندرست
باشت ونخود وروز دیگر که فرداب خواهد بود بر نخود آب
بی حیوان اقتصار کند بروغن گاو یا بروغن شیر بخت کار بر آرد
یا مزوره دیگر چون زیرباء کشیره بادام مغز و نخود کوفته در روی
عسل کرده و عسل با شکر چاشنی داده و روز نوبت اگر حاجت
نباشد گلشکر دهد یا سکنکبین ساده سرشته واگر پیش
از گلشکر قی فرماید صواب بود وباقی علاج همچون علاج تب بلغمی
گفته

باب دوم اندر آبله و حصبه سورجه

آبله و حصبه از یک جنس است وهر دو را سبب جوشیدن
خون است لکن ماده آبله بسیار تر است ومیل بتری دارد وماده
حصبه اندک تر است وخون صفرای است ومیل بخشکی دارد بدین
سبب ترها حصبه کوچک است واز پوست برخاسته نبیت ووبا
خطر تر است از بهر آنک ماده او تباه تر است وتب آبله با درد پشت
ودرد سر وگرانی همه اندامها بود واندر خواب بترسد وچشم
سرخ بود وبینی وکام بخارد وباشد که آواز نیز گرفته شود واما
آنکه سپید یا زرد بود وپراکنده بی خطر باشد خاصه اگر زود
بیرون آید وزودتر بزد وآنچ پهلوها دارد یا سیاه بود وبر سینه
وشکم بسیار بود ودیر بیرون آید ودیر بخته شود ودر هم
پیوسته بود بد بود واگر نخست آبله آید پس تب گیرد
خطرناک بود واگر آبله بر آید وتب بکسار بد بود ∴ علاج ∴
هرگاه که در شهری بسیار کس را آبله بود دیگران را فصد باید
کرد یا حجامت واز گوشت وشیرینی پرهیز کند وطبع با آب مویز

نرم دارند وآنرا کر آبله بدید آید هواء خانه معتدل باید داشت
وتن بجامه پوشیده دارد وجرعه جرعه آب سرد میدهد تا عرق
کند وطبیعت را بر دفع ماده یاری باید داد وصندل وگلاب
وکافور بویانند وسرکه وگلاب بر بینی میکشند تا از نسیم هوا
بسته شود وآب کشنیز تر یا نقیع سماق یا عصاره تخم انار ترش
یا مازو وگلاب سوده با سرمه بگلاب حل کرده یا اندکی کافور
بچشم اندر چکانند واکر آواز بگیرد شراب خرتوت با آب نخ غرغره
کند وغذا پست جو یا جت عدس آمیخته اندر آب انار ترش یا اندر
آب غوره واندکی شکر وطفشیل باب غوره یا بسرکه بشیره مغز
بادام وکشکاب از کشک جو وعدس مقشر ومرکاه که علامت
خیر بود وبخشکی پدید آید خاصه از پس هفت روز آبله بزرگ
باشد بسوزن زرین بشکافند وآب ازوی بیرون کنند وبه پنبه نرم

برچینند واکر آبله برو بسیار بوده بیمار را برک گل سرخ یا برآورد ارزن
وآرد جو خوابانند وریک نرم یا کرنه نیز موافق بود ∴ واکر دیر
خشک شود از نمک آب حاره بنا شد لکن آنجا که بسوزن شکافته
وآنجا که پوست بخراشیده باشد نمک نباید سایید وتا تمام
پخته نشود نمک دور باید داشت وصواب آن بود که عدس مقشر
وگل سرخ وتراشه کدو اندر آب بپزد ونمک اندر این آب کند
وبخرقه آن آب بروی می زنند آنجا که باید ∴ واکر جراحت قوی
قوی بود قدری کافور وصندل سوده اندر این آب حل کنند
واکر آبله درین پخته شود سبوس گندم اندر آب بپزد وبخار آن
در زیر جامه برخود رساند وآب گرم خورد یا اندکی بادیان تر
وانجیر خشک وقدری شکر اندر آب بپزد وبپالاید واندک
اندک میدهد واکر عضوی ریش کردد گل سرخ وصبر وکندر

وعنزروت ودم الاخوين برانجايكه طلي كند ∴ اندر حصبه
لعابها بيشتر دهد جون لعاب اسبغول ولعاب دانهٔ آبي وكشكاب
تنك وآب كدو وآب خربزهٔ هندي وآب تخم خرفه يا آب غوره پخته
يا آب ريواج يا آب انار ترش **بخش چهارم** اندر آماسها
وجراحتها واين بخش يازده بابست **باب اول**
اندر اماس كرم وسرد ∴ آماس كرم سرخ بود وسوزان و
علاج رك زنند وحجامت كنند وبمطبوخ هليله يا باقراص بنفشه
استفراغ كند وباول صندل سرخ وسپيد با آب عنب الثعلب
سوده طلي كند وبس شيافماميثا وحضض وزعفران ومر
اندر آب كشنيز تر حل كرده طلي كند وباخر آرد جو با آب كشنيز
تر طلي كند واكر صلب خواهد شد كشنيز تر كوفته باروغن كل
برمي نهد واكر سبب زخمي وآسيبي بود صندل سرخ وزعفران با

استار

استارات با آب كشنيز تر سوده طلي كند واكر بشم پاره بروغن
كل چرب كند وكماد كند درد بنشاند ∴ آماس سرد كران بود وهم
رنك تن باشد علاج شب يماني اندر سركه حل كند واين سركه
با آب بياميزند وپنبه بدان تر كند وبر نهند وببندند وآب
خاكستر چوب بلوط نيز نافع بود همچنين بكار دارد وتدبير استفراغ
بلغم كند وفيدا لرتمان كويد مرد در شراب كهن حل كند چنانك
مرهمي شود وطلي كند وبر بالاء او لعاب حلبه طلي كند وسه روز
نكشايد اماس صلب نرم كند وبلغم بكدازد **باب دوم**
اندر علت خوك ∴ از غذاهاء غليظ برهيز كند واندك خورد
ومرهم دياخيلون برمي نهد واكر خواهد كه قوت دياخيلون زيادت
كند بكيرد دايوسا وزفت وزرو اندر هر يكي را استار است كوفته
وبيخته با وي بسرشند ∴ بابكيرند بشك كوسفند وپشك بز

وپنج قثاء الحمار واندکی باقلی وآرد جو ومغز بادام تلخ ومقل سرخ
از هر یکی را استارات کوفته وبیخته با هم بسرشند و برنهند
واطریفل غددی سود دارد ؛ صفت آن هلیلهٔ سیاه بانزده
درم بلیله وتربد از هر یکی هفت درم افتیمون ده درم بسفایج
واسطوخودوس وسنا مکی از هر یکی پنج درم شیطرج وزرنباد
وغاریقون از هر یکی سه درم انیسون ومصطکی وخیربوا و
قرنفل از هر یکی دو درم نوشادر سه درم غدد کردن گوسپند
خشک کرده پنج درم بانگبین مصفی بسرشند شربت پنج درم واگر
ازین غدد خشک کرده کوفته وبیخته سرابند نیم درم با نیم
درم دارچینی وقدری شکر بخورد نافع بود

باب سیوم

اندر طاعون وداخس ودبیل وشری ؛ طاعون
آماسیست گرم و بر جایگاه نرم پدید آید ولون او سیاه بود

یا بنفش یا بسیری گراید وباسوزش باشد وخفقان وغشی آرد ؛
علاج دل را بشراب صندل وشراب حماض وقرص کافور قوت
باید دادن وآن موضع را بیازهند وخون اندک بمحجمه بیرون کشند
وهیچ طلی سرد بکار ندارند ؛ فرید گوید ؛ طاعون از عفونت خیزد
یا از عفونت هوا وآب نزدیک عضو رئیس بر آید کشنده است
علاج وی علاج دفع هواء وبا باشد یک درم طباشیر سوده
برآب انار ترش وشیرین چند روز بدهد سخت مفید باشد وبر
حوالی او گل ارمنی بسرکه حل کرده طلی باید کرد چنانکه هیچ خشک
نشود یا پراکنده نشود نگه باید داشت که از آن تریها که از وی بیرون
آید هیچ جای دیگر آلوده نشود که جای دیگر بر آید وکسان دیگر از
احوال او دور باشند که بیماری سرایت کننده است **داخس**
آماسی بود در بن ناخن پدید آید ؛ علاج نخست رگ زنند

وبزرنج وافیون بسرکه حل کرده طلی کند واسبغول بسرکه تر کرده
بر سر آن نهد و هر ساعت باب سرد تر میکند واکر همه روز انکشت در
آب سرد دارد صواب بود واکر بدین طریق درد ساکن نشود انکشت
در روغن کل کرم کرده میدارد **دمل** فصد کند و حجامت
کند و استفراغ کند و بمطبوخ هلیله وطعام کمتر ولطیف تر بکار
برد علاج او نخست اسبغول بسرکه تر کرده بر نهد و نار بوست
کوفته وبخته بموم روغن سرشته بر نهد بس داروهاء بزونده
می نهد . بیاز نرکس ؛ سبوسه سر خطمی سوده و آرد نخود
بسرکه تر کرده بر سر طلی کند و یک ساعت صبر کند و بشویند و اکر
زهره کاو و شحم حنظل با این یار کند قوی تر باشد ؛ فرید کوید خداوند
سبوسه سر اکر بیوسند باب کرم خوش می شویند و بروغن کل
و سرکه چرب میکند هیچ علاج دیکر حاجت نباشد ؛ دراز کردن

موی

موی ؛ باب جغندر و آب نخود می شویند و صبر اندر آب مورد
تر بسایند و طلی کند و یک زمان صبر کند و بس بشویند و بپوشند
موی را بهلیلهء سیاه و آمله می شویند و روغن مورد و روغن
آمله بکار دارند **کلف** رک زنند و بمطبوخ هلیله و افتیمون
استفراغ کند و ایارج فیقرا بکار دارند و آب برغست بشیر تازه
آمیخته طلی کند و آب کشنیز تر و زرنیخ زرد بسایند و طلی کند
و تخم ترب و مغز تخم خربزه باک کرده و کوفته و بزرداب معصفر
سرشته طلی کند بس از آنک از کرمابه بیرون آمده باشند
یا بخار آب کرم رسانیده ؛ **صفت** داروی نیک بکیرند
مغز بادام تلخ سبید کرده سه درمسنک تخم خربزه بنج درمسنک
سیماب دو درمسنک هر سه درهاون کنند و بسایند چنانکه
اثر سیماب نماند و مغز بادام و تخم خربزه سیاه کردد و هر شب

طلی کنند ویک هفته روی از شستن باز دارد چون بشویند
پس یک هفته کلفه پاک شده باشد **بهق** بمطبوخ هلیله
وافتیمون استفراغ کنند وبمعجون نجاح واطریفل کوچک بکار
دارند وتخم ترب وفوه وکندس وشیطرج وتخم حنظل ومازریون
وخربق سپید وخردل وسقمونیا برابر کوفته وبپخته بسرکه
ترکنند وانده گرمابه یا نزدیک آتش یا در آفتاب طلی کنند ؞
برص قی کنند وبایارج لوغاذیا انده طبیخ افتیمون استفراغ کنند
ومعجون ماهان بده بکار دارند ؞ صفت آن ؞ بگیرند هلیله
کابلی بیست درهم سنگ بلیله وآمله از هر یکی ده درهم برگ
کابلی مقشر پانزده درهم سنگ شیطرج وسعد وزنجبیل از هر یکی
سه درهم شاذج هندی پنج درهم تساج واسطوخودوس از
هر یکی هفت غاریقون شش درهم سنگ قسط سه درهم سنگ

کندر ومصطکی وانیسون وقرنفل وخیربوا وجوزبوا از هر یکی
دو درهم بلبل ودار بلبل ودار بلبل ونارمشک از هر یکی چهار
درهم سنگ بکوبند وببیزند وبا انگبین بسرشند شربت چهار درم
همه بیماریهاء بلغمی را سود دارد ؞ صفت طلی برص
برگ مازریون وخربق سیاه وبلبل برابر درهم کر بیزند وبطرون
وسوزش آهن وکفک دریا کوفته وبپخته دروی کنند وبسایند
چون غالیه وانده آفتاب طلی کنند وچندانکه نتوانند صبر
کنند پس بشویند واگر آبله کرده باشد بکفانند وآب از
وی بیرون کنند وصبر کنند تا خشک شود ودرست گردد
وباز معاودت کنند ؞ صفت طلی دیگر ؞ بگیرند شیطرج
وسنبل وفوه وشب یمانی ومیعه ودردی خمر خشک شده
بکوبند وببیزند وبسرکه بسرشند وبکار دارند لختی فوه

دیکر برنهند وبالایند واین داروها در آب فوره حل کنند وطلی
کنند بیست روز این رنک بماند وجالینوس کوید هر کس که پیوسته
معجون وج یا وج مربی خورد هرکز اورا بهق وبرص نباشد رنک
روی روشن کردن بکیرند آرد باقلی وآرد نخود وآرد جو ونشاسته
وکتیرا وتخم ترب بکوبند وبیزند واندر شیر تازه سرشند یا اندر
کشکاب واول شب طلی کنند چون نان خشک بروغن بجته
وخردل با انجیر خشک کوفته واندر روغن کتان سرشته
وتخم کتان کوفته با سرکین کبوتر وخمیر ترش سرشته برنهند
وبرک کرنب اندر خرقه ترپچند ودر آتش نرم کنند تا پخته
شود پس آنرا بروغن کاو کهن بمالند ودرهم کنند وبرنهند

شری سبب یا بسیاری صفرا بود یا بلغم شود ؞
اما آنجه از خون بود سرخ بود وروز غلبه کند وانجه از بلغم

بود سپید بود وشب غلبه کند علاج آنکه از خون بود آب
غوره خورند وهم بآب غوره طلی کنند وهر وقت که ساکن شود
رک زنند وطبع را بآب میوه نرم کنند ودوغ ترش وآب انار دو
قرص کافور دهند واگر دراز کشد دو درم هلیله زرد ویک
مثقال ایارج فیقرا بسکنکبین بسرشند وبدهند واگر بلغمی بود
نخست رک زنند پس طبع را بکلشکر مسهل یا باطریفل مسهل فرو
آرد صواب بود وایارج فیقرا وتربد وغاریقون وافتیمون
ونمک هندی وشحم حنظل ترکیب کنند وبدهند نافع بود
وکرمابه بآب عذب سود دارد

باب چهارم

اندر نمله وجمره ؞ وآتش پارسی ؞ وکاورسه ؞ نمله برجه
از مردم بجهد بثرها خرد باشد درهم پیوسته میکردد وبهن
باز میشود وباسوزش وخارش بود وباشد نیز که یک بثره باشد

درهم پیوسته ❁ جمره ⁖ بثرات باشد گرم وسوزان و
زود سیاه گردد وتری کمتر دارد آتش بادیی بثرات بود باشد
وباخارش وسوزش بود ⁖ گاورسه بثرات خرد باشد و سخت
بود علاج همه بیکدیگر نزدیک بود ⁖ نخست صفرا ساکن
باید کرد باب غوره وآب انار ترش وشیرین پس رگ باید زد
پس بمطبوخها هلیلهٔ زرد یا باب انار ترش وشیرین وشیرخشت
استفراغ کند پس صندل سرخ وفوفل وشیاف مامیثا واسفیداج
ارزیر وگل ارمنی باب کشنیز وآب کسنی وآب عنب الثعلب
تازه وآب کوک وگلاب وانذکی سرکه طلی کند وجمره را پس
از فصد کردن ودارو خوردن انار ترش بگیرد وبا پوست وشحم
ودانه اندر سرکه بپزد وبساید نرم وبرخرقه طلی کند واندر شبان
روزی سه بار تازه کند وگاورسه را هم برین جمله علاج کنند

لکن استفراغ بمطبوخ هلیلهٔ کابلی کند وازافثیمون وتربد
خالی نگذارد **باب بنجم** اندر گر وخارش وسعفه
ریشی سر وشیرینه گر خشک وتر نیز ⁖ علاج خداوند گر
ترا گرمابهٔ خوش آب وباب چکنده شستن وبارد نخود ورگ
باید زد ومسهل باید خورد واطریفل شاهترج بکار دارد ⁖
صفت آن هلیلهٔ کابلی سه درم بلیله واملهٔ ازهر یکی بیست
درم سناء مکی بیست درم شاهتره سی درم ریوند چینی ده درم
بکوبد وبیبزد وبروغن بادام چرب کند وبکشمش بسرشد
شربتی چهار درم یا پنج درم ⁖ صفت قرص برمکی ⁖ خداوند
گر وخارش را سود دارد ⁖ بگیرند هلیله وبلیله واملهٔ وزرد
کابلی مقشر از هر یکی یک جزو تربد دوجزو وفانید بقوام آرند
وداروها بدان بسرشند شربت سه درم وازجهت استفراغ

ده درم و اگر خشک باشد استفراغ بماء الجبن اولیتر و از
جهت خداوند خارش بگیرند تخم ریواج و مغز دانه زرد آلو تلخ
از هر یکی ده درم کوفته نرم نمک طعام و سیماب کشته از هر یکی دو
درم بیامیزد و بسرکه حل کند و بکنجد آس کرده بسرشند و اندر گرمابه
طلی کند سه روز متواتر پس بشوید و تخم کوکنار سوده و اندر سرکه
حل کرده طلی کند اندر گرمابه سود دارد مجربست ؛ و از جهت
خداوند گر تر ؛ بگیرد کندس یک درم زراوند طویل
دو درم خبث الفضه هشت درم زرد چوبه یک درم و نیم
سیماب کشته یک درم همه کوفته و بیخته بقدر حاجت بسرکه
تر کند و بروغن گل حل کند و اندر گرمابه یا در آفتاب پیش
آتش طلی کند سه روز ؛ و نیز بگیرد مرداسنگ و زاک
حبر را استار است کوفته و بیخته بسرکه بساید و در خنبره سفالین

اندرین نمناک کند چهل روز پیش بیرون کند و طلی کند گر
کهن را از بیخ برکند و سخت سوزان بود بگیرد مرداسنگ
و اسفیداج ارزیر از هر یکی یک دو درم با روغن گل چندانک آب
کفایت بود و بجوشاند و اندکی کافور در وی سرشند و طلی
کند پس از گرمابه ؛ سعفه و شیرینه ؛ اما سعفه اگر
خشک بود رگ پس گوش بزنند و آن خون در سر بالعد پس این
مرهم بکار دارد ؛ صفت آن بگیرد مرداسنگ و زرد چوبه کوفته
و سوده نرم بسرکه و با روغن زیت بیامیزد و گشادن قیفال
و حجامت کردن سود دارد ؛ و اگر تر باشد هم فصد و حجامت
و استفراغ باید کرد اما استفراغ بمطبوخ هلیله و حب قوقایا
کند ؛ بگیرد توبال مس و مر و فلس از هر یکی دو درم کندر
و شب یمانی از هر یکی چهار درم زراوند طویل و قلقطار

ازهر یکی یک درم بکوبد و ببیزد و بسرکه و روغن گل طلی کند
و خر زهره و سرگیان آب پاک بشوید و سفال تنور کهن دو بهره
و نمک یک بهره اندر سرکه بساید و طلی کند ∴ قوبا صمغ و کثیرا
و هلیله زرد کوفته و بیخته بسرکه حل کند و طلی کند و اگر سخت
قوی باشد بمطبوخ افثیمون تا بما الجبن استفراغ کند و مازو
و کثیرا و رخبین بسرکه حل کرده نافع است و مازو ناسفته
اندر سرکه و بول گاو بپزد و بساید و طلی کند ∴ و نخست بطبیخ
هلیله استفراغ کند ∴ ثولول ∴ بصابون بشوید و خربو
ربا موبرد تو درمی مالد و برگ کرنب پخته و کوفته طلی کند
و ببندد و کفک بول آزموده است

باب ششم

اندر سوختگی آتش ∴ در حال سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن
گل طلی کند و اسفیداج ارزیز و مرداسنگ ازهر یکی سه

درم صبر یک درم زراوند طویل دو درم با موم روغن بروغن
گل بسرشند و طلی کنند ∴ و فرید گوید مرهم کافوری با آب
بیاز نرم کند و حوالی طلی کند اگر کفایت نباشد مرهم نوره نیک
مفید بود

باب هفتم

اندر ریش بلخی و ریش
بلید ریش بلخی علاج آن همچون علاج طاعون است مرهم
اسفیداج نافع است و شراب صندل و شراب غوره و قرص کافوری
تسکین کند و مرهم اسفیداج طلی کند ∴ ریش بلید دربهی روغن
زیت و شب یمانی و انگبین برابر مرهم کند و طلی کند و بگیرد
مس سوخته و زنجار و نمک اندرانی برابر و موم روغن مورد
چندانک کفایت بود مرهم کند ∴ فرید محمد گوید گوپس ریشهای
بلید را شستن بپیوسته باید و حوالی او بیاز نهند و نیمه خون
ناشایسته از وی بیرون کنند و کاغذ خام با آب بیاز تر کنند

وبروي نهند وببندند ويك شبان روز نگشايند چند روز
همين كند **باب ششم** اندر جذام وعرق
مديني جذام نخست رگ زنند وعلاج ماليخوليا كند
واستفراغ سودا كند وگرمابه بآب خوش هر روز بكار دارد
وشير تازه وشكر خوردن نافع بود وعصير انگور تازه هر
روز با روغن بامداد شربت كند چنانكه آن ساعت فشارده
بود عصير چهل درم روغن بادام سه مثقال وشراب ريحاني
نافع بود ونان آرد جو پاكيزه بزند وهر روز خويشتن را بآب
خاكستر چوب انجير وبوره را ان بمالند اندر گرمابه بآب باقلي
وآرد حلبه وبوره واشنان برابر بياميزند واندر گرمابه بر
طلي كنند ويك زمان بدارند وطبيخ حلبه وصابون درو
حل كرده نافع بود هر روز خويشتن را بدان بشويند واندر

آب

سرد پاكيزه مي نشينند وغذاها اسفيدباجها ومرغ خانگي فربه
وگوشتهاء تازه سازند وسرها بمداد بعد از آن كه طبع اجابت
كرده باشد رياضت معتدل كند واستفراغ بايارج لوغاذيا كند
اندر معجون افتيمون چنانك اندر علاج ماليخوليا ياد كرده آمده
است :: بادشنام :: علتي است كه روي واطراف سرخ گردد
وماننده مجذوم بماند واندر زمستان بيشتر باشد علاج
رگ زنند وحجامت كنند وعلاجهايي كه در اول جذام ياد كرده
آمد بايد كرد :: عرق مديني اندر شهري كه اين عرق تولد كند
استفراغ بايد كرد بمطبوخ هليله ومطبوخ افتيمون واطريفل
كه خاصه اين علت را ساخته اند :: بگيرند هليله وبليله واملة
وتربد وزنجبيل وقنبيل برابر بكوبند وبيزند وبعوض انگبين
وايند كنند شربت ده درمسنگ با آب گرم بكار دارند اگر ده روز

بخورد مادهٔ علت ببرد اما از طلاها آنچه موافق‌تر است مرو شبت
واسبغول اندر شیر تازه کند تا لعاب بگیرد وطلی کند وحلبه
بپزند واسبغول اندران آب کند تا لعاب گیرد وطلی کند
بر پنبهٔ کهن وروی آن بروغن چرب کند وبر نهند ه

باب نهم اندر انگشت پای که در زمین آید

جالینوس میگوید جالینوس که خرقه دو سه تو کند وبر انگشت
پیچند وچند بار بول بر وی بکند تا علاجی دیگر حاجت نیاید
فرید گوید که گل گرم وبا نمک آب آمیخته سمین فایده دهد

باب دهم اندر جراحت که تازه باشد

وراست افتاده بود صواب آنست که سر دو لب او فراهم گیرند
ونگاه دارند که چیزی در میان جراحت افتد چون موی وروغن
وغیر آن وخشک بند کند واگر جراحت ناهموار بود وزاویها

دارد

دارد بشکافد وراست کند وپس علاج کند وداروهاء تر دور دارند
لکن داروی خشک بکار دارند ∴ صفت داروی نافع ∴ ر
بگیرند اسفیداج ومرداسنگ از هر یکی یک جزو نرم نرم بسایند وبکا
دارند واگر جراحت بسر افتاده باشد زراوند مدحرج اندر شراب
پخته وخشک کرده وکوفته وبیخته وخمیر خشک شده دیگر کوفته
وبیخته برکنند ∴ صفت داروی که خون باز دارد ∴ بگیرند
صبر ∴ یک جزو وکندر که پوست درخت با او بود یک جزو عنزروت
ودم الاخوین از هر یکی یک جزو بکوبند وبپیزند وبکار دارند
وسرگین خر وسرگین اسب کوفته وناکوفته خون باز دارد ∴ ه

باب یازدهم اندر خار وپیکانی که در عضو

بماند ∴ زراوند وبیخ نی کوفته وبیخته بهم وانگبین سرشته
بر نهند خار وپیکان بیرون آید **بخش پنجم** اندر زینت

وعلاج زهرها واین بخش سه بابست **باب اول**

اندر شکستگی و کوفتگی و بیرون آمدن مفصلی از جای خویش
هرگاه که این نوع آفتی رسد امّا مانعی نباشد و در حال رگ باید
زد و بران جایگاه محجمه بر نهادن و خون را بجانب دیگر کشیدن
وطبع را بحقنهٔ نرم یا بآب میوه نرم باید کردن و مشرود بطوس
دادن از دو دانگ و یا نیم درهسنگ ریوند چینی اندر جلاب
حل کند و بدهند و غذا کشکاب و ماش مقشّر و اسفاناخ دهند
بروغن بادام اگر بمعده رسد شربت سکنگبین ساده دهند
با کهربا و بسّد از هر یکی نیم مثقال سیب میان پاک کرده و در گلاب
بخته سحاه درهسنگ گل سرخ ده درم مصطکی و اقاقیا و برگ
مورد و سنبل از هر یکی پنج درهسنگ زرو و زعفران و صبر از هر یکی
یک درم بآب لسان الحمل بسرشند و بر معده نهند ∴ واگر

الم بجگر رسد بگیرند روریل که بتازی فوه خوانند و ریوند چینی
از هر یکی ده درم گل مغسول و طباشیر از هر یکی پنج درم بکوبند
و ببیزند شربت دو درهسنگ با سکنگبین ساده و بگیرند صندل
سپید و گل سرخ و بنفشهٔ خشک از هر یکی پنج درم سنگ
آرد جو سه درهسنگ زعفران یک درم کافور نیم دانگ بگلاب
و روغن گل بسرشند و بر جگر نهند و به بندند ∴ واگر حرارت
کمتر بود بگیرند گل سرخ درمی مصطکی و سنبل و دارچینی از هر یکی
دو درم برگ مورد سه درم لادن دو درم لادن را بروغن خیری
حل کنند و داروها بدان بسرشند و طلی کنند ∴ اما شکستگی
استخوان و بیرون آمدن اندام از جای خویش ∴ علاج آن
کشیدن است چندانک بجای باز شود و راست گردد لکن
کشیدن برفق باید چنانک درد تولّد نکند ∴ و از زدن سد

عضو را بروغن گل چرب کند و برگ مورد کوفته و بیخته
بروی پاشند و ببندند و سه روز باز نگشایند و بخرقه خشک
نباید بست از بهر آنک بیم باشد که گرم شود و آماس کند ضمادی
باید ساخت از آرد ماش و آب مورد تر و خرقه در آن ترکنند
و سرد کنند و بر بندند و نیز سخت محکم نباید بست و خرقه سه جهار
پیش نباید کرد اند و اگر آسیب بر عصب افتاده باشد ضمادی
بروغن نرگس و روغن سوسن بسرشند و روغن شبت گرم
کرده بپوسته بر می چکانند و روغن بابونه و روغن سذاب
گرم کرده :: داروهاء شکستگی این گونه سازند :: بگیرند
مغاث و ماش مقشر از هر یکی ده درم صبر و مر و خطمی سپید
و اقاقیا از هر یکی پنج درم گل ارمنی بیست درم همه کوفته
و بیخته بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند :: و بکار دارند و اگر

بجیزی گرم تر حاجت افتد مرزنگوش و اکلیل الملک و مرسن و برگ
سرو با این داروها بکوبند و بپیزند و اگر از بستن دردی
بدید آید بگشایند و آسایش دهند و باز دیگرباره ببندند
باب دوم اندر زینت :: داء الثعلب ::
ایارج فیقرا و تخم حنظل و غاریقون چند کرت بدهند و اگر ابعا
ضعیف بود : بطبیخ افتیمون استفراغ کند و ایارج و معجون نجاح
بکار دارند و اگر مزاج گرم بود اطریفل کوچک دهند و بطبیخ
هلیلهٔ زرد و پیچ کبر بپزند و ایارهٔ فیقرا در وی حل کنند و بدان
غرغره کنند و عاقرقرحا و فرفیون بزهرهٔ گاو بسرشند و طلی کنند
و بیار نمالیدن سود دارد خاصه و بامداد بآب گرم بشویند و اگر
در آب سوس و بنفشه خشک بخته باشند و بالوده بهتر باشد
و غذا شیر تازه و بیه بط و بیه مرغ خانگی و مغز استخوان و انار شیرین

وزردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت وانجیر خشک وترب وکندنا واندکی
انکژد واندکی شیر وزعفران خوردن جمله رنک روی روشن
کند وبراورزاند ∴ نشانهاء کبود که اندر زیر پوست باشد
بکیرند تخم ترب وبکوبند چون سرمه وباب کشنیز تر یا باب خوید
حل کند وطلی کنند ∴ سبوس وسفال نو وسک وبلبل وانجیر
بسرکهٔ ترکرده این جمله طلی کنند اثر خون که در زیر پوست باشد ببرد
بوی عرق خوش کردن هلیون وخرفش که در خراسان کنکر
کویند وزردالو ونقیع خشک او خوردن وشراب ریحانی بوی
اندامها خوش کند وبوی عرق خوش کند ومعجون انوشدارو ومفرح
بوی دهان وبوی عرق خوش کند ورنک روی صافی کند و
معده را قوت دهد وطعام بکوارد وپیش از طعام وپس از طعام
روا بود خوردن ∴ بوی بغل که ناخوش بود ∴ رک زنند

واکر ممکن بود بر طریق مباشرت استفراغ کنند وانچه در تدبیر
خوش کردن بوی بغل بکار آید در عرق کفته آمده است بکار دارند
وکاه کل دو دخورده بر آفتابهٔ مسین بسرکه بسایند وطلی کنند
بوی ناخوش باطل شود وپوسته توتیا بکلاب پرورده بکار دارند
فرید کویند چون کند بغل با عرق وتری بغل بود دلیل غلبهٔ صفرا
وکرمی دل بود در هر نوع دل خنک کردانیدن مفید بود وشربتها
خوردن کند بغل کم کند ∴ طریق بستدن باشنه پای از خاک
وغبار نکاه دارد وصمغ عربی ومازوی کوفته وپخته بروغن
ستدرس ببرشته ودر کفتکی کنند وکاغذ بر روی او نهند تا
دارو در روی خشک شود واکر صمغ ومازو وبابیه نرم بکوبند وبر
شاید واین علاج بر ان کنند که در کرمابه پای باکیزه کرده
باشند ∴ فربه کردن تن ∴ نخست سبب لاغری بباید جستن

وزایل کردن وبباید دانستن که نشاط وکامرانی واسایش وبستر نرم
وجامهٔ نرم وطعامهای که ازوی کوشت موافق قوی تولد کند تن را
فربه کند وغذا موافق درین باب نافع است وهریسه وکوذآب و
برنج بشیر وکوشت برهٔ بریان وکوشت بط فربه ومرغ خانکی فربه
وکبد همچنین. صفت حسوی که فربه کند :. بکیرند نخود سپید
واندر شیر کاو فرغار کنند یا شیر اندر خورد ودر سایه خشک
کنند این نخود یک جزو بکیرند وشکر سه جزو وکشک جو پاک
کرده یک جزو ونان خشک میده پاکیزه بخست نخود وکشک
بنرانداندکی وزیره درو کند ونان خشک وشکر درو کنند
واندکی شیر تازه اندر کنند وقوام دهند واندرین حسود
وحوز مغزها بادام کوفته اندر افزایند وهر روز ازین حسو بخورند
وبخست اورا بمالند تا اندام او سرخ شود پس حسو بخورد :. ٥

لاغر کردن تن :. چیزهای تلخ وشوربا باید خورد وچیزها
ترش ونان خشکار وجوین واندر طبیخ ایشان توابل کرم باید
کرد وبر کرسنکی وتشنکی صبر باید کرد وطعام اندر شبان روزی
یک نوبت باز باید آورد وجامهٔ درشت بوشیدن وبر بستر نرم
ناخفتن :. صفت داروی مرکب :. بکیرند نانخواه وتخم
سذاب وزیره از هر یکی یک جزو مرزنکوش وبوره از هر یکی ربع
جزو لکن شسته یک جزو شربتی هر روز یک مثقال با کلشکر
یا اندر شوربا بدهند سود دارد باب سوم
اندر علاج زهرها قانون علاج همه زهرها آنست که هر گاه که تهمت
چیزی دادن بود در حال آب نیم کرم وروغن شیرخشت بسیار بنایند
خوردن وقی کردن وطبیخ شبت وبوره در وی حل کرده یا روغن
بسیار قی بیشتر آرد وشیر تازه خوردن سود دارد واکر شیر زن (فی)

بازکرده نیل بود واکر شیر نباشد مسکه کداخته نافع بود وروغن
کاو کداخته همان منفعت کند ولعاب تخم کتان وپیه بط کداخته
نافع بود واکر غذا خورند بسیار خورند تا بسیاری غذا بر آن چیز
غلبه کند وقی کردن آسان تر بود ونباید کذاشت که در خواب
شود وبتکلف بیدار باید داشت ؛ اما داروهای که از بهر کزیدن
جانوران دهند تریاق فاروق است وتریاقی که اورا تریاق
بوشنجه خوانند مضرت کزیدن افعی باز دارد ودو درم سنک
تخم ترنج تریاق همه زهرهاست از جانوران آنچ زبان کار بود
پنج انکدان همین فعل کند واما انجد طلی کند نفط سپید است
وشیر خام ونخته با روغن کاو سرشته وجند بیدستر
با روغن زیت سرشته وآب سداب وآب کندنا وآب پودنه جویباری
وزهره کاو ونمک وشیر وسرکین بر هم سرشته ضماد کنند

زهر همه زهرهای جانوران است وبر کزدم زده نمک کرم برنهند
کزیدن سک دیوانه وغیر آن ؛ سیر وپیاز وخردل
کوفته ضماد کنند ومحجمه برنهند ومحجمه آتش برنهند یا بسبب برنهند
مضرت کزیدکی بهر دم باز نهند وبجای طعام نان بیده در آب
ترمیکنند ومدت باین غذا نافع باشند وکفته اند هر روز بامداد
تا چهل روز دو دانک حضض هندی بدهند تا از آب ترسیده
نشود ؛ کزیدن پشه علاج آنست که برک هربوا بر پشه
کزیدکی نهند نیکو شود والله اعلم بالصواب وصلی الله علی محمد وآله
وآله وصحبه اجمعین تم الکتاب

علی ید العبد الضعیف الفقیر محمد بن محمد علی
الحافظ غفر الله ذنوبهم وستر عیوبهم سنه ١٠٩٤

٩٠٦
١٠٣

صالحة
شرح ع